BIBLIOTHECA INDICA;

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE

BA'DSHA'H NA'MAH,

BY

ABD AL-HAMI'D LA'HAWRI'

EDITED BY

Mawlawis Kabír Al-Din Ahmad and Abd Al-Rahím.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES, LL.D.

VOL. II.



PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA

1868.

جلد دوم

بادشاهنامه

تصنیف

ملا عبد الحمید لاهوري المتوفی سنه ۱۰٦۵ هجریه

در

احوال ابو المظفر شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه

باهتمام

اشیاتک سوسیتی بنگاله

و تصحیح

مولوی کبیر الدین احمد و مولوی عبد الرحیم متعلقین

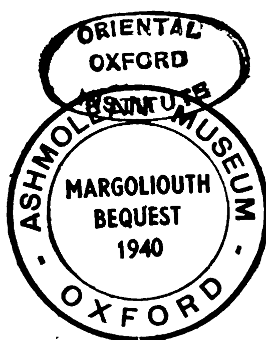
مدرسه کلکته

در

کالج پریس چاپ شد



کلکته سنه ۱۸٦۸ع


ORIENTAL
OXFORD
INSTITUTE
ASHMOLEAN MUSEUM
MARGOLIOUTH
BEQUEST
1940
OXFORD

فهرست جلد دوم بادشا نامه موسوم بدور دوم

کیفیت .. .. صفحه

اسپ عز افتخار بخشیده بدان صوب رخصت کردند - شایسته خان صوبه دار الهاباد بضبط صوبهٔ مالوه از تغییر سرداز خان وکلاءت قلعهٔ کنور که بسعي خان نصرت جنگ کشایش یافته بود مامور گردید - و بارسال خلعت خاصه بر نواخته آمد - و حکم شد که بعداز رسیدن باقي بیگ بالهاباد ازانجا بمالوه راهي گردد - و سردارخان به‌تیولداري دهاموني و چوراگده نوازش یافت - پنجم علامي سعد الله خان بعنایت فیل سر بر افراخت ●

هفتم [جمادي الاولی] بعید خان جهان و راجه جسونت سنگه و بسیاري از منصبداران یرلیغ شد که از اقطاع و اوطان خود راهي گشته تا هنگام مراجعت اعلام جهانکشا از کشمیر جنت نظیر خود را بدار السلطنه برسانند ●

دوازدهم [جما دي الاولی] خاقان جهانیان دیگر بار کشتي سوار بسیر صفا پور که حقیقت آن گذارش یافت تشریف فرمودند شامگاهان کوهچهٔ آن روي آب بچراغان بر افروخته آمد - اورنگ نشین اقبال روز دیگر نیز درآن مکان نزه بنشاط و انبساط گذرانید - و چهاردهم عنان معاودت براه خشکي منعطف ساختند - چون اعظم خان بجهت کبرسن ضبط متمردان متهرا و مهابن و نواحي آن که در تیولش بود چنانچه باید نکرد - و مکرمتخان صوبه دار دار الملک دهلي به نظم صوبهٔ مزبور چنانچه باید پرداخته بود فوجداري و تیولداري متهرا و مهابن و ضبط ممالک و نگاهباني حدود آن نیز بمکرمت خان تفویض نموده منصب او را باضافهٔ هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه چار هزاري چار هزار سوار

دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردانیدند - و باعظم خان فرمان شد که با پسران به پیشگاه حضور سراسر نور بشتابد - میرزا نوذر نبیرهٔ میرزا مظفر صفوی باضافهٔ ششصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سربلند گشت - همیر سنگه ولد ایسر داس بن دوداي سیسودیه که از راجپوتان رانا جگت سنگه بود بارادهٔ عبودیت درگاه کیوان جاه از نزد رانا آمده باستلام سدهٔ سنیه چهرهٔ بختمندي بر افروخت - و بعنایت خلعت و منصب پانصدی ذات و سه صد سوار تارک افتخار برافراخت ●

شانزدهم [جمادي‌الاولی] پیشکش درة التاج سلطنت پادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر سه فیل و لختي از امتعهٔ نفیسهٔ بنگاله و تنسوقات بنادر آن ولایت از نظر اکسیر اثر گذشت - شب هنگام عمارت وسط تالاب ذل و بساتین اسحاء آن و کوه تخت سلیمان را بحکم والا چراغان نمودند - خاقان جهان با ملتزمان بساط تقرب بر سفینهٔ دولت نشسته بتماشای آن نشاط تازه اندوختند - درین تاریخ از وقایع دار السلطنهٔ لاهور بعرض اقدس رسید که بعد از انقضاء یک و نیم پهر از شب هشتم این ماه خان دوران بهادر نصرت جنگ بساط حیات در نوردید - صورت این واقعه آنکه خان مزبور روز شنبه ششم ماه مذکور از دار السلطنه بدکن راهي گشته دو کروهي شهر فرود آمد - آخر شب که در جامهٔ خواب بود از نیرنگي تقدیر برهمن پسری کشمیري که خان نصرت جنگ او را بشرف اسلام مشرف گردانیده در زمرهٔ خدمتکاران خود منخرط ساخته بود جمدهر کاري بر شکم خان زد - آن پسر شوریده سر شولیده مغز را

بکیفر این جسارت بقتل رسانیدند - و او تمام روز بآگهي گذرانیده از نقود و اجناس وعقاراتی که در دار الخلافهٔ اکبر آباد و دار السلطنهٔ لاهور و دکن و مالوه داشت بهریک از فرزندان خویش از ذکور و و اناث حصهٔ معین ساخت - و بر طبق آن وصیت نامهٔ بخط خود نگاشت - و التماس نمود که از اموال این دیرین خدمت که همه بیمن بندگی درگاه سلاطین سجده گاه فراهم آمده مطابق وصیت بهریک از خانه زادان عنایت شود - و تتمه بسرکار والا باز گردد - و شب هنگام رخت هستي بر بست - چون در خلوص اخلاص و و رسوخ اعتقاد و فزونی صاحب پرستي و سرداری لشکر و معرکه آرائي و مهارت مراتب قلعه کشائي از کندن نقب و ساختن ساباط و افراختن دمدمه و غیر آن بی عدیل بود چنانچه آثار آن در مطاوی سوانح سنین ماضیه گزارده آمد - و به قدم عبودیت و فرط خدمت گذاري موصوف و به ترددات گزیده و خدمات نمایان بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام یک کرور دام که مجموع طلبش دوازده کرور دام باشد که بدوازده ماههٔ آن سي لک روپیه میشود و بنظم هر چار صوبهٔ دکن سر افراز گشته بود - پادشاه بنده پرور بر سپري گشتن او بدین منوال تاسف نموده فرمودند - که چنین بندهٔ جدکار اخلاص شعار و سردار کارگذار بایستی در معرکهٔ بزرگ مصدر کار سترگ گشته به پایهٔ شهادت میرسید - و فرزندان او را مشمول نوازش گردانیده بهر کدام افزون از انچه وصیت کرده بود از اموال او عنایت نمودند - و مبلغ شصت لک روپیهٔ نقد حسب الالتماس او بسرکار

گردون آثار باز گردید - از پسران آن نوئین بلند مکان هریکی از سید محمد و سید محمود را بمنصب هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه - و عبد النبي پسر خردش را که دوازده ساله است بمنصب پانصدي دویست سوار سر افراز ساختند - و براجه جیسنگه که هنگام طلب خان نصرت جنگ بحضور اقدس بحفظ و حراست دکن مامور گشته بود چنانچه‌گذارش یافت خلعت خاصه فرستادند *

بیستم [جمادي الاولی] قرین عشرت و کامراني بسیر بنابیع توجه فرموده بیست و دوم باغ و عمارت بیج براره را که در تیول دیباجهٔ صحیفهٔ مفاخر مهین پادشاهزادهٔ عالیقدر مقرر است بورود مقدس فیض آمود گردانیدند - آن اختر سماء عظمت شب هنگام هر دو ساحل دریای بهت را چراغان نمودند - روز دیگر سرچشمهٔ اینچه بقدوم گیتي آرا منبع صفا گردید *

بیست و چهارم [جمادي الاولی] آصف آباد معروف به مچهي بهون که آن نیز بعد از درگذشتن آصف خان خانخانان سپه سالار مرحوم مغفور به مهین پور خلافت مرحمت شده - و بیست و پنجم صاحب آباد معروف باچهول که بسرکار نواب ثریا جناب بیگم صاحب تعلق دارد - و بفزونی آب و کثرت طراوت و نضارت باغ تازه آئینی عمارات و بزرگی آبشار و بسیاری حیاض و انهار و فراوانی ریاحین و اشجار حیرت افزاي نوردندگان دشت و کهسار است - و جز شاه آباد مکانی ازان دلکش‌تر نشان نتوان داد - بنزول اقدس فروغ تازه پذیرفت - شامگاهان از سرکار آن ملکهٔ جهان چراغانی ترتیب یافت که چشم کواکب ازان خیره گشتی *

بیست و ششم [جمادي الاولی] شاه آباد معروف بویرناک را که در مضمار توصیف نزاهت آن و تعریف چگونگی عمارات و و تصرفاتی که درین دولت خداداد ابد میعاد درآن نزهت کده بروی کار آمده گلگون خامه لنگ است - بمقدم فیض توام رونق و بهار افزودند - از لطافت آب و فزونیٔ ماهي وشادابی بساتین و وتازه آئینی منازل و غزارت حیاض و انهار و فواره وآبشار که بتازگي انجام یافته بود طبیعت والا نشاط آگین گردید ٭

بیست و هفتم [جمادي الاولی] در انجا توقف فرموده بیست و هشتم رایات انصراف بشهر کشمیر بلندي گرا ساختند ٭

آغاز نهم سال

فرخ فال از دور دوم جلوس اقدس

لله الحمد که بهزاران فرخي و فيروزي هشتم سال دور دوم بانجام رسيد - و روز سه شنبه غرهٔ جمادي الثانيه سنه هزار و پنجاه و پنج موافق سوم امرداد آغاز نهم سال ميمنت اشتمال اين دور نويد فتوحات و مژدهٔ مسرات رسانيد - درين تاريخ اورنگ آراى جهانباني بدولتخانهٔ والاى کشمير نزول اجلال فرمودند ٭

سيوم [جمادي الثانيه] اسلام خان را بخلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشير مرصع و نظم هر چهار صوبهٔ دکن و باضافهٔ هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و بمرحمت دو اسپ از طويلهٔ خاصه با زين طلا و مطلا و فيل از حلقهٔ خاصه با يراق نقره و مادهٔ فيل سربلند ساخته بدان صوب رخصت نمودند - و سيادت خان برادر خان مزبور را که در دارالسلطنهٔ لاهور بود باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري پانصد سوار نوازش نموده مقرر گردانيدند - که با او بدکن رود - و از اصل و اضافه ميرزا سلطان نبيرهٔ ميرزا مظفر صفوي را که داماد اسلام خان است بمنصب هزاري چار صد سوار - و مير اشرف نخستين پسر خان مزبور را بمنصب هزاري دويست سوار - سرافرازي بخشيدند - و مير شريف و مير صفي

دیگر پسرانش را باضافه بر نواختند علامي سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه و بخدمت دیوانی خالصهٔ شریفه و تسوید مضامین مناشیر مطاعه و تبلیغ آن بدبیران عطارد نشان و ترقیم معروضات خویش در تحت رسالهٔ مهین پادشاهزادهٔ بیدار طالع که درظهر فرامین را بخط خود می نگارند از تغییر اسلام خان و باضافهٔ پانصدي دو یست سوار بمنصب چار هزاری هزار سوار و بعطای قلمدان مرصع سر بلند گردید - و عاقل خان بخلعت و خدمت میرسامانی سرافراز گشت - و عرض وقایع صوبجات از تغیر عاقل خان بملا علاء الملک مقرر گردید - حسین بیگ خویش امیر الامرا که خدمت توزک بدو مفوض است بمنصب هزاري چار صد سوار از اصل و اضافه سر برافراخت - سید مظفر ولد سید شجاعت خان بارهه را بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش فرمودند *

هشتم [جمادي الثانیه] میرزا حسن صفوي باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بفوجداري و جاگیرداري فتح پور و بیانه که در تیول اسلام خان بود - و بهمنیار باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاري دویست سوار - و گوبند داس راتهور ملازم خان دوران بهادر نصرت جنگ بمنصب پانصدي دویست سوار - مباهي گشتند - میر کلان خاندوراني که سابقا بمنصب سر افرازی یافته همراه خان مذکور معین گشته بود - بعد از رحلت او از دار السلطنه آمده احراز دولت ملازمت نمود - و بخلعت و اضافهٔ منصب و خدمت فوجداری سرکار

سارنگ پور سرافراز شد - محمد حسین پسر میر فتاح صفاهانی را به تیولداری پنوج و خلعت سر بلندی بخشیدند - میرفتاح سردار تفنگچیان فرمان روای ایران بود - و در آن دولت اعتبار بسیار یافته - بعد ازان که ره گرای آخرت گشت - پسرش که برادر کلان محمد حسین مذکور باشد بجانشینی پدر اختصاص یافت - و بمیر فتاح موسوم گردید - و در واقعهٔ بغداد بقید سلطان مراد خان قیصر روم گرفتار آمده با دیگر سران بقتل رسید - چنانچه در وقایع سال سیوم ازین دور نگارش یافت *

نهم [جمادی الثانیه] اورنگ آرای جهانبانی بسیر ئیلاق کودی مرگ توجه فرمودند *

یازدهم [جمادی الثانیه] تماشای آن مکان نزه باعث نشاط خاطر اقدس گشت - با انکه ریاحین آن سرزمین چنانچه باید نشگفته بود چهل قسم گل شمرده آمد - و باین حال بر زبان حقیقت بیان رفت - که در ایام سعادت انتظام پادشاهزادگی گلزار این سیرگاه بمراتب به ازین بنظر درآمده بود *

دوازدهم [جمادی الثانیه] مقارن دولت و اقبال عنان معاودت بشهر کشمیر منعطف گردانیدند *

شب بیستم [جمادی الثانیه] پادشاه فلک بارگاه کشتی سوار تماشای چراغان عمارت وسط تالاب ڈل و بساتین نواحی که دوام بار بروی کار آمده بود تماشا فرمودند - از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض اشرف رسید که الله یار خان پنجاه و شش فیل سی نرو بیست و شش ماده برای سرکار والا صید نمود - بهریکی از باقی بیگ

و حاجي صادق که تازه از ماوراء النهر آمده بودند هزار روپیه عنایت شد *

نهم رجب بمیر ابوالحسن ملازم عادل خان خلعت و صد پارچه از نفایس پشمینهٔ کشمیر مرحمت نموده اورا بدار السلطنه رخصت فرمودند *

شانزدهم [رجب] بار دیگر بتماشای ینابیع کوثر مثال نهضت نمودند *

هفدهم [رجب] باغ و عمارت بیج براره بورود فیض آمود ضیای دیگر یافت *

هژدهم [رجب] چشمهٔ اینچه و نوزدهم مچهي بهون را به نزول سعادت موصول زینت افزودند *

بیستم [رجب] صاحب آباد بقدوم مقدس سعادت آگین گردید - و از تماشای عمارات دلکشایش که چون قصور خلد برین بی قصور است - و بساطین روح افزایش که غیرت افروز هفت طاق مینا و نه طارم خضرا است - و زلال حیاض و انهارش که آبروی این سر زمین فردوس آئین است - مسرت اندوختند - و شب چراغانی بروی کار آمد که شعلهٔ حسرت در دل نوز افروخت - روز دیگر دران سر زمین نشاط افزا مقام شد - و علامي سعد الله خان که از کارداني و رسوخ عقیدت به نوازشهای روز افزون خدیو بنده نواز مخصوص است - بدرجهٔ والای وزارت کل و عنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و باضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب پنج هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سر افتخار

بر افراخت - یادگار بیگ ولد زبردست خان بمنصب هزاري ذات و دو صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه و داروغي گرز برداران منصبدار و احدي سرافراز شد - و چون لختي تصرفات که سابقا در منازل شاه آباد بخاطر صواب گزار رسیده بود از عملهٔ آن مکان هنوز بروی کار نیامده بود - اعلی حضرت بادولت روز افزون بصوب شهر مراجعت فرموده بیست و سیم دولت خانهٔ کشمیر را به تشریف معلی بیت الشرف گردانیدند *

بیست و چارم [رجب] زاهد خان که بیماري صعبي داشت و هرچند حکیم محمد داؤد بقصد تحریض نمود او راضي نشد رخت زندگاني بربست - چون والدهٔ او حوري جان انگه نواب فلک قباب خورشید احتجاب بیگم صاحب است و او کوکهٔ آن ثریا جناب بود - پادشاه بنده نواز ظلال عاطفت بر مفارق باز ماندهای او از ذکور و اناث افگنده همه را از زي رزیت بر آوردند - و فیض الله پسر کلان او را که ده ساله است بمنصب هزاري ذات و چار صد سوار - و سه پسر خرد او را بمناصب در خور نوازش فرمودند *

شب بیست و هفتم [رجب] ده هزار روپیهٔ مقرر لیلة المعراج باصحاب احتیاج رسید *

بیست و هشتم [رجب] که در باغ فیض بخش و فرح بخش نشاط اندوز بودند بلعل خان گن سمندر چهار هزار روپیه انعام شد *

سیوم شعبان عرضه داشت پادشاهزادهٔ کامگار محمد شاه شجاع بهادر محتوي بر ولادت پسري که از دختر راجه گورسین کشتواري

کرامت شده بود و التماس نام بآستان ملایک مکان رسید - خدایگان جهان آن فرخنده طالع را به بلند اختر ناموور گردانیدند - جلال برادر بهادر خان بعنایت اسپ سربلند گشت - چون نگارش نبذی از احوال توران و والی آن در وقایع سنهٔ آتیه ناگزیر است - لاجرم به تحریر احوال مذکور و ترقیم لختي از سوانح صوبهٔ کابل و لشکر آن پرداخته برسر تنمیق وقایع این دولت ابد میعاد که وظیفهٔ این نگارندهٔ مکارم و معالي است مي رود *

گذارش مجملی از احوال نذر محمد خان و سوانحی که بعد از حکومت او دران ملک رو نمود

برخی از حقیقت نا بینائي امام قلي خان و نا سپاسی نذر محمد خان باامام قلي خان برادر کلان و اندوختن امام قلي خان سعادت سفر حجاز نگاشته آمد - اکنون بگزارش آنچه بعد ازین بروی کار آمده برسم اجمال مي پردازد - نذر محمد خان پس از روانه شدن امام قلي خان بحرمین شریفین بایالت توران پرداخته در بخارا اقامت گزیده - و عبد العزیز خان پسر کلان خود را از سمرقند طلبیده زمستان در بخارا باهم گذرانیدند - و در آغاز بهار سنه هزار و پنجاه و دوهجري هر دو با سران لشکر بلخ و بخارا بقصد صید و نخچیر بقرشي رفته تا اواخر بهار دران نواحي بشکار مشغول بودند - و چون اسفندیار خان حاکم خوارزم که با نذر محمد خان متفق بود به ابوالغازي برادر خود عداوت داشت رهگراي آخرت شد - و پسران او که بعد از شش ماه خان مزبور را آمده دریافتند

بموجب وصیت پدر خطبه بنام نذر محمد خان خوانده و لختي تحف و تنسوقات برسم ارمغان ارسال نموده حاکم طلبیدند - او طاهر بکاول را با جمعي بکلات اورکنج تعین نمود - و بر طبق وصیت اسفندیار خان ابو الغازي را دران ملک دخل نداده آن ولایت را بتصرف درآورد - ازانجا که امام قلي خان در اثنای حکومت خود با اوزبکیه سلوک شایسته نموده قبض و بسط امور ملکي ورتق و فتق شؤون مالي به سران این طایفه باز گذاشته خود بنام خاني قانع بود - و نذر محمد خان برخلاف آن باستبداد تمام همگي کارهاي حکومت را پیش گرفته دست تصرف دیگران باز بست - و خواست که در خانی ماوراء النهر نیز استقلالي که در ایالت بلخ و بدخشان داشت داشته باشد - و شروع در باز خواست اعمال روزگار امام قلي خان نمود - اوزبکیه بتنفر و توحش افتاده بران شدند که او را با پسر کلانش عبد العزیز خان از میان برگرفته یکي از خویشان او را بخاني بر گزینند چه * ع * پدر کش از پسر ایمن نباشد * و برای پیش بردن این مطلب همواره فرصت طلب و بهانه جو بودند - خان مذکور برین اراده مطلع گشته از جمعي که مادهٔ فساد مي دانست هریکي را بجائي تعین کرد - سمرقند و توابع آنرا بعبد العزیز خان داده بیگ اوغلي کنکس را اتالیق و خسرو بیگ پسر کلان نظر بي را دیوان بیگي او ساخت - و تا شکند و مضافات آنرا به بهرام پسر سیوم داده اتالیقي او را به باقي یوز مقرر گردانید - و نظر بي را که اتالیق امام قلي خان بود و در لشکر بخارا اعتبار تمام داشت و او را باعث شورش میدانست و ازو ایمن نبود بحکومت

بلخ نامزد گردانیده از میان عسکر بخارا بر آورد - و عبد الرحمن اتالیق را دیوان بیگي گردانید - درین هنگام بعضي از اهالي اندجان از تطاول لشکر قرغز بتظلم آمدند - و حاکمي که هم بنظم ملک چنانچه باید به پردازد و هم سر پنجهٔ ظالم ستمکار از گریبان مظلوم مستمند باز دارد طلب نمودند - چون از ملک اندجان منفعتي نبود مقرر ساخت که مردم اندجان هر کرا خواهند بحکومت برگزینند - و عبد الرحمن دیوان بیگي را با لشکري بدفع سپاه قرغز فرستاد - و قرار داد که بتاشکند که سرحد ترکستانست شتافته جهانگیر قزاق رابه بیند - و دختر او را براي عبد العزیز خان خطبه نماید - و ازو کومک گرفته و پارهٔ از لشکر تاشکند نیز همراه برداشته بمالش گروه قرغز بشتابد - عبد الرحمن بعد از دیدن جهانگیر و خواستگاري دختر او با جوقي از قزاق و جمعي از تاشکند بمدافعهٔ قرغز پرداخته قتلق سید را که سر کردهٔ قرغز بود با ده نفر سردار بفریب کاري و حیله پردازي بدست آورده کشت - و نذر محمد خان در آغاز فصل میوه به بلخ شتافته تمام تابستان و برخي از موسم خزان درانجا بسر برد - و در اثناي بر امدن از بلخ قندز را که حاکم نشین بدخشان است بخسرو پسر دوم که حکومت طالقان بدو تعلق داشت داد - و کهمرد را با لواحق و هزار جاتي که از دیر باز به یلنگتوش متعلق بود ازو بي وجه و بي وقت تغییر نموده بسبحان قلي پسر چارم داده تردي علي قطغان را اتالیق گردانید - و خود به بخارا شتافته زمستان بسان سال رفته درانجا بسر برد - و در رمضان عبد العزیز خان را از سمرقند نزد خود طلبیده بعد از عهد دستوري

معاودت داد - و قتلق محمد پسر پنجم را در بخارا گذاشته در ابتدای بهار سال هزار و پنجاه و سیوم باز بقصد شکار رو بقرشي نهاد - و دو سه ماه دران سر زمین به نخچیر پرداخت - درین اثنا جهانگیر قزاق نوشت که لشکر قلماق برمن تاخت آورده دست بقتل و نهب ترکستان دراز کرده است - و جماعهٔ ازان طایفه بر تاشکند نیز رفته اند - نذر محمد خان بعد از آگهي یلنگتوش را از بخارا طلب نموده با فوجی بمحاربهٔ قلماق فرستاد - اتفاقا پیش از رسیدن یلنگتوش عبد العزیز خان بقصد نبرد قلماق از سمرقند بدانجا رفته بود - اعیان قلماق بر قلت همرهان عبد العزیز خان واقف گشته خواستند که هر گاه بتاشکند در اید دستگیر کنند - ازانجا که تدبیر موافق تقدیر نبود آرزوی ایشان بفراز روائي برنیامد و یلنگتوش لختي از قلماق را که درآمدن سبقت نموده بودند از هم گذرانید - درخلال این حال عبد الرحمن که از سهم قرغز وا پرداخته بود به یلنگتوش پیوست - لشکر قلماق بعد از اطلاع بر اجتماع واتفاق اوزبکیه نیروی محاربه درخود نیافته رهگرای فرار گردید پس ازان که لشکر از تا شکند برگشت - نذر محمد خان از قرشي به بلخ رسیده عبد الرحمن دیوان بیگي را پیش خود طلبید - و برسم سال رفته گرما را در بلخ گذرانیده اواسط خزان باز به بخارا رفت - و چون پیش از رفتن بلخ شنفته بود که میان بهرام و باقي یوز اتالیق سازگاري نیست و بر وعد و وعید و لطف و تهدیدي که از قرشي نگاشته فرستاده بود فایدهٔ مترتب نگشت - بهرام را نزد خود طلبیده - و خواست که دختر امام قلیخان را که درعهد خان مذکور باو

نام زد شده بود بقید نکاح او درآورد - ازانجا که نظر محمد خان برهیچ یکي از اوزبکان مثل عبد الرحمن دیوان بیگي که باستقلال تمام باین خدمت مي پرداخت اعتماد نداشت - اوزبکیه از تنگ چشمي و آزمندي و ناتوان بیني زبان پیغاره بر نذر محمد خان دراز کردند که نفع دولت او بر عبد الرحمن مقصور است - و دیگری را ازان بهرهٔ نیست - و سلوک تکبر آمیز عبد الرحمن علاوهٔ آزردگي ایشان گشت - و چون هنگام اقبال نذر محمد خان بانجام رسیده بود و هنگامهٔ دولتش باختتام - کارهاش برخلاف قوانین خرد دوربین و ضوابط رای رزین و مخالف مراسم ایالت و امارت بظهور می پیوست - چنانچه کهمرد و توابع آنرا که از قدیم باز درتیول یلنگتوش بود و او بمواضع مذکوره فراوان شیفتگي و دلبستگي داشت - بي باعثی ازو که اتالیق و سر آمد نوکرانش بود تغیر نموده اورا بخود بي اخلاص گردانید - و اکثر اموری که بعد ازین نگاشته خواهد شد باغوا و اغراء او بفعل آمد - و اقطاعات بیشتر ار زبکیه خود متصرف شده این جماعه را ممنون مي ساخت - که چرا شمارا تعب ضبط و محنت تحصیل باید کشید - زر نقد از خزانه بگیرید - ایشان اگرچه بحسب ظاهر اظهار رضا گونهٔ مي کردند اما در باطن کمال آزردگي و آشفتگي داشتند - و برخی ارباب سیورغالات قدیمه را بلباس امداد متهم ساخته از وجوه معایش و اسباب روز گذار محروم گردانید - و بعضي را تنخواه کم کرده قوت مایه باز گذاشت - و ازین رو همگي خواجگان که تورانیان از خوانین تا محترفهٔ حلقهٔ اعتقاد شان درگوش غاشیهٔ انقیاد بر دوش دارند

بجان رنجیدند - و چون از کثرت ایلخي و مواشي هرجا چرا گاهی بود
براي دواب خود قورق نمود - بسیاري از احشام رمیده دل و شوریده
خاطر گشتند - و هرچند عبد العزیز خان بذریعهٔ جمعي از معتبران
خواجگان و کهن سالان اوزبکیه التماس نمود که چنانچه امام قلي
خان بلخ را بشما واگذاشته خود دربخارا مي بود شما نیز بلخ را
بمن داده دربخارا اقامت گزینید درمعرض قبول نیفتاد - چه مدت
چهل سال در بلخ فروکش کرده بود و طبیعتش بآب و هواي
آن خوگر شده - و نیز بردن فراهم آوردهٔ چندین ساله از قلعهٔ بلخ
و بخارا برو دشوار بود - و برعایت سرداران لشکر بلخ که سبب قدم
خدمت و ارتکاب محن و مشاق امید نتایج داشتند - برخور
توقع نپرداخت - و هرکه از روی خیرخواهي و نیک اندیشي
حرفي پنهاني از بداندیشان می رسانید بادشای آن درمیان مردم
اورا خوار و شرمسار مي‌گردانید - و نسبت بهرکه گمان بدد رخاطرش
راه می یافت هرچند مصلحت ملکی مقتضي اخفاء آن بود از
تنگي ظرف بر روي همگنان باو تثریت و ترهیب می نمود -
تا آنکه همگي تورانیان از گفتار و کردار او به تنگ آمده کمر
عداوت بر میان جان بستند - و عبد العزیزخان را که دلش از پدر
بواسطهٔ ندادن بلخ رمیده بود با خان مخالف و با خود موالف
ساخته تمامی همت بر فکر اسباب رونق کار و رواج روز بازار پسر و
شکست هنگامهٔ پدر و خرابیِ روزگار او گماشتند - و باقي یوز را که
در تاشکند بود بران داشتند که سر از اطاعت او برتابد - نذرمحمد
خان برین معني آگهي یافته عبد الرحمن دیوان بیگي را باستمالت

او بتاشکند فرستاد - باقي یوز از شنیدن خبر آمدن دیوان بیگي بتوهم افتاده با اقارب و انصار در ارک تاشکند متحصن گشت - عبد الرحمن بتاشکند رسیده بوساطت بعضي مردم معتبر بنامه و پیغام خاطر او را مطمین گردانیده قرار داد که باقي یوز با متعلقان و منتسبان نزد خان برود - و خود در تاشکند باشد - باقي یوز باین اراده از تاشکند بر آمد - در اثناء راه بهر قلعهٔ که میرسید حارسان آن اورا بدرون راه نمیدادند - و نوشتهٔ عبد الرحمن بر وفق آن میلمودند باقي یوز از دید این حال چون بیقین دانست که گفت و گوی او همه حیله سازي و مکر پردازي است درابراز مخالفت کوشیده بحصن خجند در شد - و سنجر نامي را نبیرهٔ امام قلي خان گویان بخاني برگرفت - نذر محمد خان بریفه‌معني آگهي یافته بعبدالعزیز خان و بیگ اوغلي کنکس نوشت - که از سمرقند با جمعیت خود بقصد استیصال او روانهٔ خجند شوند - عبد العزیزخان بیگ اوغلي را پیشتر روانه ساخته از عقب بره نوردي در آمد - دربن اثنا یلنگتوش و سیونچ بي که با کنداوران بلخ و بخارا بکومک او معین شده بودند بدو ملحق گشتند - عبدالعزیز خان عبدالرحمن را بصواب دید یلنگتوش و جمعي دیگر که اورا هواخواه نذر محمد خان دانسته در انجام مطلب مخل مي پنداشتند از تا شکند طلب نموده درظاهر براى آوردن خزانه بواسطهٔ خرچ خود و لشکریان نزد پدر به بخارا فرستاد - و در حقیقت مطمح نظرش دور ساختن او بود که شاید در رفتن بخارا و آوردن زر درنگي واقع شود - اتفاقا او بسرعت هرچه تمامتر به بخارا رسید - و شش لک خاني براى عبد العزیزخان

و هفت لک بجهت لشکریان باستعجال تمام آورد - عبد العزیز
خان یلنگتوش را پیشتر بخجند راهي ساخت - که باندرز و موعظت
باقي یوز را از طریق نافرماني باز داشته ره سپر انقیاد گرداند -
پس ازان که یلنگتوش به نواحي خجند آمده به باقي یوز پیغامها
فرستاد او بنابر مصانعتي که پنهاني میان او و یلنگتوش بود پاسخ
داد که آرزو داشت که همچو اتالیق مردي درمیان آمده در اصلاح
حال جانبین کوشد - اکنون که این خواهش سمت روائي گرفته اگر
تا دهنهٔ تنگي لب آب خجند برسند ازین جانب پذیره شده درمي یابم -
یلنگتوش اگرچه برگزارد که من با وجود کبرسن هرگاه این همه ره
نوردیده باشم او که حکم فرزند دارد بایستي این قدر راه پیش آمده
مرا درمي یافت - اما با بیگ اوغلي تا دهنهٔ تنگي لب آب مزبور
که سرحد ولایت خجند و شاهرخیه است شتافته منتظر نشست -
و کفش قلماق را که هوا جوي نذر محمد خان میدانست و در صدد
نفع او بود به پیغام گذاري نزد باقي یوز روانه نمود - باقي یوز اورا
بمجرد رسیدن دو زخم شمشیر برگردن زده از زین بزمین انداخت -
و با فوج خود ازان تنگي بیرون آمده بر یلنگتوش و بیگ اوغلي
تاخت - ایشان حال بدین منوال دیده خود را بمراکب رسانیدند -
و برو حمله آورده اورا بستیز و آویز ساختنگي از تنگي گذرانیدند -
پس از شتافتن باقي یوز به قلعهٔ کفش قلماق بتعب تمام خودرا
به یلنگتوش رسانید - عبد العزیز خان این خبر شنفته از اقامتگاه
خود کوچ نموده و بلشکر پیش پیوست و حصن خجند را پانزده
روز قبل کرده از هر جانب ملچارها ترتیب داد - دربن هنگام

گروهي از مشاهير عسکر بخارا باو برگذاردند که رايها برين قرار يافته
که از پاي حصار برخاسته بيرون تنگي بر کنار آب توقف نمائيد -
ما عنقريب اورا بخدمت مي رسانيم - و عبد العزيز خان را ازانجا
برداشته عقب آوردند - و همگي لشکر ماوراء النهر يکدل گشته
پيش روي او فرود آمد تا راه برو گرفته شود - و از پيش فوج مذکور
و از پس باقي يوز اورا دايره وار احاطه نمودند - و دو کس معتمد
مومن بي و قربق بي نام را فرستاده پيغام دادند که ما بنده
و فرمان پذير نذر محمد خان و ايشانيم - اما تاب تفوق مردم بلخ
نداريم - صلاح کار درانست که چندي از خواجگان و رشاقان نزديک
با خود داشته ساير لشکر بلخ را مصحوب عبد الرحمن نزد خان روانه
سازند - تا خان بآئين سابق با اين مردم در بلخ باشند - و ايشان
بايالت ماوراء النهر پرداخته مانند امامقلي خان در بخارا بگذرانند -
باقي يوزرا نيز بحضور مي آريم بشرطي که از زلت او درگذرند -
که هرچه تا حال ازو بروي کار آمده همه بتحريک ما بود - و الا کار
به پيکار خواهد کشيد - عبد العزيز خان از اصغاي اين کلمات
برآشفته گفت که جمعي را که روزگار دراز راه مهر مسلک جان فشاني
گشته تند راندن و از نتايج خدمت گذاري مايوس ساختن خلاف
طريقهٔ انصاف گزينان حقيقت آئين ست - من درين باب هرگز
با شما موافقت نخواهم نمود - و رسولان را رخصت نموده تا يک
پهر شب با يلنگتوش و عبد الرحمن بکنکاش و مشورت پرداخت -
درين اثنا بلخيان برين ماجري آگهي يافته نزد او در رسيدند -
و معروض داشتند که چون اين جماعه از فرط ناتوان بيني و حسد

پیشگي مي خواهند که مارا از خدمت شما محروم گردانند - واگر بوقوع نیاید یحتمل که دل نهاد فساد گشته مضرتی بشما برسانند - انسب آنکه مارا زود مرخص سازید - چون عبد العزیز خان بصواب دید هوا خواهان این معني در پذیرفت و روز دیگر رسولان مزبور باز آمده بعد ازگذارش مقدمات مذکوره دریافتند - که خان بجدائي بلخیان راضي است - برقفاء خود خبربرده نیم روز مراجعت نمودند - و برگزاردند که همه ایشان از مخالفت به موالفت گرائیده اند و باقی یوز نیز بملازمت مي رسد - یلنگتوش ما کنار ارد ورفته اورا استمالت نموده بحضور آورد - یلنگتوش تا بیرون معسکر شتافت و باقی یوز از یورت خویش آمد - و هردو بر پشت اسپ بکمتر فاصله باهم سخن کردند - و از همانجا بمقر خود برگشتند - و عبد العزیز خان سبب نیامدن باقي یوز باز جست - یلنگتوش جواب داد که امروز ساعت نبود فردا ملازمت خواهد نمود - و چون او اخر همان روز گروهی از عسکر بخارا از لشکرگاه خود برآمده بر دهنهٔ تنگي فرود آمدند - عبد العزیز خان گفته فرستاد که باعث این حرکت چیست - گزارش نمودند که ظریف بیگ دیوان بیگی تاشکند با فوجی از تاشکند بمدد شما آمده در شاهرخیه نشسته است - و سیونچ بی و اوزبک خواجه و طایفهٔ دیگر که سر راه بدست دارند نکاشتهٔ یلنگتوش که باو ارسال داشته بود مشتمل بر آنکه اگر بساحل آب خجند برسي بهم پیوسته درعلاج این کار بکوشیم - گرفته اند ناگزیر سد راه نموده آمد - مبادا بتحریک یلنگتوش رفتن شما نزد او بروي کار آید - یلنگتوش پس از آگهي بعبد العزیز خان گفت که غالبا

این مردم از عهدی که بتازگی بسته بودند ندامت دارند اکنون بشکیبائی باید درساخت - واگر به نبرد گرایند نباید رو برتافت - شب هنگام محمد علي بیگ نیمان خزانچی ازان مجلس بیرون آمده بلخیان را بر حقیقت حال آگاه گردانید - وبرگزارد - که بهبود کار شما درین است که امشب هرکدام باورق خود برسید - تا از شر فتنه پژوهان بجان و مال امان یابید - که فردا مفسدان با عبد العزیز خان معرکه آراي پیکار خواهند گشت - دران وقت رهائی شما صورت نخواهد بست - مردم بلخ همان شب ازانجا روانه گشته باورقهاي خود که میان بخاریان داشتند درشدند - و جز یلنگتوش وعبدالرحمن وچارصد پانصدکس دیگر از وشاقان وغیر ایشان با عبد العزیز خان نماند - بامدادان بخاریان متفق شده بتاخت پرداختند - واردو را نهب و غارت نموده بر عبد العزیز خان که با برخي از خواجگان وآنسقالان در یک جانب ایستاده بود به بي آزرمي ازهر طرف تیر مي انداختند - چنانچه از عقب تیری به پشت خان رسید - چون زره پوشیده بود کار گر نیامد - درین هنگام نظر ایشک آقا باشي امام قلي‌خان جلو زیر رسید - و از اسپ پائین آمده برگزارد که بخاریان همه بنده و هوا خواه شما اند گروه المان که * مصرع * بهر یغما بهانه میجویند * ناخواسته بحرص خواسته آمده دست غارت کشوده اند بالفعل درتوقف مصلحت نیست باید ازینجا راهي شد - وفرهاد بیگ پسرنظر بروتي نیزرسیده مطابق او برگزارد - عبدالعزیزخان با همرهان بصوب آقسو روان گردید - لختي از مسافت نوردیده بود که جوقي از یکه جوانان

امام قلي خان بعبد الرحمن در آویخته گفتند که باعث فساد و
سبب عناد توئي ما ترا از میان بر گرفته گرد فتنه فرو مي‌نشانيم
عبد العزیز خان او را بخود گرفته گفت که نخست مرا بقتل آرید -
بعد ازان او را - و خسرو بیگ و فرهاد بیگ باندیشهٔ آنکه اگر
عبد الرحمن بکشتن رود نذر محمد خان پدر ایشان را که در بلخ
بود عوض او خواهد کشت - بدو پیوسته گفتند که شما اولجهٔ بسیاري
بدست آورده اید عبد الرحمن اولجهٔ ما باشد او را بما واگذارید -
درین اثنا بیگ‌اوغلي آمده آن گروه را بزجر تمام از کشتن عبد الرحمن
باز داشت - و خواه نا خواه او را از دست تسلط ایشان بر آورد -
عبد العزیز خان آن روز به آقسو که یک منزلي خجند بسمت
سمرقند واقع است شتافته دایره کرد - و چون از یغماء المان با او و
همرهان او بجز اسپ و قمچي نمانده بود محمد حکیم ولد نذر طغائي
دیوان بیگي امام قلي خان پنج اسپ سواري با زین و دو قطار
شتر و همین مقدار استر که بران خیمه و فرش و دیگر نا گزیر سفر
بار بود گذرانید - درین وقت اعیان لشکر بخارا بعبد العزیز خان گفتند
که بیشتر یکه جوانان امام قلي خاني با عبد الرحمن کمال عداوت دارند
مصلحت آنست که او را مصحوب فرهاد بیگ پیشتر بسمرقند
بفرستید - که اگر در لشکر باشد مبادا آسیبي بدو رسد - خان او را
با فرهاد بیگ بسمرقند رخصت داده بفرهاد بیگ گفت که از سمرقند
ببلخ روانه سازد - و خود روز دیگر از آقسو بسرای نام منزلي که از
توابع اوراتپه است شتافت - درانجا یکه جوانان امام قلي خاني فراهم
آمده بکهن سالان برگزاردند که اگر امروز خطبه بنام عبد العزیز

خان خوانده نشود میان ما و شما کار بمخالفت خواهد انجامید - و ازانرو که درین باب مبالغهٔ بسیار نمودند همان روز که جمعهٔ غرهٔ ربیع الاول سال هزار و پنجاه و پنجم هجري بود خطبهٔ خانی ماوراء النهر بنام او بر خواندند . پس از اداي نماز جمعه بالقي یوز با پسران نزد او آمد - و خجند و اوراتپه و برخي دیگر محال که پنج لک خاني حاصل داشت تیول او قرار یافت - و او را به خجند رخصت کرد که سنجر را که بر انگیختهٔ دست فتنه پرست او بود بحضور بفرستند - و عبد العزیز خان ازان مکان راهي گشته دهم ربیع الاول بسمرقند در آمد - هنوز روزی چند برین نگذشته بود که سانحهٔ صوفي سلطان پسر ترسون سلطان برادر جاني خان بروی کار آمد - تبیین این مقال آنکه - سابقا نذر محمد خان بصوفي سلطان یرلیغ فرستاده بود که از طالقان باورکنج بشتابد - و مقرر گشته بود که نظر بي نیز از بلخ باورکنج رفته باتفاق صوفي سلطان در صیانت آن بکوشد - و چون نظر بي در رفتن آنصوب تغافل مي ورزید نذر محمد خان از قرشي پیغامهای درشت میفرستاد - چنانچه این معني رفته رفته باعث افزایش دو روئي و بي اخلاصی او شد - و بخود مقرر نمود که هرگاه صوفي سلطان بیاید او را بدست آورده و فوجي از اعوان و انصار خود فراهم ساخته لشکر بخارا را آگاه سازد که در روزي که آنها بر طبق قرار داد بر عبد العزیز خان ریخته او را از میان برگیرند - او در همان تاریخ به نذر محمد خان رسیده کار او نیز بانجام رساند - و صوفي سلطان را بر مسند حکومت ماوراء النهر بنشاند - اما ازانجا که آمدن صوفي سلطان

بدرنگ افتاد و لشکری که باستظهار آن این کار پیش توان برد دست بهم نداد - و نذر محمد خان منزاولن سخت روي تند خو تعیین نموده بود که او را باورکنج روانه سازند - ناگزیر بدان صوب راهي گردید - و همین که صوفي سلطان از طالقان به بلخ نزدیک آمد نذر محمد خان به نذر شوایت که در بلخ بود بر نکاشت که او را بمجرد رسیدن دستگیر نماید - صوفي سلطان برین ماجرا آگهي یافته همگي مردم و بنه و بار خود را گذاشته تنها بسمرقند گریخته نزد عبد العزیز خان رفت - گروهي از لشکر بخارا که در ظاهر بعبد العزیز خان راه وفاق نور دیده در باطن از عدم اعتماد نفاق مي ورزیدند آمدن او را فوز عظیم دانسته خواستند که اگر فرصت یابند در سمرقند بخاني بردارند - والا ازانجا بر آورده بیرونها این مطلب بانصرام رسانند - و به بخارا رفته آنرا بتصرف در آورند - درین میان یکي از هوا خواهان عبد العزیز خان اینمعني را دریافته باو میگوید - او در باب قتل صوفي سلطان با بیگ اوغلي و سیونچ بي مشورت نموده بامدادان همین که مشار الیه آمد خود را در بارهٔ او بیشتر مهربان وا نموده تنها از مجلس بر خواست - و باشارهٔ او چند غلام قلماق او را بعجبره در آورده کشتند - پس از دو روز غازي بیگ پسر باقي یوز خون گرفته را که سنجر سلطان ولد سکندر سلطان بن امام قلي خان وا نموده بودند نزد عبد العزیز خان آورد - خان اورا نیز بقتل رسانیده خاطر ازان فتنه وا پرداخت - و نذر محمد خان که در قرشي بود چون دید که المانان دست غارت کشوده کلهائي که درانجا داشت بتاراج بردنه و بارادهٔ نهب

دیگر اموال قرشي را گرد گرفته اند - او رازبي و تردي علي قطغان را با جمعي بمدافعهٔ ایشان تعیین نمود - و پس ازان که این طایفهٔ وخیم العاقبه بسعي ایشان متفرق گشتند خان فرصت غنیمت دانسته و رهائي از چنگ فتنه پژوهان مغتنم شمرده ببلخ شتافت - و در سه روز بآنجا رسید - و قریب پانزده لک روپیه از نقد و جنس که در بخارا گذاشته آمده بود بتاراج رفت - قلیلی عبد العزیز خان متصرف شد و اکثري لشکریان والمانان بیغما بردند - و نظر بی در حدود اند خود واقع خجند و خانی عبد العزیز را که همه بصواب دید او بود شنفته ازانجا به بخارا و از بخارا بسمرقند آمد - عبد العزیز خان که قبل از رسیدن او در تفویض خدمت اتالیقي مذبذب بوده گاهي یلنگتوش را تکلیف مي نمود - و او پاسخ میداد که من دل از نوکري بر گرفته ام دیگر گرد سپاهي گري نمیگردم - و گاهي بیگ اوغلي را دریغولا که نظر بي در رسید او را اتالیق و سیونچ بي را دیوان بیگي گردانید - و بهرام که در حصار بود از انرو که بدولت بي اتالیق خود اتفاق نداشت راه سازش با اعیان حصار کشوده بمدد ایشان دولت بي را براورد - و او ناچار از حصار بسمرقند رو نهاد - عبد العزیز خان از شنیدن این خبر محمد بیگ قبچاق را دستوري داد که بسرعت هرچه تمام‌تر رفته ده نورا که از مضافات حصار است بتصرف درآورد - و چون محمد بیگ به ده نو رسید و خواجهای حصار نگذاشتند که آنرا متصرف گردد ناگزیر معاودت نموده بشهر صفا که در تیول او بود رفت -

نذر محمد خان برین معني آگاهي یافته سبحانقلي پسر خود را
با اوراز بی که بخان نسبت مصاهرت داشت و اورا بعد از
یلنگتوش اتالیق خود ساخته بود - و تردیعلي قطغان - بکومک بهرام
فرستاد - این جماعه به نبرد محمد بیگ شتافته اورا منهزم گردانیدند -
و او مجروح از میدان گریخته خودرا بسمرقند رسانید - و سبحان
قلی و اوراز بي و تردیعلی با همرهان به ترمذ برگشته اقامت
نمودند - و خواجه عبد الخالق داماد نذر محمد خان را از ترمذ
بنظم ده نو فرستادند - عبد العزیز خان فرهاد بیگ را بحکومت
چارجو معین ساخته از سمرقند بدانصوب دستوري داد - اسدبیگ
اندجاني که از قبل نذر محمد خان بحراست آن می پرداخت
قلعه برروی او کشید - فرهاد بیگ آنرا محاصره نمود - نذر محمد خان
این معني دریافته عبد الرحمن دیوان بیگی را با طایفهٔ بکومک
اسد بیگ فرستاد - اتفاقا همین که عبد الرحمن یک منزل از بلخ
پیش رفت به نذر محمد خان خبر آوردند که افواج پادشاهي بقلعهٔ
کهمرد در آمدند - چنانچه گزارش خواهد پذیرفت - ناگزیر خان
عبد الرحمن را بر گردانیده به گرفتن حصن کهمرد تعیین نمود - و
بسبحان قلي و اوراز بی برنگاشت - که انتزاع کهمرد ناگزیرتر از مهم
حصار دانسته ببلخ مراجعت نماید - و بعد از برگشته آمدن
ایشان تردیعلي را که ضبط کهمرد بدو مفوض بود نیز روانهٔ آنصوب
ساخت - اسد بیگ از نارسیدن کومک و شدت محاصره ستوه آمده
ناچار قلعهٔ چار جو را بفرهاد بیگ سپرد - وخود به بلخ آمد - و
ازانرو که محمد بیگ بسمرقند رفته حقیقت واقعه بعبد العزیزخان

باز نموده بود درينولا عبد العزيز خان بيگ اوغلي و محمد يار
مرا را با فوجي به تسخير حصار فرستاد - بيگ اوغلي بمحاصرة پرداخته
از استواري و استحكام قلعه چون دريافت كه بجنگ و پيكار كشايش
پذير نيست براه خدعه در آمد - و بوعدهٔ گرفتن قلعهٔ خاني و
حكومت سمرقند از عبد العزيز خان بهرام را از قلعه برآورده با باقي
لوبرات دستگير نمود - وقلعه به محمد يار حواله نموده هردو را مقيد
بسمرقند برد - و تمامي امتعهٔ بهرام را بتصرف در آورده اورا
با اسپ و قمچي به بلخ روانه گردانيد - درين ميان عبد الرحمن
كه بعد از گرفتن قلعهٔ كهمرد آوازهٔ وصول اصالت خان به خنجان
بقصد نهب و غارت شنفته از كهمرد بغوری شتافته بود - و درانجا
عارضهٔ بروی طاري گشته باعتقاد جمعي باجل موعود و بگمان
برخي بقمز مسموم كه با لتوي جيبه چي حاكم غوري بخورد اوداد
رخت هستي بربست - درين اين حال نذر محمد خان خبر رسيدن
راجه جگت سنگه بحدود سراب و اندراب و مرتب ساختن حصار
چوبين بنهجي كه پيشتر گزارده خواهد شد يافته كفش قلماق
را با گروهي ديگر بدان صوب فرستاد - و بعد از انكه او كاري نتوانست
ساخت اورازبي را برفتن آنجانب و سرداري لشكر تحريض نمود
او در ابتدا ازين مهم سر برتافته آخر بگفت وگوی بسيار راضي
گشت - درين اثنا خبر آوردند كه راجه جگت سنگه قلعهٔ
مزبور را استحكام داده بجانب پنجشير كه در عهدهٔ ضبط او
مقرر بود معاودت نمود - و كفش قلماق با همرهان خائب و
خاسر بصوب بلخ برگشت - ناگزير رفتن اوراز بي بدرنگ افتاد -

از بواعث عظيمهٔ اختلال ملک و دولت نذر محمد خان سر برکشیدن گروه المان است از گریبان بغی و طغیان - چون ایالت ماوراء النهر بعبد العزیز خان قرار یافت - آن بد نهادان دد نژاد بتحریک اعیان اشکر بخارا که در استیصال نذر محمد خان می کوشیدند - و بحرص اندوختن حطام ناپایدار روزگار بتاخت بلاد و امصار و محالی که نذر محمد خان و فرزندان و منتسبان او در تصرف داشتند پرداختند درماه جمادی الثانیه سنه هزار و پنجاه و پنج جنت المان که سابق نوکر نذر محمد خان بود با بسیاری المانان از آب آمویه عبور نموده بر اند خود که قاسم پسر خسرو با محمد قلی اتالیق خود از قبل نذر محمد خان میانت آن به تقدیم می رساند - رفته دست غارت بکشاد - و در شعبان این سال دیگر باره با قریب ده هزار سوار بر اقچه و توابع آن که میان بلخ و شیرغان واقع است تاخت - نذر محمد خان از اصغاء این ماجرای تردیعلی قطغان را با لشکری که در بلخ حاضر بود بمدافعهٔ او فرستاد - چون المانان از نهب خاطر وا پرداخته بودند و بمجرد آگهی ازانجا باقامت گاه خود برگشتند نذر محمد خان بقباد میرآخور که باجمعی در ترمذ بود بر نگاشت که بکلیف بشتابد و سر راه این جماعه بگیرد - او ببال استعجال شتافته هنگام عبور فساد کیشان از آب جیحون هنگامهٔ ستیز و آویز گرم گردانید - از فیهٔ طاغیه لختی مقتول و برخی مجروح گشتند - و بقیة السیف راه فرار سپردند - و قباد به ترمذ معاودت نمود - وهمچنین جوق جوق دیگر و زر اندوزان این طایفه از آب مذکور می گذشتند - و از مال زیر دستان اطراف بلخ و بدخشان

هرچه بدست می افتاد گرفته بر می گشتند - این کافران کلمه گو و مسلمانان کافر خو از سفك دما و هتك استار و قتل سادات و علما و زهاد و تحریق مصاحف و تخریب مساجد و تعطیل بقاع خیر و ضیاع برو اسر حرایر و ذراری و کسر اعراض و نوامیس و دیگر اقسام تطاول و تعدی و انواع ایذا و اهانت بر اهل اسلام چندان بروی کار آوردند که * بیت *

شاد الا به در مرگ نه بیني مردم * بکر جز در شکم مام نیابی دختر

بي رحمي و مردم آزاري این ظلم پیشگان جور سگال نبذی از واقعهٔ جوزجانان که در سمت غربی بلخ بمسافت یك روزه راه واقع است و سانحهٔ حصارکه حشري از شقاوت گزینان بتاخت آن دو مکان رفته به نهب و قتل و احراق پرداخته اند بوضوح مي پیوندد - چون این طائفهٔ ضاله بر جوزجانان مستولي گشتند درویشي سید ابراهیم نام که دران موضع منزوی بوده بایزد پرستي اشتغال داشت و قطان آن حدود اورا از اصحاب وجد و حال دانسته کمال ارادت و عقیدت باو داشتند قریب چار صد کودک از دبستانهاي آن نواحي فراهم ساخته و هر کدام را مصحفي در گردن انداخته مصحوب خود نزد آن گروه سفاک بي باک برسبیل شفاعت برد - باشد که باستعفاء این بي گناهان دست از اضرار مسلمانان آن دیار باز دارند - و زراندوزان ظلم پرست اورا با اطفال و مصاحف بمسجد در آورده در اطراف آن هیمهٔ بسیار چیدند و از هر جانب آتش زده جمله را سوختند - و در حصار اصناف افعال نکوهیده از سوختن مصاحف و کشتن سادات و هلاک ساختن اطفال در زیر سم ستوران مکرر ازین فتنه سگالان بروی کار آمده - درینولا محمد یار

سرا حاکم حصار بعبد العزیز خان نگاشت که عنقریب لشکر بلخ بر سر حصار می آید اگر فوجی بمدد معین شود خاطر بجمعیت مي گراید - او شفیع درمان حاکم قرشي را با گروهي بطریق یلغار روانه نمود - نذر محمد خان پس از آگهی سبحانقلي پسر خود را با تردیعلي که بعد از عبد الرحمن او را دیوان بیگی خود گردانیده بود به نبرد شفیع درمان فرستاد - او از آب آمویه عبور نموده در پای حصار بایسون آتش هیجا بر افروخت - شفیع درمان دستخوش هراس گشته در قلعهٔ بایسون تحصن گزید - لشکر بلخ قلعه را احاطه نموده به تسخیر آن پرداخت - شفیع درمان تاب مقاومت در خود نیافته بسبحان قلي و تردیعلي پیغام داد که اگر مرا امان دهید از قلعه بر آمده نزد عبد العزیز خان بروم - و آق سقالان را با خود همداستان ساخته در اصلاح جانبین بکوشم - و بعد ازان که امان یافته نزد عبد العزیز خان شتافت - سیونچ بي دیوان بیگی او را با جمعیت بسیار از عسکر بخارا همراه گرفته دیگر بار بسرعت تمام به بایسون آمد - نذر محمد خان این معني دریافته امام قبچاق چوره اقاسي و طاهر بکاول که از سفارت ایران برگشته آمده بود و نظر یساول و جمعي دیگر را از بلخ برسم کومک تعیین نمود وهر دو لشکر در بایسون برابر هم فرود آمدند - و هر دو در معسکر بآئین اوزبکیه خندقها حفر نموده از خاک آن حصاری برکشیدند - درین اثنا عبد العزیز خان نظر بي بروتي اتالیق خود را بکومک لشکر خویش راهي گردانید - و نذر محمد خان نیز بهرام را با اورازبي بکومک مردم خود روانه کرد - و هر دو سپاه رده آرا

گشته به نبرد پرداختند - و چون از هیچ جانب اثر غلبه بروی کار نیامد و روز بانجام رسید هر دو لشکر بقرار گاه خود برگردیدند - روز دیگر بمردم بلخ رسید که نظر بی عبد العزیز خان را طلبیده - اوراز بي به کهن سالان عسکر بلخ مشورت نمود که اکنون آمدن خان ناگزیر است - یکی از معتمدان را به بلخ روانه باید کرد تا خان را برکیفیت این واقعه آگاه ساخته گزارش دهد که این مطلب درنگ بر نمی تابد - هر کدام از پدر و پسر که در رسیدن سبقت نماید در نیل مقصود پیش دستي خواهد نمود - همگنان این رای را پسندیده طاهر بکاول را نزد خان فرستادند - پس ازانکه طاهر به بلخ رسیده این پیام را بخان بر گزارد خان گفت که مثل تو خیرخواه کاردانی خالي گذاشتن بلخ چگونه تجویز نماید - درین هنگام که همگي اوزبکیه با هم اتفاق و التیام دارند اگر این گروه فرصت پژوه احشام المان را از خود ساخته با عبد العزیز خان به بلخ در ایند علاج آن صورت پذیر نیست - و چون خان در رفتن بایسون مصلحت وقت ندید - و عبد العزیز خان به سپاه خود پیوست اوراز بي بی آنکه جنگ نماید تا بظهور چیرگي ازان طرف چه رسد - بهرام و سبحان قلي و محمد یار همشیره زادهٔ نذر محمد خان را با لشکری که همراه داشتند بر داشته به بلخ آورد - و عبد العزیز خان باراده کشایش ترمذ بانجا رفت - جمعی که از لشکر بلخ فرار نموده بحصار ترمذ که دران هنگام نگاهبانی نداشت در آمده بودند در بروی عبد العزیز خان بر بستند - او تسخیر قلعه را پیش نهاد همت ساخت - درین میان چندی از اعیان خواجها مثل عبدالغفار خواجه

که پسر صالح خواجه برادر هاشم خواجه است و پدر زادهٔ عبد العزیز خان و مانند سنگی خواجه و محمد صادق خواجه باشارهٔ نذر محمد خان از بلخ نزد عبد العزیز خان و نظربي و بیگ اوغلي رفته برسم صلح مقرر ساختند که بعد ازین بدستور زمان امام قلي خان خانی ماوراء النهر بعبدالعزیز خان باشد - و خطبه درانجا بنام او بخوانند - و بلخ و بدخشان را با مضافات به پدر باز گذارد - عبد العزیز خان از ترمذ بقرشي رفت - و ازانجا که نذر محمد خان از اوراز بی بواسطهٔ فرار او و بر گردانیدن پسران و لشکر بي آنکه تلاشي و پرخاشی درمیان آید منحرف گشته بود - پسران برات حافظ را که اوراز بی کشته بود بران داشت تا او را بخون پدر از هم بگذرانند - ایشان او را هنگامی که با چار پسر از مجلس خان برخاسته متوجه خانهٔ بود کشتند - و او و پسران او از غردلي یا بی توفیقی نیارستند بریکی ازانها زخم برسانند - اگرچه خان بعد از آشتي برخي از آزار و پیکار پسر و مردم او آسودهٔ بود لیکن چون روز بروز امارات دو روئي و دو رنگیِ اوزبکان و هراس جان و مال و عرض و ناموس در ازدیاد بود ترک صید و شکار نمودهٔ چندي درون حصار بلخ خانهٔ نشین گشت - انجام کار بسببي که گزاردهٔ آید از بلخ بسوي ایران گریخت *

گذارش واقعهٔ کهمرد و تاخت اصالت خان و دیگر سوانح

سابقا فرستادن اصالت خان بکابل برای پرداخت احوال لشکر

آن صوبه به استصواب امیرالامرا و تسویهٔ مسالک و اعداد ادوات یساق بلخ و بدخشان در سنهٔ آتیه که پیش نهاد خاطر خورشید مآثر پادشاه گیتی کشا بود و تعیین بهادرخان و رستم خان و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رایسنگه و نظر بهادر و جمعی دیگر نزد امیر الامرا تا در کمین فرصت بوده هر گاه وقت مقتضی باشد بدخشان را تسخیر نمایند نگاشته آمد - اکنون بگزارش مقصود می پردازد چون اصالتخان بکابل رسیده بصوابدید امیرالامرا بسر انجام سپاه و ساختن راه و دیگر مهمات پرداخت ٭

سلخ ربیع الثانی سال گذشته خلیل بیگ تهانه دار غوربند نزد امیرالامرا و خان مزبور آمده برگزارد که چندین استماع افتاده که تردیملی قطغان و هارسان قلعهٔ کهمرد درینولا با سبحان قلی پسر نذر محمد خان بکومک بهرام خان و محاربهٔ محمد بیگ که از قبل عبد العزیز خان بتسخیر حصار شادمان آمده بود رفته اند - و درقلعه قلیلی مانده اگر لشکری با بنده همراه کنند قلعه بزودی و آسانی مسخر می گرداند امیرالامرا از کمی غله و کاه در اطراف ضحاک و کهمرد فرستادن لشکر گران بدانسو مصلحت ندیده هزار سوار از منصبداران و هزار دیگر از احدیان صوبهٔ کابل با اسحاق بیگ بخشی آنصوبه و هزار دیگر از تابینان خود با فرهاد غلام خویش مصحوب خلیل بیگ بکشودن قلعهٔ کهمرد روانه ساخت - و قرار داد که بضحاک شتافته صدق و کذب این خبر باز جوید - اگر بصحت پیوندد به تسخیر قلعه بپردازد - والا درانجا توقف گزیده بتاراج احشام

اطراف کهمرد اشتغال نماید - چون خلیل بیگ بعد از رسیدن ضحاک دریافت که گزارده فروغ راستي دارد بکشودن قلعه مقید گشت - چندی که دران حصار بودند بمجرد رسیدن این سه هزار سوار هزیمت را غنیمت دانسته راه ادبار پیش گرفتند - و قلعهٔ کهمرد را بی آنکه شمشیر از نیام بر آید یا تیر بخانهٔ کمان درآید بندهاي درگاه جهان پناه متصرف گشتند - و ازانجا که که خلیل بیگ و همرهانش کار دیده و پیکار ورزیده نبودند از آمیمه سری اوزبکیه و در ماندگی نذر محمد خان به پسر و نوکران خود بغرور افتاده قلعه را بی آنکه چنانچه باید استحکام دهند و لختی احتیاطا توقف نمایند سر مست نبیرهٔ مبارز خان و دولت و چندی دیگر از خویشان اورا با پنجاه سوار تفنگچی باز گذاشته بضحاک برگردیدند - که ازانجا آذوقه و دیگر ناگزیر قلعه‌داری سرانجام نموده روانه سازند - امیر الامرا بعد از آگهي بر کیفیت حال روانه شدن خود را تا وصول امرائي که بکومک او معین شده بودند موقوف داشته مقرر گردانید که اصالت خان با همراهان پیشتر بصوب غوربند بر آمده درنواحیء کابل فروکش کند اگر احیانا اوزبکیه بسوي کهمرد بیایند به غوربند و ضحاک رفته و خلیل بیگ و اسحاق بیگ را همراه گرفته آن گروه شورش پژوه را مالش دهد و الا تا آمدن من دران نواحی درنگ نماید *

نوزدهم جمادي الاولی سال گذشته اصالت خان از کابل بر آمده در جلکاي میان قریهٔ ما هرو پلی میلار تا رسیدن خبر اوزبک توقف نمود *

بیست و ششم این ماه [جمادی الولی] امیرالامرا باندیشهٔ آنکه عسکری که بکومک او مقرر شده دیر خواهد رسید و قابو از دست خواهد رفت باتعیناتیان صوبه و تابینان خود بعزیمت تسخیر بدخشان از کابل بر آمده باصالت خان پیوست - پس از نوردیدن دو منزل نگاشتهٔ خلیل بیگ و اسحق بیگ از ضحاک رسید - که صد سوار احدی با شست افغان از مردم سرحست که بادولت خویش او را و همرهان اورا بالختی ناگزیر قلعه به کهمرد می بردند - همه گروه از بامیان نوردیده زمام دور بینی و حزم گزینی از دست دادند - و بخاطر فراهم غافل خوابیدند - ناگاه پاس اخیر شب قریب چارصد سوار اوزبک بر اینان تاختند - از طرفین برخی مقتول و چندی مجروح گشتند - لشکر ضحاک به شنیدن این واقعه بر اوزبک تاخت اورده ازان رو که هنگام گریزباد بگرد اوزبکیه نرسد اثری از ینان درنیافته بضحاک برگردید . امیرالامرا بعد از اطلاع بردن ماجرای اصالت خان را بسرعت هرچه تمامتر باپنج شش هزار سوار پیش از خود فرستاد و خود نیز کوچ بر کوچ از عقب راهی شد - و درغور بند همه عساکر باهم پیوسته روانهٔ پیش شدند - پس ازنوردیدن چهار منزل خبر رسید که قلعهٔ کهمرد را باز اوزبکان متصرف گشتند *

گزارش این واقعه برسم اجمال آنکه چون تقدیر ایزدی و قضاء سرمدی بران رفته بود که درسال آینده همگی ولایت بلخ و بدخشان داخل ممالک محروسه گردد و بالفعل وقت روائی این امنیت نرسیده بود - و بحکم * * بیت *

نادادن کامهای فرع است دلیل

کاندر حق ماش فکر بر اصلی هست

عبد الرحمن دیوان بیگی و تردیعلي با جمعی از اوزبکیه برسر کهمرد می آیند - قلعه نشینان بي آنکه کار بر ایشان تنگ شود امان گرفته چون گویم نیل بدنامی و شرمساري بر رو کشیده از قلعه بر می آیند - ازانجا که پیمان و ایمان این ناحق شناسان چون ایمان شان نادرست است الوسات و ایماقات سر راه باشارهٔ این نادرستان دست قتل و نهب و غارت برمي کشایند - و جمعی مقتول و برخی مجروح مي گردند - و سرمست و چندی دیگر زخمي بضحاک می رسند - بعد از سنوح این مقدمه چون خلیل بیگ نزد اصالت خان رفته گزارش نموده که مصلحت مقتضی نیست که چنین لشکر گران دریں کوهستان درآید - چه طریق از تنگي چنان دشوار گذار است که اکثر جاها بیش از یک شتر و یک سوار نتواند گذشت و شش هفت روزه راه از آمد شد افواج منصورة که نمانده و از ضحاک تا کهمرد آذوقه نیست مگر آنکه بردارند - و تا تهانه جا بجا نگذارند آمدن غله و مترددین بعسکر نصرت پیکر صورت نخواهد بست - و نذر محمد خان بواسطهٔ قرب کهمرد به بلخ همگي سپاه بلخ را بکهمرد فرستاده اگر برای محافظت مسلک در هر تهانه جمیعت کم نگاهدارند فایدهٔ مترتب نخواهد گشت - و مردم بسیار از لشکر جدا کردن لایق نمي نماید - اصالت خان نزد امیر الامرا آمده این مقدمات معقوله را باز نمود - صلاح دران دیدند که چون با لشکر عظیم از کابل برآمده ایم پسیچ تسخیر کهمرد بهنگامش باز گذاشته رو بکشایش بدخشان باید نهاد - و قرار

دادند که از راه پنجشیر به بدخشان روانه شوند - درین میان بهادر خان و چندی دیگر از بندهای درگاه معلی که بکومک امیر الامرا مقرر شده بودند بدو پیوستند - در حینی که موضع گلبهار مرکز اعلام ظفر اتسام گشت دولت بیگ تهانه دار پنجشیر با جماعهٔ که از حقیقت آن راه آگاه بودند از پنجشیر رسیده بر گزارد که این راه صعب المرور است اگرچه شتر سبک بار می‌تواند گذشت اما گذار چنین سپاه گران از عقبات و مضایق و رسیدن بسرحد بدخشان بغایت دشوار است - و یازده جا از آب پنجشیر که بی پل گذشتن ازان متعذر است باید گذشت - و درنهاب و ایاب آذوقه باید برداشت - و نیز از لاغری ستوران سپاه بواسطهٔ تردد در کوهسار و سبل ناهموار و قرب ایام بارش برف و سختی سرما هنگام این یساق نیست - بنابران دولت خواهان نزد امیر الامرا فراهم آمده بر گزاردند که اگر درین وقت همگی لشکر ازین راه بملک بدخشان در آید - هراینه از قلت غله وکاه و شدت راه اکثر دواب از کار خواهد رفت - و وقت آن قدر نمانده که کار چنانچه باید بانجام رسد - اگر در آغاز بر آمدن از کابل که اسپان سپاه تاب تردد و توانائی حرکت داشتند بقصد کشایش کهمرد راه نوردیده نمی شد و همت بر انجام این یساق گماشته می آمد نقش مراد برونق آرزو صورت میگرفت - اکنون مصلحت وقت این است که از لشکر جمعی که اسپان تازه زور داشته باشند بر چیده بسر کردگی یکی از بندگان کار طلب باید فرستاد که سبکبار گشته و آذوقهٔ چند روزه بر اسپان خود برداشته به ایوار و شبگیر بسرحد بدخشان در آیند تا هم بر

مداخل و مخارج و مضايق و مزالق آگهي پديد آيد - و هم بر حقيقت ملك و غنيم اطلاع حاصل گردد - و هم از الوسات آنجا هر كه اختيار دولتخواهي نمايد او را بكابل راهي ساخته شود - و هركه بمخالفت پيش آيد او را بقتل و نهب و غارت تنبيه داده آيد - و باين راي صائب امير الامرا باستصواب هوا خواهان دولت ابد ميعاد قريب ده هزار سوار از بندهاي پادشاهي و تابينان خويش و بهادر خان همراه اصالت خان تعيين نمود - اين گروه كار پژوه جريده با آذوقهٔ هشت روزه در كمال استعجال از راه هندو كوه راهي گشتند - و از پروان بآهنگران و ازانجا بسال اولنگ و صباح آن از كتل هندو كوه گذشته به دو شاخ و ازان منزل پنجم رجب به خنجان در آمده ازان قصبه بچهار باغ و روز ديگر باندر اب و فرداي آن بقريهٔ خانقاه و ازانجا بنو بهار و ازان مكان بسراب و ازانجا پاي كتل طول و ازانجا از كتل مسطور گذشته در جلكاي پايان كتل و ازانجا باشپين و ازان مقام بامرر و ازانجا به رخه كه حاكم نشين پنجشير است و ازانجا بكلبهار رسيدند - و در ذهاب و اياب بسياري از اسپ و شتر و گاو وگوسفند غنيمت گرفتند - و احشام علي دانشمندي و ايلانچق و كورمكي را با خواجه زادهاي اسماعيل اتائي و مودودي و قاسم بيگ مير هزار اندراب همراه گرفته مراجعت نمودند - و چون كيفيت وقايع مزبور و حقيقت مبل از عرايض امير الامرا و اصالت خان بشرف اصغاء خديو دين و دولت رسيد گرفتن قلعهٔ كهمرد و سر انجام نا كرده بر گشتن و رفتن اصالتخان باين طرز و بر گشته آمدنش بسي نا پسنديده افتاد - و

به علیمردان خان امیر الامرا منشور لامع النور شرف صدور یافت که شایسته آن بود که خود با تمام لشکر ظفر پیکر به بدخشان میرفت- و به تسخیر آن مي پرداخت-که درین وقت که نذر محمد خان بخود درمانده بود فتح بدخشان بعون آسماني بکمال آساني میسر میشد - و فرمان شد که امیر الامرا از سنگ تراش و درود گرو بیلدار و غیر ایشان هر قدر در کار باشد براي ساختن راه طول که بهتر نشان داده بودند روانه سازد - نجابت خان و اصالت خان با همرهان به تلثیم سدهٔ سنیه فایز گردند - و بهادر خان با امیر الامرا در پشاور قشلاق کند - و راجه رایسنگه با سایر راجپوتان در اتک و رستم خان در رهتاس و قلیج خان با همرهان در بهیهره که تیول اوست زمستان بگذرانند - و لشکر را آسوده گردانیده آمادهٔ کار باشند که هرگاه وقت سواري باشد افواج جهان کشا به تسخیر بلخ و بدخشان تعیین خواهیم فرمود •

شتافتن راجه جگت سنگه بحدود سراب و اندراب وساختن چوبین قلعه و پرداختن به نبرد اوزبک

چون راجه از کارطلبي وخدمت پژوهي بعرض مقدس رسانیده بود که کمترین آرزو دارد که مصدر خدمتي شود- و میخواهد که از راه طول که بهترین طرق بدخشان است بآن ولایت در آمده بضبط خوست و سراب و اندراب بپردازد - و الوسات و ایماقات آن سرزمین را باطاعت و انقیاد در آورد - و اگر از گمرهي و نا بخردي از ایلي و فرمان پذیري سر بر تابند مالش بسزا دهد - و بدین سبب

جمعیت بسیار از سوار و پیاده از وطن طلبیده - و امیدوار است
که علوفهٔ جمعیتي که بر ضابطهٔ منصب بنده زیاده باشد از سرکار
پادشاهي مرحمت شود - و ملتمس او حسب الالتماس امیر الامرا
بشرف پذیرائي رسیده بود - و تنخواه طلب یکهزار و پانصد
سوار و دو هزار پیاده که زیاد آورده بود از خزانهٔ کابل مقرر گشته -
بنا بران راجه بسرانجام سپاه و دیگر ضروریات این مطلب پرداخته
پنجم رمضان از امیر الامرا مرخص شده بکاري که مامور بود رو نهاد
و از کتل طول گذشته لشکر همراه را دو جوق ساخت - یکي را
با بهاو سنگه پسر خود برسم منغلاي پیشتر فرستاد - و دیگری را
با خود گرفته باراده تاخت خوست متعاقب روان شد - و چون
ارباب و کلانتران و کد خدایان خوست برین عزیمت مطلع گشته
سه چهار کروه پذیره شدند - و راجه را دیده بزبان استمالت و استکانت
اظهار ایلي و ابراز یکدلي کرده گزارش نمودند که اگر یکي از
بندگان خدیو داد گر درین حدود استوار حصاري ساخته از روی
استقامت اقامت گزیند و از ما جز خدمتگزاري و جان سپاري
امري دیگر بروي کار آید نهب و غارت گنجائي دارد - ازانجا که
راجه را مقصدی جز اطاعت و انقیاد این جماعه و ضبط آن حدود
نبود - همانجا دایره کرد - و ایشان را بعنایت پادشاهي امیدوار
ساخته براي بناء قلعه مکانی استفسار نمود - بر گزاردند که اگر
میدان سراب و اندراب قلعهٔ ساخته شود این هر دو جا با خوست
منضبط خواهد شد - فرداي آن راجه کوچ نموده و این جماعه را همراه
گرفته بسراب رفت - و باستمالت ارباب و اهالي آن که استقبال

کرده اظهار فرمان پذیري و دولتخواهي نمودند پرداخته بواسطهٔ
بارش برف درانجا سه روز توقف کرد - و چارم روز رو باندراب نهاد -
و در وسط سراب و اندراب قلعهٔ محکمي از چوب که دران سرزمین
فراوان است برافراخت - و بروج آن را از سنگ ساخته دو چاه
کلان میان آن کند - درین اثنا کفش قلماق و جمعي از اوزبکان که
نذر محمد خان بمحاربهٔ راجه فرستاده بود رسیده سپاه خود را سه
فوج گردانیدند - دو فوج از سواران و یکي از پیادها - و چون قراولان
این خبر براجه رسانیدند از قلعه برآمده او نیز لشکر خود را سه
فوج ساخت - و دو طرف دهنهٔ دره که راه دخول غنیم بود گران
چوبها بعرض راه بنهجي که سوار ازان بدشواري بگذرد افکنده محکم
گردانید - و پیادهاي تفنگچي و تیر انداز در پس آن باز گذاشته
از یکسو خود با فوجی و از طرف دیگر بهاو سنگه پسر او با جوقي
بقصد نبرد قیام نمودند - و جمعي را از تفنگچیان بمدافعهٔ پیادهاي
هزاره که بکوه بر شده بودند فرستاد - و چون لشکر اوزبک از سه
جانب رسیده راجه و پسرش از دو سو دست جرأت و جسارت به
انداختن تیر و تفنگ کشودند - سپاه اوزبک ستیز و آویز جان
بازان هندوستان را تاب نیاورده ره گراي فرار گشتند - و تفنگچیان
فراز کوه نیز بضرب بندق سرکوب قلعه را از دست پیادهاي هزاره
گرفتند - و تعاقب نموده از کوه فرود آوردند - اوزبکیه در جائی که
تفنگ نرسیدي رو بروي راجه فراهم آمده از خیره چشمي ایستادند
راجه آن دو فوج سوار و پیاده نزد خود طلبیده با همگي سپاه
یکبار بران گروه فرصت پژوه حمله آورد - بعد از التهاب نایرهٔ جدال

جمعي از غنيم مقتول و لختي مجروح گشتند - ازين طرف نيز
چندي زندگاني فاني در کار خديو دين و دنيا کردند - اوزبکيه
از ديد حماست و حميت اين ناموس پرستان سود اين جسارت
جز خسارت ندانسته بمساکن خويش بر گرديدند - و چون راجه
حقيقت اين ماجري باميرالامرا نگاشته کومک و حرب و باروت
بجهت ذخيرهٔ قلعه طلبيده بود اميرالامرا حرب و باروت همراه
راجروپ پسر او فرستاده سه چهار هزار سوار از کومکيان کابل وتابينان
خود مصحوب ذوالقدرخان وعلي بيگ واسحاق بيگ وفريدون غلام خود
بکومک تعين نمود ٭

بيست و سوم رمضان شب هنگام نزديک دو هزار سوار اوزبک
و پيادهاي هزاره با کفش قلماق برجمعي که راجه بنگاهباني راه
بردهنهٔ دره بازداشته بود ريختند - و چندي از ابطال طرفين
بعد از کشش وکوشش هلاک گشتند - و اوزبکيه درين مرتبه
نيز بهزاران خواري و خاکساري راه فرار سپردند - راجه از
استواري قلعهٔ چوبين وآذوقه و ديگر لوازم قلعه داري خاطر
فراهم آورده چندي از راجپوتان معتمد خودرا با پانصد تفنگچي
و چار صد راج پوت بمحافظت حصار گذاشته بيست و پنجم
رمضان از راه کتل پرنده بصوب پنجشير مراجعت نمود - وازان رو
که در اثناي راه نوردي برف و باد و دمه باعث اتلاف و اهلاک
بسياري از اسپ وآدم شد - و از کثرت برف لشکر ازکتل نيارست
گذشت - ناگزير درميان راه آن شب بتعب تمام گذرانيد - و
بامداد بجائي که هيمهٔ وافر بود بر گرديده منزل کرد - درين هنگام

فریدون پیش از کومکیان دیگر با جمعي از تابینان امیرالامرا
به راجه پیوست - و اوزبکان تا بو جو از شنیدن انسداد راه و برگشتن
راجه بقصد جدال و عزم قتال هجوم نمودند - راجه خود در قول
جا گرفته راجروپ پسر کلان خود و فریدون را با جمعی دیگر هراول
ساخت - بعد از گرمی هنگامهٔ زد و خورد بسیاري از اوزبکیهٔ بی
حمیت به تیغ خونریز و سنان مرگ انگیز مبارزان سپاه نصرت
دستگاه راه گراي نیستي گشتند - و جمعي از کنداوران دولت ظفر
طراز خصوصا چندی از راجپوتان راجه مردانه جان نشانی نمودند
ادبار پژوهان تاب نیاورده قدم در وادی فرار گذاشتند - و دلاوران
عسکر اقبال بجسارت وجلادت در پي تاخته قریب سه کروه تعاقب
کردند - اوزبکیه از هراس آنکه مبادا مردم قلعه سر راه بگیرند و
جمعی از عقب شتافته راه سپر هلاک گردانند - فراز کوه بر آمده راه
ملامت بل ندامت پیمودند - و بخواري و زیانکاري رو بهامون
نهادند - و راجه آن روز درپاي قلعه منزل نموده روز دیگر براه طول
راهي گشته پائین کتل دایرة کرد - و بامداد از کوه برف که دران
دو سه روز برف آن فی الجمله رو بکمي نهاده بود گذشته بحدود
پنجشیر درآمد *

مراجعت موکب معلی از نزهت گاه کشمیر بدار السلطنة لاهور

چارم شعبان رایات اقبال ازنزهت آباد کشمیر بصوب دارالسلطنة
لاهور ارتفاع یافت - خدیو هفت اقلیم مهین پادشاهزادهٔ والا مقدار

را با صدر الصدور سید جلال و چندي دیگر براه راست پیشتر به بهنبر راهي گردانیده با دولت جاوداني و سعادت دو جهاني از راه شاه آباد نهضت فرمودند تا بتماشای ینابیع آن سر زمین بهشت آئین پرداخته از شاه آباد به هیره‌پور و ازانجا به بهنبر متوجه گردند - سید فیروز از اصل و اضافه بمنصب هزاري چارصد سوار سر برافراخت - بطالب کلیم که در ستایش پادشاه دوران قصیدهٔ گفته بود دویست مهر انعام فرمودند *

نهم [شعبان] بصاحب آباد نزول فیض موصول فرموده سه روز بعشرت کامراني گذرانیدند - وازانجا رکضت نموده شاه آباد را بقدوم میمنت لزوم نمودار خلد برین گردانیدند *

چاردهم [شعبان] مقام شد - شب هنگام تماشاي چراغان کنار حیاض و انهار آن مکان نزه مسرت و نشاط افزود - و ده هزار روپیهٔ مقرر به نیازمندان رسید *

پانزدهم [شعبان] ازانجا کوچ کردند *

هفدهم [شعبان] هیره پور مرکز اعلام نصرت طراز گردید - و در اثناء راه تماشای آبشار اوهر فرح بخش خاطر اقدس گشت - چون بعرض ایستادگان پیشگاه حضور رسید که دیندار خان حارس قلعهٔ کابل را ایام زندگي بسر آمد قلعه‌داری آن باسد الله برادر او تفویض نموده اورا از اصل و اضافه بمنصب هزاری‌ذات وهفت‌صد سوار نوازش‌فرمودند- راجه کورسین کشتواری را از اصل و اضافه بمنصب هزاري چارصد سوار بر نواخته بدستوری مراجعت وطن دادند - درین روز بعد از نزول مظهر اتم

رحمت ایزدی درهیرهپور ابر شورش آغاز نهاده ترشح نمود - شب هنگام بارش درگرفت-فردا درعین باران کوچ شد-و تا وصول بسرای سوخته که درانجا رباط پخته موسوم بخیر صرا از سرکار گردون قباب محفوفهٔ الطاف الهي نواب بیگم صاحب بنایافته باران تند بارید بعد ازان برف آغاز باریدن نمود - پس از رسیدن به پای کتل پیرپنچال تخفیف یافت - در حین نزول به لدهي که ظفرخان بحکم اقدس در وسط بلندی کتل مذکور بتازگي ساخته است برف دربعضی جاهایک وجب و در برخي محال یک و نیم وجب حجم داشت - جمعي که یک روز پیشتر تا پیشخانه آمده بودند بعرض ارفع رسانیدند که از نصف شب تا دو پاس روز پیوسته بالای کتل برف بارید - و دران شب و روز و فردای آن که کوچ شد تا فرود آمدن از کتل سرماي شدید بود - درین منزل ظفرخان را خلعت و اسپ با زین نقره مرحمت نموده بکشمیر مرخص ساختند *

نوزدهم [شعبان] ازپوشانه گذشته دربیرم کله فرود آمدند *

بیست و چهارم [شعبان] لدهي که اسلام خان مابین نوشهره و بهنبر حسب الحکم ساخته بود منزل اقبال گشت - درینجا مهدن پور خلافت که از بهنبر برسم پذیره آمده بودند بادراک دولت ملازمت کامیاب گردیدند - علامی سعد الله خان بعنایت اسپ از طویلهٔ خاصه با ساز طلا نوازش یافت - روز دیگر بهنبر مضرب خیام فلک رفعت گشت - اعظم خان که از متهرا آمده بود بشرف تلثیم سدهٔ سنیه رسیده هزار مهر نذر گذرانید - و صدر الصدور سید جلال و جعفر خان و جمعی دیگر که بعضی بحکم اقدس پیشتر

از کشمیر بدانجا آمده بودند و برخي از تیول و مواطن باستلام عتبهٔ علیه رسیدند - میرزا نوذر پسر میرزا حیدر بن میرزا مظفر صفوي را بمرحمت خلعت و باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر عزت بر افراخته توش بیگی گردانیدند و لهر اسپ خان را باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - و یادگار بیگ ولد زبردست خان را بعنایت اسپ سر بلند ساختند *

بیست و ششم [شعبان] از بهنبر داد دهان و صید کنان بدار السلطنه توجه فرمودند *

غرهٔ رمضان رستم خان که حکم شده بود که در رهتاس توقف نماید بفرمان اقدس آمده دولت ملازمت اندوخت *

سیوم [رمضان] از دریاي چناب براه پل عبور واقع شد - درین روز نجابت خان و اصالتخان و چندي دیگر از بندهاي درگاه که همراه ایشان رفته بودند از کابل رسیده بدولت ملازمت فایز گردیدند و اصالتخان صد اسپ ترکي پیشکش نمود - و چون ساعت سعادت اشاعت دخول بدار السلطنهٔ لاهور نزدیك نبود سید جلال جعفر خان و دیگر بندها را از راه راست بدار السلطنه رخصت نمودند و بذات اقدس با برخی از ملتزمان بساط حضور و جماعهٔ که نا گزیر صید و نخچیر اند روزی چند در نواحیِ حافظ آباد بشکار پرداخته ازان راه متوجه شهر گشتند *

پانزدهم [رمضان] سایهٔ چتر آسمان سا بر دار السلطنه گسترده دیدهٔ آرزو مندان قدوم مقدس را بتوتیاء غبار موکب معلی

منور گردانیدند - درین روز بادشاهزادهٔ عالي نصب مراد بخش بحکم والا از ملتان آمده شرف ملازمت دریافت - و هزار مهر نذر گذرانید - و بعنایت خلعت خاصه سربلند گردید - سید خانجهان نیز استلام عتبهٔ خلافت نموده هزار مهر نذر بنظر اشرف در آورد - راجه جسونت سنگه که از وطن آمده بود بدولت زمین بوس رسید - علامي سعد الله خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب پنجهزاري ذات و دو هزار سوار و بعنایت علم و نقاره - و اصالتخان باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب چار هزاري سه هزار سوار سر بر افراختند - بمیرزا نوذر صفوي و حکیم محمدداؤد اسپ مرحمت شد - مهیش داس را تهور قلعه دار ارک لاهور دولت ملازمت اندوخت - عبدالکافي برادر اصالت خان بخطاب نوازش خان برنواخته آمد *

بیست و یکم [رمضان] مرشد قلي علیمردان خاني بعنایت خلعت و اسپ وخدمت فوجداري دامن کوه کانکره از تغیر خنجر خان سر افراز گردید - خواجه رحمت الله ده بیدي که برهنمائي بخت بیدار از نزد عبدالعزیز خان بعزیمت بندگي درگاه والا آمده بود سعادت کورنش دریافت - و حقیقت ریختن اوزبکان بر عبدالعزیزخان و تاراج نمودنش که پیش ازین نوشته شد با مقدمات دیگر چون دران مجلس حاضر بود بتفصیل بعرض معلی رسانید - و بعنایت خلعت و منصب ششصدي ذات و صد و پنجاه سوار و انعام چار هزار روپیه مفتخر و مباهي گشت - خواجه فتح الله نقشبندي از ماوراء النهر آمده در سلک بندهای درگاه خواقین پناه منسلک گردید - و بانعام دوهزار روپیه نوازش یافت *

درین ماه [رمضان] سي هزار روپیه برسم هر سال بمحتاجان و مستحقان عطا شد *

غرهٔ شوال خدیو حق پرست بر فیل آسمان هیکل به نماز گاه تشریف برده بعد از ادای آن بدولتخانهٔ مقدس مراجعت فرمودند - و در ذهاب و مجي بزر نثار جهانی کامیاب گردید - درین روز گوهر بحر خلافت پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر را بارسال چهار اسپ از طویلهٔ خاصه یکي با زین طلای مینا کار سر بلند ساختند - شصت اسپ پیشکش پردلخان قلعه دار بست بنظر اقدس در آمد - حق نظر بدخشي و قاسم بیگ میر هزار اندراب و میرک بیگ خنجاني و دولت بیگ اندرابی و ده کس دیگر از کدخدایان احشام حدود بدخشان که با اصالتخان بآستان عرش مکان آمده بودند هریک بخلعت و منصب در خور سر افراز گشت - و پنجهزار روپیه بهمهٔ ایشان مرحمت شد *

ششم [شوال] محمد جعفر خویش سارو تقی وزیر فرمانرواي ایران که بارادهٔ عبودت بدرگاه گردون اشتباه آمده بود دولت کورنش دریافت - و بانعام دو هزار روپیه سر بر افراخت *

هشتم [شوال] پادشاهزادهٔ والا تبار مراد بخش چهل اسپ و چار صد شتر پیشکش نمود - بمیر ابو الحسن ملازم عادلخان پانزده هزار روپیه و بهمرهان او دو هزار روپیه انعام شد - چون در پنجاب غله از خشک سالي رو بگراني نهاده بود مبلغ ده هزار روپیه از خزانهٔ خیرات بصدر الصدور سید جلال حواله

فرمودند که باهل استحقاق و احتیاج خصوصا زاویه گزینان برساند - از اصل و اضافه حیات ولد علیخان ترین بمنصب هزاری ذات و هزار سوار - و رایسنگه جهالا بمنصب هزاري ششصد سوار سر بلندي یافتند *

دوازدهم [شوال] معتقد خان بخلعت و صوبه داری اڈیسه از تغیر محمد زمان طهراني سر برافراخت *

چاردهم [شوال] رای تودرمل باضافهٔ پانصدي دویست سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار دو اسپه سه اسپه مباهي گردید - و بهرند مرخص گشت - کشن سنگه نبیرهٔ راجه مانسنگه بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز شد *

هژدهم [شوال] از اصل و اضافه ذو القدرخان بمنصب دو هزاري ذات رهزار و هشتصد سوار - و راجه جیرام بمنصب هزار و پانصدی ذات وهزار سوار - و روپ سنگه را تهور بمنصب هزاری ذات و هزار سوار و گوکلداس سیسودیه بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار سر بلند گشتند *

شب بیست و دوم [شوال] سید خان جهان که بعارضهٔ فالج تا دو ماه صاحب فراش بود بسفر واپسین رخت هستی بربست - پادشاه قدردان بر رحلت آن بندهٔ تمام اخلاص راسخ الارادت تاسف فرموده از جناب احدیت آمرزش مسألت نمودند - چون سید منصور پسر تیره اختر آن مرحوم بی ظهور باعثی بتخیلات باطله و توهمات لطایله مقارن فوت پدر از درگاه عرش اشتباه فرار نمود خدیو عدالت

گستر بعد از آگهی برین واقعه یادگار بیگ ولد زبردست خان را با جمعی از گرزبرداران بر اثر او سهرند روبه فرستادند - چه ظن غالب آن بود که بجانب وطن گریخته باشد و حکم شد که بسرعت هرچه تمامتر شتافته هرجا آن گمراه خرد تباه را بیابد مقید ساخته بپایهٔ اورنگ خلافت بیاورد - و چون ازان بی هنجار چنین حرکت بی جا بروی کار آمد هرکدام از دو پسر خرد خان مزبور سید شیر زمان و سید منور را باوجود صغر سن نظر بر خدمات پدر و عنایت خاصی که بران خان مرحوم مغفور داشتند بمنصب هزاري ذات و دو صد و پنجاه سوار سرافرازي بخشیدند - و سید فیروز برادر زادهٔ اورا باضافهٔ پانصدي ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردانیدند - و از تابینان آن قدیم الخدمت سی کس در زمرهٔ بندگان درگاه کیوان جاه منخرط گشتند - ازان میان پهار نوحانی بمنصب پانصدي ذات و سه صد سوار - و دیگران بمناصب درخور سرافرازي یافتند *

درین تاریخ سید سالار سید خان جهانی را بفوجداری برخی پرگنات خالصهٔ گوالیار که در تیول سید خان جهان مرحوم بود - و سید عالم برادر اورا بحراست قلعهٔ گوالیار و اضافهٔ منصب افتخار بخشیدند - *

بیست ودوم [شوال] بمهیمن پادشاهزادهٔ بخت بیدار برای خرج عمارتی که دردارالملک دهلي نزدیک قلعهٔ مبارک مشرف بردریاي جون اساس نهاده بودند دولک روپیه انعام شد - و بدراری سماء عظمت نوئینان اخلاص آئین زمستانی عنایت فرمودند - مهیشداس راتهور بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه مفتخر

گردید - قاضی طاهر آصف خاني بخدمت بخشیگري وواقعه نویسي صوبهٔ احمد آباد مباهي گشته دستوری یافت - یوسف آقای علیمردان خانی بعنایت فیل مباهات اندوخت - بمیر عبد الله ولد میر عارف صفوي سه صد اشرفي و بخواجه زین الدین علي دویست اشرفي و به شاه محمد ولد شاه بیگ خان کابلي صد اشرفی انعام فرمودند - به لعل خان گن سمندر هزار روپیه مرحمت شد *

بیست و نهم [شوال] لطف الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ باضافهٔ پانصدي دویست سوار بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سر بر افراخت - درین تاریخ نور محل زندگانی فانی پدرود نمود - او دختر اعتماد الدوله و همشیرهٔ حقیقیء آصف خان خانخانان سپهسالار بود - بعد ازان که بعقد نکاح حضرت جنت مکانی درآمد تصرف مفرط در مزاج آنحضرت کرد - و زمام حل و عقد مهام ملکي و مالي آنچنان بدست اختیار و قبضهٔ اقتدار او در امد که گزارش تفصیل آن سزاوار این صحیفهٔ مکارم و معالي نیست - وچون خاقان ملک طینت اورنگ خلافت را بجلوس اقدس زینت بخشیدند بمقتضاي شیمهٔ کریمه سالیانهٔ او دولک روپیه مقرر گردانیدند - او پهلوي مرقد یمین الدوله آصفخان در مقبرهٔ که درزندگانی برای خود بنا نموده بود مدفون گشته - مرقد خان مزبور که غربیء روضهٔ حضرت جنت مکانی متصل جلوخانهٔ که پیش دروازهٔ روضهٔ منوره است واقع شده - گنبذیست که از سطح تا پایکار مذمن است بقطر پانزده ذراع - و ازانجا ذاشقه قالب کاری - دراضلاع هشتگانهٔ

آن جانب درون هشت نشیمن خوشنمای زیب آگین ساخته اند
و جانب بیرون هشت پیشطاق هریکی بطول هفت گز و عرض
چار و ارتفاع یاز ده بطرح نیم مثمن - ازارهٔ این عمارت جانب درون
از سنگ مرمراست - و جانب بیرون از سنگ ابری - و روی کارش
اکثری از سنگ مرمر است و لختي از سنگ ابري و سنگ زرد و
دیگر سنگهای گونا گون - در چبوترهٔ وصورت قبر که برفراز آن است
انواع احجار رنگین پر چین‌نموده اند - و آیات قرآنی و اسماء الهی
بطریق پرچینکاري دران ارتسام یافته - فرش عمارت مزبور باحجار
متلونه بآئین گره بندي انجام پذیرفته - بر دور گنبد چبوترهٔ است
مثمن بقطر شصت ذراع که سراسر از سنگ سرخ است - و در جهات
اربعهٔ آن چهار حوض - هر کدام بطول نه ذراع و عرض هفت و نیم -
و این عمارت در وسط چار چمني مرتب گشته که طول و عرض
آن سه صد ذراع است - از جدران اربعهٔ محیط این چار چمن دیوار
شرقئ همان دیوار غربئ چوک جلوخانهٔ روضهٔ حضرت جنت مکانی
است - در ضلع غربئ این مقبره مسجدیست نغز - و شرقئ آن
عمارتی قرینهٔ مسجد - در وسط ضلع جنوبي دروازهٔ است رفیع تمامیٔ
این عمارت بصرف سه لک روپیه در عرض چار سال مهیا گشته *

دوم شهر ذي‌القعده عرضه داشت سرو جویبار سلطنت پادشزاده
محمد شاه شجاع بهادر مشتمل بر نوید تولد پسر خجسته اختر از
دختر اعظم خان و التماس نام با هزار مهر نذر بدرگاه خواقین پناه
رسیده نشاط افزای خاطر خورشید مآثر گشت - آن فلذة الکبد را به
زین العابدین موسوم گردانیدند *

چهارم [ذي القعده] یادگار بیگ منصور مقهور را که در سهرند دستگیر نموده بود بدرگاه والا آورد - گزارش این ماجری آنکه بعد از فرستادن یادگار بیگ بتعاقب آن محروم العافیت پس از چندی بعرض مقدس رسید که او بسوی لکهی جنگل گریخته - و بدست کروری آنجا گرفتار آمده - بنابران فرمان شد که شفیع الله برلاس که بخدمت توزک می پردازد با جمعي از یساولان رفته او را بیاورد - و از انرو که کروری مذکور از نسبت بنوت خانجهان که رکن رکین این دولت بلند صولت بود بران بی هنجار آشفته کار که از دولت درگریز بود و با بخت درستیز در نگاهباني چنانچه باید تنگ نگرفته بود - پیش از رسیدن شفیع الله ازانجا نیز فرار نمود - پس ازان که شفیع الله بآنجا شتافته کروری مزبور را بجهت غفلتی که ازو بروی کار آمد بغضب پادشاهي که نمونهٔ قهر الهي است تهدید نمود او به پیر کمال عم خود کروری پرگنهٔ تهاره مکتوبي باستعجال تمام فرستاده که درین حادثه جان و مال و عرض و ناموس در مقام تلف است اگر بعد از تجسس وتفحص ظاهر شود که بآنجانب آمده است مراسم جد و جهد بتقدیم رسانیده بهر روشی که داند اورا بدست آرد - و خود با شفیع الله بصوب سیوهان که دران سو نیز گمان گریختن بود رفت - اتفاقا پیر کمال بعد از تکاپو بسیار بوسیلهٔ پی شناسان دریافت - که آن رهگرای ضلالت از نواحي تهاره بجانب سهرند شتافته است - بنابران بسرعت تمام باجمعیتی که داشت از پي او روان شد - و منصور بی شعور با مغلی و افغاني که همراه داشت بمحنت بسیار حوالی سهرند رسید

و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را در چاه انداخت - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه پنهان شد - و آن دو همراه گمراه نیز تغیر لباس نموده بگوشهٔ خزیدند - پیر کمان چون از پس رسیده آن پی گم کردهاي دین و دولت را ندید به یادگار بیگ که تا سهرند هیچ جا خبر در نیافته کیفیت واقعه معروض داشته بود - و احتیاطا براي تفحص آن شوریده حال مانده - خبر کرد - بعد ازان که باتفاق جست و جوی نمودند مردم یادگار بیگ افغاني را که رفیق آن بی توفیق بود گرفته نزد او آوردند - او بعد از تهدید آن بخت برگشته را در باغ حافظ رخنه نشان داد - یادگار بیگ او را گرفته با افغان مقید و مسلسل بدرگاه عالم پناه آورد - و مغلی که با او همراه بود بدر رفت - از روی سیاست پادشاهانه که قوام جهان و نظام جهانیان بآن باز بسته است او را محبوس گردانیدند - و یادگار بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چار صد سوار سر بلند گشت *

نهم [ذي القعده] حیات خان را بعنایت اسپ با زین نقره بر نواختند - و هر کدام از خواجه عبدالرحیم و خواجه محمد رضا و خواجه محمد نازل وجمعی دیگر از خواجه زادهاي اسمعیل اتائي را که با اصالتخان از بدخشان آمده بودند داخل بندها گردانیده بخلعت و منصبي مناسب حال سر برافراختند- وبهمهٔ ایشان چارده هزار روپیه مرحمت شد *

جشن شمسی وزن

روز مبارک دوشنبه چارم ذی الحجه سال هزار و پنجاه و پنجم

مطابق سیوم بهمن جشن فرخندهٔ شمسی وزن انتهای سال پنجاه و چارم و ابتداء سال پنجاه و پنجم از زندگانی جاودانی حضرت خاقانی منعقد گردید - و آن ذات مقدس بطلا و دیگر اجناس معهوده سنجیده آمد - و بوجوه آن اهل استحقاق و احتیاج کامیاب گشتند - درین روز نشاط افروز امیرالامرا علی مردان خان بحکم ارفع از پشاور آمده به تقدیم عتبهٔ فلک رتبه فایز گشت - و هزار مهر نذر گذرانید - و بعنایت خلعت خاصه با نیم آستین سر عزت برافراخت چون نذر شوایت ایلچی نذر محمد خان نواحی دارالسلطنه رسیده بود حسین بیگ و شفیع الله که بخدمت توزک قیام دارند بحکم اشرف اقدس رفته او را بدرگاه معلی آوردند - او بعد از استلام سدهٔ سنیه نامهٔ خان را با نه قطعهٔ لعل و سی و سه اسپ و بیست و یک شتر و دیگر اشیا که برسم ارمغانی فرستاده بود و قیمت مجموع آن سی هزار روپیه شد بنظر اقدس در آورد - و بعنایت خلعت و بکدهٔ مرصع و بیست هزار روپیهٔ نقد و مبلغ چار هزار روپیهٔ دیگر از زر سرخ و سفید نثار وزن مقدس کامروا گشت - درین گرامی جشن علامی سعد الله خان باضافهٔ هزاری ذات بمنصب شش هزاری دو هزار سوار و بعنایت فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و مادهٔ فیل - و صدر الصدور سید جلال باضافهٔ هزاری ذات بمنصب شش هزاری هزار سوار - و راجه بیتهلداس باضافهٔ پانصد سوار بمنصب پنجهزاری چار هزار سوار سر بلندی یافتند - راجه پهار سنگه که بمنصب سه هزاری سه هزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز است هزار سوار دیگر او نیز دو اسپه سه اسپه مقرر گشت - نظر بهادر

باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و میرزا نوذر صفوی باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار - و مهیس داس راتهور باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار - و عاقل خان باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هشت صد سوار و حیات خان باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار - و انروده ولد راجه بیتهلداس باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و از اصل و اضافه گردهرداس کور بمنصب هزاري هفت صد سوار - و خوشحال بیگ کاشغري بمنصب هزاري چارصد سوار - وهریکی از شفیع الله برلاس و رحمت خان بمنصب هزاری دویست سوار مباهي شدند - پیشکش شایسته خان الماس بزرگي بوزن صد و شانزده سرخ بنظر اقدس در آمد - ازین الماس شانزده رتي سائیده آمد - و وزنش صد رتی ماند - و قیمت صد هزار روپیه مقرر گردید - و خان مذکور بارسال خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا وفیل از حلقهٔ خاصه نوازش یافت - و نگارندهٔ مکارم و معالي این دولت سامي را بعنایت مادهٔ فیل سر عزت بر افراختند - باصحاب غنا و ارباب طرب مبلغ مقرر انعام شد *

هشتم [ذي الحجه] زبر دست خان بخلعت و ضبط سیوستان سر بلند گردید - روز عید اضحی بعیدگاه تشریف فرموده باداى نماز پرداختند - و بعد از مراجعت بدولت خانهٔ والا رسم قربان بتقدیم رسید - و درذهاب و اياب دامان روزگار بزر نثار

بر آمود - پیشکش ندر شوایت بیست و هفت اسپ و هژده شتر بنظر اقدس درامده - و او بعنایت خنجر مرصع و همرهان او بانعام نه هزار روپیه کامیاب گشتند *

پانزدهم [ذی الحجه] شاه بیگ خان بحکم معلی از میوات آمده دولت استلام سدهٔ سنیه دریافت - بیست و هفت اسپ پیشکش پردل خان از نظر اشرف گذشت - چون محمد حسین ولد میر فتاح صفاهاني تیولدار پنوچ تمرد پیشگان کاشیال را که پا از دایرهٔ اطاعت بیرون گذاشته خراج گزاري نمي نمودند با جمعی ازتعیناتیان صوبهٔ کشمیر مالش به سزا داده بود کاشیال به جاگیر او مرحمت شد - و بمیر فتاح که پدر و برادر او در دولت صفویه باین اسم موسوم و مشهور بودند ملقب گشت - و بعنایت خلعت و اسپ نوازش یافته بکاشیال مرخص گردید - بخواجه وفا که با نذر شوایت بارادهٔ بندگی درگاه خلایق پناه آمده بود دو هزار و پانصد روپیه انعام شد *

بیست و چهارم [ذی الحجه] بمنزل امیر الامرا علي مردان خان تشریف گرامی ارزاني داشتند - او بلوازم پانداز و نثار و سپاس این نوازش والا پرداخته مرصع آلات و افراس نجیبه واقمشهٔ نفیسه برسم پیشکش گذرانید - و متاع یك لک روپیه بعز پذیرائي رسید - چون بعرض مقدس رسید که راجه جگت سنگه در پشاور رخت هستي بربست راجروپ پسر کلان اورا بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگي و انعام محال وطن که به پدرش نیز عنایت شده بود

و مرحمت اسپ سربلند ساختند - و ضبط چوبین قلعه که پدر او میان شراب و انداراب ساخته بود بعهدهٔ او باز گذاشته حکم فرمودند که از جملهٔ هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده که بکمک پدر او مرحمت شده بود مواجب پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل تن میشده باشد ه

نهضت عساکر فیروزی بفتح بلخ و بدخشان

همت جهانکشاي خدیو دین و دولت و نهمت عالم آرای خداوند ملک و ملت از سر آغاز جلوس اقدس خصوصا ازان باز که نذر محمد خان بپاي خسران پیما از اندازهٔ بیرون گذاشته بقصد تاخت کابل آمد - و بهزاران بدنامي و ناکامي برگردید - بر تسخیر بلخ و بدخشان که هم ملک موروثي این دودمان خواقین نشان است و هم مفتاح کشایش سمرقند که مستقر سریر عرش نظیر قطب الدنیا و الدین حضرت صاحب قران انار الله برهانه بوده مصروف بود - و همواره در فکر ترتیب مواد این مهم و سرانجام اسباب این یساق می بودند لیکن ازانجا که زمان امضاي این امنیت در مشیت الهي که هر شاني را بزماني و هر زماني را بشاني باز بسته است نرسیده بود بسبب سنوح بعضی عوایق در حجاب توقف مانده بود - و نیز ازین رو که تیغ جهاد این دولت دیر بنیاد بی باعثي از بواعث شرعیه بر ارباب اسلام از نیام بر نیامده است بتاخت و تاراج اوزبکیه که درزي اسلام بودند - و هنوز افعال شنیعه و اعمال قبیحهٔ ایشان بروی روز نیفتاده بود نمي پرداختند - دریفولا که خاطر

حق ناظر از نظم و نسق سواد اعظم هندوستان بهشت نشان وضبط و ربط ممالک و مسالک این چار دانگ عالم بجمعیت گرائیده - و ارکان امارت نذرمحمدخان متزلزل شد - و بنیان حکومتش متذبذب. و در بلخ هرج و مرج پدید آمد - و از قلت استقلال آنها و کثرت استبداد ایشان هر دری در باری و هر سری سرداری گشت - و گروه ظلم پژوه اوزبکیه و المان بی ایمان بسفک دماء ابرار و هتک استار اخیار و کسر ناموس وامر احرار آن دیار دست تطاول و تعدی کشوده آنچه یهود و نصاری بر اهل اسلام نه پسندند بروی کار آوردند - چنانچه قبل ازین بتفصیل گزارش یافت - و اینمعنی بر پیشگاه عدالت خدیو اسلام و خداوند انام بشهادت ثقات بثبوت پیوست باغاثت مغمومان ستم کشیده و اعانت مهمومان جوردیده که بر ذمت همت پادشاهان والا جاه لازم و متحتم ست پرداخته پادشاه زادهٔ والا گهر مراد بخش را با پنجاه هزار سوار نبرد جوی هزبر خو و ده هزار پیاده از تفنگچی و باندار و توب انداز بتسخیر آن دیار و تنبیه گروه بی هنجار تعین فرمودند - و تقسیم انواج فیروزی در صفوف هفتگانه بحضور اقدس چنین قرار یافت - در هر کدام از قول و هراول دوازده هزار سوار و دو هزار پیاده - و در هریک از برانغار و جوانغار شش هزار سوار و دو هزار پیاده - و در هر کدام از طرح جانب راست و چپ شش هزار سوار و هزار پیاده - و در التمش دو هزار سوار - و فوج قول بوجود پادشاهزادهٔ والا گوهر وچار صد کس از امرا و منصبداران که از انجمله است امیر الامرا علی مردان خان و نجابت خان ولد میرزا شاهرخ و میرزا خان پسر شاه

نواز خان بن عبدالرحیم خانخانان و شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکهٔ حضرت جنت مکاني و شاد خان و ذوالقدر خان و شیخ الهدیه ولد کشور خان بن قطب الدین خان کوکه و ملتفت خان ولد اعظم خان که با پانصد سوار از تابینان پدر معین گشته بود و هزار احدي استقامت گرفت - و قرار یافت که هنگام آرایش صفوف مبارزت امیرالامرا در یمین و نجابت خان در شمال قیام نموده نبرد آرا گردند - و فوج هراول به چارصد و هفتاد کس از امرا و منصبداران که ازانجمله است بهادر خان و راجه بیتهلداس و راو ستر سال هادا و مادهوسنگه هادا و نظر بهادر خویشگي و مهیس داس ولد دلپت را تهور و سید عالم برادر سید هزبرخان و سیورام کور و روپ سنگه نبیرهٔ کشن سنگه راتهور و رامسنگه راتهور و حیات ولد علي خان ترین و جمال خان نوحاني و محکم سنگه و گوپال سنگه و گوکلداس سیسودیه و علاول ترین و گردهرداس کور و راجه امر سنگه نروري و سید شهاب ولد سید غیرتخان و رایسنگه جهالا و ارجن کور و سید نورالعیان ولد سید سیف خان و سید محمد نبیرهٔ سید قاسم و مهیش داس دیگر که او نیز راتهور است و محمد قاسم ولد هاشم خان بن قاسم خان میر بحر که بخدمت میر آتشي مفتخر است و احداد مهمند و سجان سنگه سیسودیه و کشن سنگه تونور و راو روپ سنگه چندراوت و کرپا رام کور و اوگرسین و اندرسال و تلوکچند و چندر بهان نروکا و سنگرام کچهواهه و سید شاه علي و سید مقبول عالم و همیر سنگه سیسودیه و بهار نوحاني و پرتهي سنگه کچهواهه و بهیم چند نبیرهٔ رای منوهر و دانیداس میرتیه و

گوبنداس خاندوراني و سيد اجميري و باوی چوهان و راوت نراين داس سيسوديه و هزار سوار تفنگچي انتظام يافت - سرداری مسلمانان به بهادر خان و پيشوائي راجپوتان براجه بيتهلداس مقرر گرديد - برانغار بچارصد وشصت کس از امرا ومنصبداران که ازانجمله است قليج خان و شاه بيگ خان و راجه ديبی سنگه بنديله و اهتمام خان وخنجر خان و ترکتاز خان و مقصود بيگ علي داشمندی با ساير داشمنديان و هفتصد سوار احدي و تفنگچي منتظم گشت - و باشليقي اين فوج بقليج خان تفويض يافت - و جوانغار بدوصد و پنجاه کس از امرا و منصبداران که ازانجمله است رستم خان و دولت و خان ولدالف خان و مراد قلي سلطان ککهر با اکثر ککهران و نور الحسن بخشی احديان و دو هزار سوار احدي و تفنگچي انضباط گرفت - و طرح دست راست به اصالت خان و سه صد و هفتاد و نه تن از امرا و منصبداران که از انجمله است راجه رايسنگه ولد مهاراجه و راجه راجروپ و راجه جيرام ولد راجه انوپ سنگه و سيد اسدالله و شادمان پکهلی وال و جگرام و راجه بهروز و عجب سنگه ولد ستر سال و سيد چاون و چتر بهوج چوهان و کشن سنگه کچهواهه و نذير بيگ عبد الله خاني و جلال الدين محمود دروازي و خوشحال بيگ ولد عوض خان قاقشال و سيد محمد مهدي و هفت صد سوار احدی تفنگچي منضبط گرديد - وطرح دست چپ بخليل الله خان و دويست و پنج کس از امرا و منصبداران که ازانجمله است راجه پهاړ سنگه بنديله و سعادت خان نبيرهٔ زين خان و چندرمن بنديله و صف شکن ولد ميرزا حسن صفوي و خليل بيگ و

خوشحال بیگ کاشغري و جبار قلي ککهر و غضنفر ولد الله ويردي خان و خواجه عنایت الله و خواجه عبدالعزیز ولد صفدر خان وهاشم بیگ کاشغري و تولک بیگ کاشغری و رستم بیگ کولابي و بهو جراج و محمد زمان ارلات و میر مقتدی و الله دوست کاشغری و ابراهیم حسین ترکمان و هفت صد سوار احدي و تفنگچی مستقیم گشت و التمش به میرزا نوذر ولد میرزا حیدر بن میرزا مظفر صفوي و لهراسپ خان ولد مهابت خان و سید محمد ولد خان دوران بهادر نصرت جنگ و صفي قلي ترکمان و گرشاسپ و خدا دوست ولد سردار خان و جمعي دیگر از بندهاي منصبدار محکم گردید ٭

و روز شنبه سلخ [شهر ذي الحجه] مطابق بیست و نهم بهمن پادشاهزادهٔ والاتبار و امیر الامرا را با اکثر امرائي که دولت اندوز حضور بودند رخصت نموده مقرر فرمودند که درملک ککهران و حسن ابدال و اتک و آن حدود هرجا علیق و قضیم وافر باشد فروکش کنند - و بعد ازان که نو روز عالم افروز کوه و صحرا سبز گرداند و هواي کابل و کوهستان آن نواحي باعتدال گراید برخي از لشکر نصرت پیکر در خدمت پادشاهزادهٔ جهانیان براه پشاور و لختی براه بنگش بالا و پایان روانه شده درکابل بیک دیگر به پیوندند تا هم کاه وغله بفراواني مي رسیده باشد و همچنین حشري گران و لشکری بي پایان از مضایق و مزالق مصاعد و مهابط شوامخ جبال بآساني گذاره شود - و پس ازان که مواکب کواکب شمار در کابل فراهم آیند قلیچ خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر با افواج همه کانه که بسرکردگي ایشان متعلق است از راه آب دره بکهمرد رفته نخست

حصار آنرا و بعد ازان حصن غوري را بتصرف در اورند - و بعد
از کشایش این دو قلعه بملازمت پادشاهزادهٔ گرامي نژاد برسند
و پادشاهزادهٔ والا تبار و امیر الامرا بافواج چارگانه از راه طول راهي
گشته بتسخیر قندز و توابع آن بپردازند - وچون ولایت بدخشان
بتصرف اولیاء دولت درآید تسخیر بلخ وجههٔ همت گردانند - هنگام
رخصت پادشاهزادهٔ عالي نسب را بعنایت خلعت خاصه با نادري
طلادوزي و یک لعل بیش بها بادو مروارید که بر سرمی بندند
و طرهٔ مرصع الماس گران ارز و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر
مرصع و باضافهٔ هزار سوار بمنصب دو ازده هزاري ده هزار سوار دو
هزار سوار دو اسپه سه اسپه و بمرحمت صد اسپ ازان میان دو اسپ
از طویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع دیگری با زین طلاي میناکار و فیل
از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و مادهٔ فیل و
ده لک روپیهٔ نقد بعنوان مساعدت سر بلند ساختند - و امیر الامرا
علي مردان خان بعنایت خلعت خاصه و جیقهٔ الماس ثمین
و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ
خاصه با زین طلا وسطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و جل
مخمل زربفت و مادهٔ فیل مفتخر گشت - و به اسمعیل بیگ پسر
او خلعت و جیقهٔ مرصع و فیل - و به نه کس از همراهانش خلعت
عنایت فرمودند - و قلیج خان و رستم خان و نجابت خان و اصالت
خان و راو ستر سال بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع و اسپ
و نظر بهادر بخلعت و اسپ و فیل - و میرزا نوذر بعنایت خلعت
و اسپ و نقاره - و شاه بیگ خان و میرزا خان و لهراسپ خان و

سید عالم و شیخ الهدیه و سیورام کور و روپ سنگه و رام سنگه راتهوران وصف شکن ولد میرزا حسن صفوي و سید محمد ولد خاندوران بهادر نصرت جنگ و گوکلداس سیسودیه و گردهر داس و راجه امر سنگه نروري و راي سنگه جهالا و سید شهاب و سید محمد و سید ذرالعیان سادات بارهه و ارجن و خوشحال بیگ کاشغري و شادمان پهکلیوال بمرحمت خلعت و اسپ - و دیگران بعضي بمرحمت خلعت - و لختی بعنایت اسپ - عزافتخار اندوختند - و شیخ الهدیه باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دوهزاري هزار سوار و بخطاب اخلاص خان نامور گردید - و خدمت دیواني لشکر نصرت اثر بکفایت خان - و خدمت بخشیگري به ملتفت خان - و داروغگی داغ و تصحیحه به شمس الدین ولد مختار خان مفوض گردید - بهادر خان را که در پشاور بود خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مصحوب اصالت خان فرستاده سر بلند گردانیدند - و دو هزار اسپ از سرکار خاصه همراه لشکر کردند - که برخی به احدیان و تفنگچیان اسپ طلب و تتمه بامرا و منصب داراني که اسپان درکار داشته باشند برسم مساعدت بدهند - تا از تا بینان ایشان اسپ هرکه سقط شود عوض بیابد - و از اصل و اضافه منصب راو روپسنگه چندراوت هزاري ذات و هزار سوار - و منصب راي سنگه جهالا هزاري ذات و هفت صد سوار مقرر گشت - بقیهٔ احوال در محلش گزارش خواهد یافت ه

غرهٔ محرم سنه ۱۰۵۶ یادگار بیگ ولد زبردست خان باضافهٔ

پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و بخطاب جان نثار خان بلند پايگي يافت *

هفتم [محرم] فدائي خان از گورکپهور آمده باستلام سدۀ سنيه سعادت اندوز گرديد - و يک فيل پيشکش گذرانيد - عنايت الله ولد ظفر خان بعنايت فيل سر بر افراخت - بخواجه فيض الله برادر خواجه حسن ده بيدي دو هزار روپيه - و بمير هاشم و خال محمد و صادق بيگ و فولاد بيگ چار هزار روپيه عنايت شد - و ده هزار روپيۀ مقرر اين ماه به محتاجان عطا فرمودند - چون بعرض مقدس رسيد که بعضي تهي دستان صوبۀ پنجاب از گراني غله اولاد مي فروشند مظهر اتم رحمت الهی فرمان داد که هرکه فرزند بفروشد بها را از سرکار خاصۀ شريفه باو داده فرزند را نيز باو وا گذارند - و بشمول اين مرحمت جمعي کثير از انديشۀ قوت و شدت جوع و محنت جدائي فرزندان که درين نشاء اصعب مصايب است رهائی يافتند - و حکم جهان مطاع بصدور پيوست که هر روز در ده جا لنگر ساخته آش مبلغ دويست روپيه بفقرا قسمت نمايند *

پانزدهم [محرم] منزل مهدين پور خلافت بورود ميمنت آمود نمودار بهشت برين گرديد - آن والا گهر مراسم پا انداز و نثار بتقديم رسانيده جواهر و مرصع آلات و اقمشۀ نفيسه برسم پيشکش گذرانيدند - ازان ميان متاع قريب يک لک روپيه شرف پذيرائي يافت *

بيست و دوم [محرم] بمير عبدالله صفوي دويست مهر مرحمت

شد - درین ایام مرشد قلي فوجدار دامن کوه کانگره قلعهٔ تاراگده را حسب الحکم از تصرف منسوبان راجه جگت سنگه براورده متصرف شد - تفصیل این اجمال آنکه بعد از درخواست هواخواهان دولت روز افزون اگرچه معاصی و اجرام راجهٔ مزبور که از ضلالت و جهالت چلمدتي سر از طاعت اولیاي سلطنت بلند صولت برتافته بود بعفو مقرون ساخته قلعه را بعد از انهدام جدران بوی مرخمت فرموده بودند - و بالتماس او عمارات درون حصار باز گذاشته چنانچه در ابتداي وقایع سال پانزدهم نگارش یافت - اما چون گذاشتن چنین معقل حصین و موبل متین که از ارتفاع کوه و صعوبت راه تسخیر آن متعذر است بدست مرزبانان فرصت جوي شورش خو از دور بیني و حزم گزیني بعید بود بعد از فوت راجهٔ فرمان معلی بنام مرشد قلي عز صدور یافت که پیش از آگهي متعلقان راجه بتاراگده رسیده آنرا از تصرف منسوبان او بر آورد - و هفدهم فدائي خان نیز از پیشگاه قوایم سریر جهانباني بایلغار رخصت یافت که در انصرام این مهم کوشیده مردم را از انجا گسیل سازد - و حقیقت بایستادگان سدهٔ سنیهٔ معروض دارد تا یکي از بندگان معتمد بنگاهباني آن فرستاده آید - مرشد قلي پیش از وصول فدائي خان بدوازده روز قلعه را متصرف گردید و پس از پیوستن فدائي خان حصار را با برخی اشیا بدو سپرده روانهٔ دامن کوه کانگره شد و چون اینمعني از عرضه داشت فدائي خان بمسامع حقایق مجامع رسید بهادر کنبو را بعنایت خلعت و اسپ سربلند گردانیده به نگاهباني آن حصن حصین دستوري دادند ●

گزارش نوروز

درین هنگام که بخت بیدار و دولت کارگزار مژدهٔ نصرت و نوید فیروزی میرسانید - بعد از گذشتن دو گهری از شب چهار شنبه سیوم ماه صفر سنه هزار و پنجاه و شش *

جمشید سریر چرخ چارم * بخشندهٔ نور هفت طارم

لوای اعتدال به بیت الشرف بر افراخت - فردای آن خدیو جود گستر سریر کامرانی را بجلوس مقدس پایهٔ آسمانی بخشیده دست انعام و افضال و بر و نوال برکشودند - و نذر بشوایت ایلچی نذر محمد خان را بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گردانیدند - میر ابوالحسن ملازم عادلخان را بخلعت و اسپ با زین نقره و فیل سربر افراخته رخصت بیجاپور فرمودند - و برای سربلندی عادل خان خلعت خاصه و جمدهر مرصع گران ابها با پهولکتاره و سپر خاصه مرصع بند و پار و صد پارچه از نفایس اقمشهٔ احمد اباد و کشمیر همراه او فرستادند - مطلب ولد معتمد خان از تغیر میر عبد الکریم بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی و داروغگی عمارت و میر بحری دارالخلافه و اضافهٔ منصب سر برافراخته بدان صوب مرخص شد - خلیل الله خان را بخلعت و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا بر نواخته رخصت لشکر فیروزی دادند - و عاقل خان را بعنایت خلعت و بخشیگری دوم و منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار سوار از اصل و اضافه و خدمت عرض وقایع صوبجات از تغیر ملا علاء الملک مباهی گردانیدند - و ملا

علاء الملک بمرحمت خلعت و خدمت میرسامانی از تغیر عاقل خان و باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی دو یست سوار سر افتخار برافراخت - حسین بیگ خویش امیر الامرا را بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش نموده آخته بیگی گردانیدند - سید بهادر را بعنایت خلعت و خدمت توزک از تغییر جان نثار خان و اضافهٔ منصب بر نواختند - به نذر شوایت دو مهر یکي در صد تولگي و دیگري صد تولگی و دو روپیه بهمین وزن انعام شد *

هفدهم [صفر] بساعت مختار حکم شد که پیشخانه را بصوب کابل برآورند - چون محمد قاسم میر آتش به یساق بلخ معین گشته بود مظفر حسین بخلعت و خدمت داروغگی توپخانهٔ رکاب والا و کوتوالی اردوی معلی سربلندي یافت *

ارسال جان نثار خان برسم رسالت به ایران

چون پیوسته میان خواقین این دود مان سلاطین نشان و فرمان روایان سلسلهٔ صفویه ابواب اتحاد و وداد مفتوح بود - و بآبیاری ارسال اسفار و سفرا و اهداي تحف و هدایا چمن اخلاص این دو خاندان والا مکان شاداب و سیراب - هر چند شاه صفي در اواخر ایام سلطنت از قلت تجربه و دیگر موجبات غفلت و غرور مصدر بعضي اندیشهاي بي جا و سگالشهاي نا سزا که باعث رنجیدن بل رنجانیدن باشد گشت - اورنگ آراي جهانباني حضرت خاقاني با آنکه استغنا و استعلا بمرتبهٔ است که مزیدی بران

متصور نیست - و آنچه قصاراي آرزوي اکثر سلاطین عالیجاه و قصواي امید بیشتر فرمان گزاران والا دستگاه است - بندگان این درگاه خلایق پناه را میسر است - بعد از ارتحال شاه مذکور نه پسندیدند که سلسلهٔ مصافات و رابطهٔ موالات که از دیر باز موکد است یکبارہ گسیخته شود - بنابران مقرر ساختند که جان نثارخان را که از خانه زادان آداب دان مزاج شناس است بتعزیهٔ شاه صفي و تهنیت پسر او که بنام جدش شاه عباس مسمی است بفرستند *

و هژدهم این ماه [صفر] او را بخلعت و جمدهر مرصع و باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاري پانصد سوار و دو اسپ یکی عربي با یراق طلا دیگري از خانه زادان سرکار والا با زین مطلا و فیل سر افراز ساخته دستوري دادند - و حکم شد که متکفلان مهمات سرکار گردون آثار طلب دو سالهٔ او و همرهان او را نقد از خزانهٔ عامره تن کنند - و مصحوب او گرامي مراسله منهي از مراسم تعزیت و منبي از لوازم تهنیت که علامی سعد الله خان بامر ارفع اعلی انشا نموده و نقلش درین صحیفهٔ اقبال نگارش می یابد - با تختي مرصع آلات و پنجهزار پارچه از انواع امتعه نفیسهٔ ممالک محروسه که قیمت مجموع سه لک و پنجاه هزار روپیه بود ازانجمله مرصع آلات یک لک روپیه و سایر امتعه دو لک و پنجاه هزار روپیه برسم ارمغاني ارسال فرمودند *

نقل نامه

هزاران ستایش و گونا گون نیایش ذاتی را سزد که نه در کبریای

نبیلهٔ اوحد را ابار - و نه بآلای جزیلهٔ او عد را کار - نه احسان جسیمش را نهادی - و نه افضال فخیمش را منادی - و فراوان منت منعم بی عوض و مفضل بی غرض را رسد که امتیاز بخشید نوع انسان را از هرچه بادی وجود رسیده در بدو تکوین و ایجاد - باضافهٔ نعمت ادراک و استعداد - پس بر گزید جمعی را بتفاوت درجات برونق استعدادات بکرامت فرمودن مرتبهٔ رسالت و عنایت نمودن منزلت سفارت برای بیان سبیل رشاد و تبیان طریق سداد عطا فرمود - سلاطین عدالت آئین و خواقین صواب گزین را خلعت خلافت و کسوت نیابت بجهة اجرای مامورات ناموس اکبر نقل و امضای مقتضیات قسطاس اعدل عقل - وضبط و ربط بلاد - و اصلاح حال عباد و دفع فتنه و فساد - و درود نامحدود - و سلام غیر معدود - از حضرت معبود - بر نقطهٔ دایرهٔ وجود - دایرهٔ نقطهٔ کرم و جود - صاحب حوض مورود - مالک مقام محمود - مخصوص و منفرد از گروه قدسی شکوه انبیا و رسل برسالهٔ کافه و دعوت عامه و تقوی بدلائل متکاثره - و معجزات مستمرهٔ وافره - و تحلی بفضایل علمیه نایته از احصا - و عملیهٔ خارجه از استقصا - قافله سالار رهنمایان رهنمای قافله سالاران - مبشر منعوت - جامع جوامع نعوت - موخر مقدم - پس آیندهٔ پیش قدم - و برآل اطهار او که مرایای حقایق معارف - و منبع فوارف عوارف - و مخزن اسرار نبوت - و مظهر سرایر ولایت - اند - و بموجب خطاب مستطاب - اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً - ساحت مجد ایشان از دناءت مبری - و از لوث دناست معری - است - و بر

اصحاب ابرار او که آبروي دين - و سبب لمعان نور يقين - و حافظان شريعت غرا - و ناقلان طريقت بيضا - و رافعان قواعد اسلام - و هادمان اساس کفر و ظلام - اند - خصوصا خلفاء راشدين مهديين - که عناصر اربعهٔ دين حنيف - و چار رکن ملت منيف - و فانيان بقاى مطلق را قادة و قدوه - و مستهلکان حق را سادة و اسوة اند - و هرکدام بموجب نصوص محکمهٔ قطعية الدلالة - و احاديث صحيحهٔ يقينية الافادة معنعنهٔ متصله - بروايت عدلى از عدلى - و حکايت ثقهٔ از ثقهٔ - بسبب اختصاص بصحبت رضيه - و شيمهٔ مرضيه - بمنزلتى منفرد و منقبتى متوحد - و بقدرى که قدر آنرا خداوندان قدر دانند - ممتاز - و بفضلى که فضل آنرا خداوندان فضل شناسند متمتاز باد - برآگاه دل مآل مآل حقيقت پيوند - و بخرد حق شناس هوشمند - مخفي نيست - که خالق اشباح - و بارئ ارواح - را جل شانه و عظم برهانه - در ايقاع هر فعلى دقايق حکم است که نظر دور بين را بادراک آن آشنائی نه - و در ابداع هر امرى لطايف مصالح است که گوهر شب چراغ خرد را در درک آن روشنائی نه پيد است - که علم حادث را بقديم مجانستى و متناهي را بغير متناهى مناسبتى نيست - پس پيش آمد مکروه به تسليم و رضا اولى - و استقبال مرغوب بشکر و سپاس احرى - لهذا در واقعهٔ هايله و حادثهٔ نازلهٔ رحلت خسرو جم جاه جعل الله الجنة مثواه - ازين دار بي مدار پر خمار - بنزهت سراى بقا و قرار - که بمقتضاى عدم استماع مواعظ بلند و نصايح سودمند مندرجه در نامهٔ مرسل مصحوب صفدرخان که درمعنى آب حيات

جاودانی بوده از چشمه سار راستی و راست گفتاری - و غذای روحانی از شاخسار درستی و درست کرداری - و خاطر حق بین حقیقت گزین را در افاضهٔ آن جز مراعات نسبت پدر فرزندي و محافظت قول نبی هادي - که نص مشحون بحکمت الدین النصیحه باشد - غرض منظور نظر فراز پرواز نه - و اتباع اقاویل نادانان دانا نمای هنگامه جو - و سفیهان جهل انتمای بی صرفه گو - که همت پست این همنشینان بد سرشت گرمي بازار خویشتن است نه اندیشهٔ مآل کار ولي نعمت خویش - بافراط در ارتکاب آنچه اجتناب ازان منتج آگهی و هوشیاري در دنیا - و مثمر فلاح و نجاح در عقبی - است - و تحرز ازان همه کس را زیبا لا سیما از طبقهٔ فرمان روایان معدلت اقتضا - و صدر نشینان ارایک اعتلا - که غایهٔ وجود این برگزیدهای پروردگار - و بزرگ کردهای آفریدگار - انتظام سلسلهٔ کائنات و محافظت و نگاهبانیء مخلوقات است - نه بالذات فاني پیوستن - و در مستلذات جسماني فرو رفتن - و محتاج بنگاهبان گشتن - وقوع یافته - بر مقدمهٔ مقررهٔ وجوب تلقیء تقدیرات مقدر بی مثال - و عادات حاکم بی زوال - از تعقیب هر نوشي به نیشی - و هر بهاری بخزاني - و هر قبولی بدبوری - بصبر مستتبع اجر و رضای مستوجب حسن جزا حواله میرود - و بنابر مودت قدیمه و خلت مستمره که در عالم اشباح ظل معرفت ازلیهٔ عالم ارواح است - و میان خواقین خلافت تزئین این والا خاندان و سلاطین نصفت آئین آن عالي دودمان نسلا بعد نسل بتوارث حب متحقق - بمبارکباد جلوس میمنت مانوس آن فرزند

زادهٔ برخوردار کامکار نامدار بلند مقدار بهین گوهر درج دولت و عظمت - مهین اختر برج شوکت و سلطنت - نقاوهٔ اصلاب طیبین - سلالهٔ اسلاف طاهرین - پرداخته مي شود - مهیمن متعال و قادر ذوالجلال این جلوس میمون را بران صفوهٔ دودمان صفوی - علالهٔ خاندان مرتضوی - مبارک و فرخنده گرداند - و از شناخت مقدار و ادای حقوق فریقین پاس گزار - وترحم وعفو زلات بارشاد بیان عظیم الشان اَلرَّاحِمُونَ یَرحَمُهُمُ الرَّحمٰنُ اِرحَمُوا مَن فِي الاَرضِ یَرحَمکُم مَن فِي السَّمَاءِ و ترک تعصبات و اغماض عین از مآثم بر حسب اقتضاء حکمت و اعراض و صفح از جرایم بر طبق تقاضای مصلحت - مجملا ایتمار بمامورات بهدایت اوامر الهی - و انزجار از منهیات بدلالت کلمات نواهی - حظی وافي و نصیبي کافي کرامت فرماید - و از تقدیم مراسم شباني - و اقدام بر لوازم پاسباني * که مقصود از سلطنت و فرمان فرمائي - و معنیء ابهت و کشور کشائي - است - بهرهٔ کامل عنایت کند - و چون بموجب کلام با نظام صحیح اللفظ حسن المعني منطوق سر دفتر اهل بیان - اشرف بني عدنان - کُلُّکُم رَاعٍ وَ کُلُّکُم مَسئُولٌ عَن رَعِیَّتِهِ - روز پاداش سوال بقدر مکنت شود - و پرسش باندازهٔ قدرت رود - رستگاري از سخط باری در اجل بتوفیهٔ حق آن مربوط بایددانست - و رسیدن به برخورداري باقتضای مصدوقهٔ وَ اَمَّا مَا یَنفَعُ النَّاسَ فَیَمکُثُ فِي الاَرضِ - بتادیهٔ آن منوط باید شناخت - پوشیده نماند که چون از کمال وداد و اتحاد آن ملک و منسوبان آن دولت را از خود میدانیم - و یقین که تحقق اینمعني ازان جانب بطریق اولی خواهد بود - بنابران نگارش مي یابد - که

معلوم هر قاصی و دانی است که التجاء یار وفادار علیمردان خان امیر الامرا بدین درگاه آسمان جاه اضطراری بوده نه اختیاری - چه ازو در برابر جمیع احکام صادره ازان سدهٔ سنیه از فرستادن پسر و غیر آن جز سمع و طاعت و انقیاد و اطاعت امري سر بر نزد - جاي آن بود که بدیدبانیِ شناسائي و رهنمائي رسائي آفرین رفتی - و تحسین جلوه دادی - چون برخلاف آن از یاوه درائی و هرزه سرائی وگوناگون تزویرات - و رنگارنگ تسویلات - نو دولتان حسد سرشت - غرض پرست - که رواج خود در کساد عزت یافتها و بر کشیدهای قدیم شناسند - خاصه چنین کسی که جد امجد آن قرة العین که نقاوهٔ سلسلهٔ صفویه - وزبده و خلاصهٔ این طبقهٔ علیه بودند - اورا بآبای ثاني می نوشته باشند - بجای تحسین تهجین و در مکان حسن جزا شکالش یاسا - قرار گرفت - لو اضطرارا باعتصام عروهٔ وثقای این فکر صواب که این سلطنت را ازان دولت هیچگونه جدائی نیست پناه باین بارگاه که مامن عالمیان و ملجاء جهانیان است آورد - و این امور اسباب ظهور عنایات نمایان و مراحم بی پایان در بارهٔ مشار الیه گشت - اگرچه چار پسر خان موصی الیه از خدمت گزاران این والا درگاه اند - اما چون خواهش خاطر قدسی مآثر این است که حقیقت یکانگي و محبت فیما بین معلوم جهانیان گردد - و کالشمس في رابعة النهار وضوح یابد - متوقع آن است که اینمعني برخصت فرزندی که دران آستان دارد بروی روز افتد - و اهلیت و یگانگي را روز بازار دیگر گردد - و مبانیِ یکجهتی و یکرنگي را استحکام - و قوایم یکدلی و یکتا دلي را انتظام پدید آید -

و جهات و نسب سابقه را تاکیدی و تشئیدی - و موالات و مودت لاحقه را تامیمی و تمهیدی - شود - ازانجا که خاطر قدسی مظاهر بسبب تحقق ابوت علیا - نسبت بآن فرزند زادهٔ عالي وسادهٔ تعلق تمامی باطلاع بر حال خیر مآل دارد - شجاعت نشان جان نثار خان را که از خانه زادان معتمد فدوی است - و پیوسته برجوع خدمات اعتماد طلب سر بلند - و در اکثر اوقات شرف اندوز حضور سراسر نور رخصت آن صوب با صواب فرموده شد - که این نامه که سر نامهٔ حکمت و موعظت و هدایت و نصیحت - و متضمن مقدمات محبت بار و کلمات صداقت آثار است برساند - مترقب این است که او بعد از گذارش آنچه بادای آن مامور گشته مقضی المرام بسرعت تشریف رخصت انصراف بیابد - که ضمیر مهر آئین محبت آگین را شوق تامی و اشتیاق تمامي بسوی آنست - که بزودی هرچه زیاده تر و سرعت هرچه تمامتر کیفیت احوال خجسته مال و اوضاع و اطوار آن بر خوردار نامدار انکشاف یابد - هر گونه امری که باعث زیادتی استقرار آن کامگار بختیار بر سریر سلطنت آن دیار باشد بي حجابانه بدان اشارت رود - و هر نوع معاونت لازم نشاهٔ دوستي که بخاطر گرامی رسد بي تکلفانه اظهار آن جلوهٔ استحسان دهد که انشاء الله تعالی در انجام آن مساعی مشکوره چنان پرتو ظهور خواهد بخشید - که معنی دوستي و حقیقت درستی دوستي بر جهانیان واضح گردد - و سپس مسلک انهای وقائع یومی و منهج ارسال رسل و رسایل برسبیل تتابع و توالي مسلوک باشد -

ازهار حدایق آمال و آماني بنسایم یزداني شگفته و خندان باد *

انتهاض رایات جهان کشا از دار السلطنة لاهور بدار الملک کابل

روز پنجشنبه هژدهم ماه صفر مطابق شانزدهم فروردین بعد از سپري شدن یازده و نیم گري خاقان ممالک گیر مقارن دولت و اقبال و مقترن حشمت و جلال بر گلگون فلک خرام ثریا مقام از دار السلطنة لاهور بصوب دار الملک کابل توجه فرمودند *

نوزدهم ماه مذکور ازنواحي دار السلطنه جعفرخان بصوبه‌داري پنجاب و بهرام برادر او بخدمت بخشیگري و واقعه نویسي آنجا و نامدار ولد خان مومی الیه بمنصب پانصدي ذات و صد سوار سر برافراخته - و هر کدام بمرحمت خلعت نوازش یافته مرخص گشتند - و قلعه داري ارک لاهور بسر اندازخان تفویض یافت *

بیستم [صفر] جهانگیر آباد بنزول اقدس منزل سعادت گردید - فرداي آن که روز شرف نیر اعظم بود اعظم خان را که پانصد سوار از تابینان خویش با پسر خود ملتفت خان بمهم بلخ و بدخشان روانه نموده بود بسبب کبرسن از سفر کابل باز داشته حکم فرمودند که بکشمیر رفته تا معاودت رایات فیروزي دران نزهت کده اقامت گزینند *

بیست و چهارم [صفر] کنور رامسنگه ولد راجه جي سنگه با پانصد سوار از وطن آمده دولت تلثیم آستان کیوان مکان اندوخت - و یک فیل پیشکش نمود - و بعنایت خلعت و منصب

هزاري ذات و هزار سوار فرق طالع بر افراخت - ملا عبد الحکیم را خلعت و دویست مهر عنایت نموده بسیالکوت موطن او رخصت فرمودند *

بیست و هفتم [صفر] اعلام ظفر طراز از جهانگیر آباد بمنزل پیش بلندي گرا شد - و چون حرم محترم فروغ افزاي دودمان خلافت مهین بادشاهزادهٔ بلند قدر را عارضهٔ شدیده طاری گشته بود حکم مقدس بصدور پیوست - که آن درة التاج جهانباني تا حصول صحت بیمارو وصول یرلیغ طلب در جهانگیر آباد توقف نمایند - و حکیم مومنا بمعالجه دستوري یافت - و سلطان نظر را بجهت وقایع نگاری با مهین پور خلافت گذاشته داروغگي داغ از تغییر او بمیر محمود صفاهاني مفوض ساختند *

بیست و نهم [صفر] دولت خانهٔ حافظ آباد محط جلال گردید *

سیوم ربیع الاول از دریای چناب براه پل کشتي عبره فرمودند - درین تاریخ میرک شیخ را بمنصب هزاري ذات و پنجاه سوار از اصل و اضافه بر نواختند *

چهارم این ماه [ربیع الاول] که بر ساحل آب چناب دایره بود چهار شیر یکی نر و سه ماده در بیشهٔ نواحي دریا شکار خاصه شد - درین روز راجه جسونت سنگه بمرحمت جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسپ عربي با یراق طلا تارک عزت بر افراخت - و نور الحسن از اصل و اضافه بمنصب هزاري چار صد سوا نوازش یافت *

نهم [ربیع الاول] کنار دریای بهت معسکر دولت و عظمت گشت - شیخ یحیی گیلانی را بانعام چهار هزار روپیه کامیاب گردانیدند *

یازدهم [ربیع الاول] موکب گیهان نورد براه پل کشتی از آب بهت عبور نمود - چون محاذی دولت خانهٔ والا که بر کنار آب برپا شده بود گلهاي پلاس بر ساحل دریا در کمال رنگینی و ابتهاجی بنظر انور درآمد - طبیعت اقدس بتماشای آن نشاط اندوخت *

شب دوازدهم [ربیع الاول] - مبلغ دوازده هزار روپیهٔ مقرر بفضلاء و صلحا عطا کردند *

پانزدهم [ربیع الاول] حکیم محمد داؤد و کنور رام سنگه بعنایت اسپ با زین مطلا بلند پایگي یافتند - میر صالح داروغهٔ قراولان باضافهٔ منصب و مرحمت اسپ نوازش یافت *

بیست و سیوم [ربیع الاول] دولت خانهٔ باغ حسن ابدال بورود اقدس فروغ آمود گردید - و دو روز درین منزل خلد آئین مقام شد - بپادشاهزادهٔ عالي نسب مراد بخش خلعت خاصه ارسال فرموده فرمان دادند که با عساکر نصرت مآثر از پشاور بسرعت هرچه تمامتر جانب کابل و ازانجا بصوب مطلبی که وجههٔ همت علیا است بشتابد - پادشاهزادهٔ والا تبار که پس از دستوري یافتن از پیشگاه خلافت براي آسودگی لشکر فیروزی بیست روز در سرزمین ککهران و پنج روز در حسن ابدال و بیست روز در پشاور توقف نموده بود - بعد از ورود یرلیغ

والاکه بقد غنی تمام بصدور پیوسته بود - بیست و ششم [ربیع‌الاول] موافق بیست و چهارم اردی بهشت با امیر الامرا از پشاور کوچ نمود - امیر الامرا از نخستین منزل برای انجام بعضي مهام ضروریه خصوصا فرستادن جمعی سربراه جدکار برای ساختن طرق و بستن جسور از کابل تا کتل طول و بر گرفتن برف کتل مسطور از خدمت پادشاهزادهٔ والا نژاد رخصت شده در پنج روز بکابل رسید و ابدال بیگ و عبد الغني بیگ را با عمله و فعله تعین نمود که بر سر آب دشوار گذار استوار پلی بر بندند - و جمعي کثیر از محال آن حدود برای بر داشتن برف کتل مزبور گرد آورند - و پادشاهزادهٔ عالي تبار نیز کوچ بر کوچ راه نوردیده نهم ربیع الثانی بکابل در آمد - پس ازان که بهادر خان و راجه بیتهلداس با بسیاری از راجپوتیه و قلیچ خان و رستم خان و خلیل الله خان و غیر ایشان که براه بنگش شتافته بودند درکابل بپادشاهزادهٔ گرامي دودمان پیوستند - آن عالي نسب از کابل کوچ نموده موضع پاي منار مضرب خیام گردانید *

بیست و ششم [ربیع الاول] رایت اقبال از حسن ابدال نهضت نمود *

غرهٔ ربیع الثاني از آب نیلاب براه پل عبور فرمودند - میرزا محمد ارباب سمرقند که در هفدهم سال اورنگ آرائي از مکهٔ مکرمه براه سورت آمده در دارالخلافهٔ اکبر اباد شرف استلام عتبهٔ گردون مرتبه اندوخته بود - و مشمول عواطف گشته بموطن خود مراجعت نمود - و از هوا پژوهی اولیاء این دولت خدا داد برای

بعرض اخبار هرج و مرج توران و اختلال احوال نذر محمد خان از ماوراء النهر بهرات و ازانجا بقندهار و از قندهار براه کابل بایلغار آمده بود سعادت اندوز ملازمت گشت - و بعنایت خلعت واسپ و دو هزار روپیهٔ نقد مباهی گردید - درین تاریخ بعرض اقدس رسید که حاجي محمد جان قدسي مشهدي را که بمفاخر گزاری خدیو اورنگ آرای فرهنگ آما عز امتیاز داشت بعارضهٔ اسهال در دار السلطنهٔ لاهور پیمانهٔ عمر بر آمود *

پنجم [ربیع الثاني] ظلال چتر گردون سا بر بلدهٔ پشاور گسترده منزل امیر الامرا را که در ارک خطهٔ مذکور بنا نهاده است شرف نزول بخشیدند - و چون مکاني که شایستهٔ دولتخانهٔ خاص و عام و دولتخانهٔ خاص باشد نبود - و نیز عمارت مذکور ازان رو که بطرز ایران بروی کار آمده پسندیدهٔ طبع دشوار پسند نیفتاد *

ششم [ربیع الثاني] ازانجا بباغ ظفر خان تشریف فرمودند - و طرح رستهٔ بازار مسقف پشاور را که امیر الامرا آنرا بگچ بر آورده با دو چار سوي سرباز بطرح مثمن بغدادي ساخته - و هنگام عبور موکب معلی بنظر فیض گستر در آمد - و شرف تحسین یافت - نزد مکرمتخان ناظم دار الملک دهلي که اهتمام عمارت قلعهٔ مبارک که از محدثات حضرت خاقاني است و ابنیهٔ فیض امکنه که دران قلعه طرح فرموده اند بدو مفوض است فرستادند - تا مطابق آن درون قلعه بازاري از در جلو خانهٔ دولتخانهٔ خاص و عام تا دروازهٔ جانب دار السلطنه وا شده مرتب گرداند *

جشن قمري وزن

روز پنجشنبه هشتم ربيع الثاني سال هزار و پنجاه و ششم موافق چارم خرداد در باغ مذکور پیشکاران دولت عظمی به ترتیب مواد جشن قمري وزن انجام سال پنجاه و ششم و آغاز سال پنجاه و هفتم از سنین عمر جاوید طراز خدیو هفت اقلیم پرداختند - آن عنصر مقدس را بطلا و دیگر اشیاء معهوده بر سخته آمد - و از وجوه آن جهاني کامیاب خواهش گردید - درین روز نشاط افروز علامي سعد الله خان را باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و هزار سوار دیگر از منصب راجه جسونت سنگه دو اسپه سه اسپه مقرر فرموده او را بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازی بخشیدند - و خواص خان را باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار - و مهیش داس راتهور را باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بعنایت نقاره - و حکیم محمد داؤد را باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دویست سوار سر بر افراختند - بحکیم مسیح الزمان ده هزار روپیه - و بقاضي محمد اسلم چهار هزار روپیه - و بهریکي از میرک شیخ و خواجه ابوالخیر سه هزار روپیه - و بخواجه عبد الرزاق صد مهر عنایت شد - میر صالح ولد میر عبد الله مشکین قلم بمرحمت خلعت و از تغییر رشیدای خوشنویس بخدمت داروغگي کتابخانهٔ معلی سرافراز گردید - لعلخان گن سمندر و سایر نغمه طرازان سرکار والا بانعام مقرر نوازش یافتند

نهم [ربیع الثاني] از باغ مذکور نهضت فرمودند - و فرمان شد که راجه جسونت سنگه و کنور رامسنگه ولد راجه جیسنگه و گروهي دیگر از بندگان بارگاه خلافت از عسکر فیروزي یک منزل پیش میرفته باشند - تا لشکر بآساني از کتل خیبر و دیگر مضایق آن کهسار عبور نماید - درین تاریخ چون بعرض مقدس رسید - که ایام زندگیء سر انداز خان قلماق حارس حصن دارالسلطنهٔ لاهور سپري گردید - شفیع الله برلاس را بعنایت خلعت و منصب هزاري ذات و چار صد سوار از اصل و اضافه بر نواخته بحراست قلعهٔ دارالسلطنه رخصت فرمودند - امام ویردي پسر جمشید بیگ از ایران آمده بتقبیل سدهٔ سنیه دولت اندوز گشت - و بشرف بندگیء درگاه عرش اشتباه فایز شده بمرحمت خلعت و انعام پنجهزار روپیه مفتخر گردید - بخواجه ظریف هزار روپیه مرحمت شد ٭

از ضوابط این دولت والا آنست که از بندهاي منصبدار هرکه در یکي از صوبجات هندوستان بهشت نشان جاگیر داشته باشد اگر او از تعیناتیان همان صوبه باشد تابینان خود را مطابق سیوم حصه بداغ رساند - چنانچه سه هزاریء ذات و سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر در صوبهٔ دیگر از صوبجات هندوستان بمهمي مامور شود موافق چارم حصه چنانچه چار هزاري چار هزار سوار هزار سوار داغ نماید - درحینیکه عساکر قاهره از پیشگاه خلافت به تسخیر بلخ و بدخشان معین گشت از انرو که این مملکت از هندوستان دور دست است خدیو دانا مقرر فرمودند که تا این یساق درمیان است بندها پنجم حصهٔ تابینان داغ کنند - چنانچه پنجهزاری

پنجهزار سوار هزار سوار بداغ برساند - اگر حاصل جاگیرش دوازده ماه است سه صد سوار سه اسپه و ششصد دو اسپه و صد یک اسپه - و اگر یازده ماه است دو صد و پنجاه سه اسپه و پانصد دو اسپه و دو صد و پنجاه یک اسپه - و اگر ده ماهه است هشتصد دو اسپه و دو صد ایک اسپه - و اگر نه ماهه است ششصد دو اسپه و چار صد یک اسپه - و اگر هشت ماهه است چار صد و پنجاه دو اسپه و پانصد و پنجاه یلک اسپه - و اگر هفت ماه است دو صد و پنجاه دو اسپه و هفتصد و پنجاه یک اسپه - و اگر شش ماه است صد دو اسپه و نهصد یک اسپه - و اگر پنج ماه است تمام یک اسپه - و هرکه سواران منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر شده باشد بقدر سواران دو اسپه سه اسپه ضعف سواران براوردي داغ کند - مثلا پنجهزاری پنجهزار سوار تمام دو اسپه سه اسپه که حاصل تیولش دوازده ماه باشد ششصد سوار سه اسپه داغ نماید - و هزار و دویست سوار دو اسپه و دو صد سوار یک اسپه و علی هذا القیاس - و چون هنگام تعیین مواکب جهانکشا حکم معلی صادر شده بود که بمنصبداران نقدي و احدیان تیر انداز و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه سه ماه پیشگي و بجاگیرداران که داغ آنها موافق حاصل جاگیر مقرر است بر وفق چارم حصه حاصل تیول که آن نیز سه ماها می شود برسم مساعدت زر از خزانهٔ والا تنخواه دهند - تا از ممر خرج عسرت نکشند - و بعضی وجه مذکور در دارالسلطنه نیافته بودند - و لشکر فیروزی چه ازین رهگذر و چه بجهت استماع بسیاری برف برکتل طول و دشواری عبور ازان درپیش

رفتن توقف داشت - و انتظار تخفیف برف مي کشید - پادشاه
حقیقت آگاه پانزدهم این ماه علامي سعدالله خان را از باغ صفا که بورود
میمنت آمود خدیو عالم آرا نمودار بهشت برین بود برسم استعجال پیشتر
روانهٔ کابل گردانیدند - و لختي مقالات بزبان وحي ترجمان تلقین
فرمودند - تا آن زواهر جواهر دین و دولت را آویزهٔ گوش هوش پادشاه
زادهٔ والاتبار گرداند - و فرمان دادند که بجمعي که سه ماه پیشگي
و مساعدت نیافته باشند زر داده و بانجام دیگر مهام مبارزان لشکر
اسلام پرداخته چنان کند که هیچ کس را عذری در روانه شدن
نماند - و همه را پیش ازان که کابل بورود اعلام ظفر اتسام محط
جلال و مورد اقبال شود راهي سازد - و درحین رخصت علامي
را بمرحمت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا نوازش
نموده مصحوب او براي پادشاه زادهٔ گرامي نژاد یک لعل کلان
منتظم با دو مروارید که برسر مي بندند و پنج اسپ از طویلهٔ خاصه
ازانجمله یکي با زین طلای میناکار - و بامیر الامرا علیمردان خان
دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا عنایت نموده فرستادند علامي
ازباغ مسطور در دو روز بکابل شتافت - و فراوان جد وکد بکار داشته در
عرض پنج روز که از وصول او بکابل تا نزول اقدس بساحت آن فاصله
بود - همگي مهمات را رو براه کرد - و چون موکب جلال منزل بمنزل
ره نوردیده بنواحي کابل رسید همگي کنداوران عسکر را فرصت نداده
باهتمام روانه ساخت - چنانچه پادشاهزادهٔ والا تبار باتفاق امیرالامرا
برطبق حکم معلی هژدهم این ماه [ربیع الثاني] بهادر خان
و راجه بیتهلداس را که بادلیران فوج هراول پیشتر راهی گردانید -

و اصالت خان را که از چگونگی راه طول آگاه شده بود با جوقي که همراه داشت برای پاک کردن برف راه مذکور رخصت نمود - و خود با دیگر همران افواج نصرت امتزاج بیست و یکم [ربیع الثاني] از پای منار روان شد - و بدو کوچ به قرا باغ و ازانجا بیک کوچ بچاریکاران رسید •

بیست و دوم [ربیع الثاني] علامي وراجه جسونت سنگه و چندي دیگر که پیشتر بکابل آمده بودند و جمعي از منصبداران تعینات آنجا پذیره شده سعادت اندوز ملازمت گشتند - درین روز میمنت افروز پادشاه دین و دنیا در دولت خانه که سال دوازدهم جلوس اقدس هنگامی که کابل بفروغ ماهچهٔ رایات نصرت سمات منور بود امر جهان مطاع به بناي آن در اورته باغ و باغ مهتاب بصدور پیوسته و ازان باز تا حال کارگذاران آن صوبه درانجام آن میکوشیدند نزول اجلال فرمودند - بحیات خان داروغگی گرز برداران منصب دار و احدي مفوض شد - میرزا محمد پسر کلان میربدیع مشهدي مهر دار شمع ملت شمس حقیقت بضعة الرسول فلذة البتول امام رضا از مشهد آمده بتقبیل عتبهٔ سدره فایز گردید - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و منصب هزاری ذات و چارصد سوار و انعام ده هزار روپیه سر عزت بر افراخت - چون لختی منازل دولت خانهٔ معلی تمام نشده بود و برخي چنانچه باید صفا نیافته - خدمت داروغگی عمارت بغازي بیگ مقرر نمودند •

و بیست و ششم [ربیع الثاني] بمنزل علي مردان خان

امیر الامرا تشریف بردند که تا اتمام همگی مغانی دولت خانهٔ والا درانجا بگذرانند - از تعیناتیان دکن سیادت خان بقلعه داری دولتاباد از تغیر پرهیتراج راتهور معین گردید - و حکم معلی صادر شد که پرهیتراج بدار الخلافهٔ اکبرآباد آمده باتفاق باقی خان بصیانت قلعهٔ آن بپردازد - کنور رامسنگه ولد راجه جیسنگه بعطاء مالای مروارید نوازش یافت *

غرهٔ جمادي الاولی پادشاه حق آگاه به ضریح مقدس حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني انار الله برهانه و مرقد منور ثاني رابعه رقیه سلطان بیگم برد الله مضجعها رفته بعد از ادای آداب زیارت ده هزار روپیه باهل احتیاج و استحقاق عطا فرمودند - لطف الله پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ بعنایت خلعت و اسپ مباهي گشته رخصت قندهار یافت - تا خان مذکور اورا نیابة در حصار قندهار گذاشته باستلام سدهٔ سدره مقام سعادت اندوزد و مصحوب او خلعت خاصه بخان عنایت نموده فرستادند *

دوم [جمادی الاولی] بعرض مقدس رسید که روشن قلم فرمان نویس که از بیماري و ناتنومندی در حسن ابدال مانده بود بسفر آخرت رخت هستی بربست - خدمت او بمیر صالح برادر او مفوض شد - چون بموقف عرض اقدس درآمد که کوکب برج خلافت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر برای تنظیم صوبهٔ گجرات و تنبیه متمردان آنجا جمعي کثیر نوکر گرفته و خرجش زیاده بر دخل است *

چارم [جمادي الاولی] از جملهٔ سواران منصب آن گرامی گوهر هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه گردانیده منصب آن والا تبار

پانزده هزاري ده هزار سوار هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند *

یازدهم [جمادی الاولی] صدر الصدور سید جلال باضافهٔ پانصد سوار بمنصب شش هزاري و هزار و پانصد سوار بلند پایه گردید - میرخلیل ولد اعظم خان را بعنایت خلعت و منصب هزاری سه صد سوار از اصل و اضافه و خدمت توزک سر افراز ساختند - چون عمارات دولت خانهٔ سعادت آشیانه صورت انجام گرفت و منازل آن بکار پردازی نقاشان چیره دست باتمام نقش و نگار مزین گردید - از منزل علي مردان خان بآن مغانی رفیعه تشریف فرمودند *

هژدهم [جمادي الاولی] میر شمس باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و فوجداري و تیولداری بیر - و از اصل و اضافه نوازش خان بمنصب هزاري چار صد سوار سر افراز گشتند *

بیست وچهارم [جمادی الاولی] قزلباشخان بساط حیات در نوردید *

روانه شدن پادشاه زاده عالی نسب مراد بخش از چاریکاران بتسخیر بدخشان و راهی ساختن سه فوج از افواج هفتگانه از راه آب دره بر کهمرد و غوری و عبره نمودن ان گرامی نژاد و امیرالامرا با چار فوج دیگر از کتل طول و درامدن بحدود بدخشان بحراست ذی الجلال بیهمال وکلاءت اقبال پادشاه والا اقبال

درین منزل پادشاه زادهٔ والا تبار برطبق ارشاد معلی قلیچ خان را سردار فوج برانغار و خلیل الله خان سرگروه طرح دست چپ و میرزا نوذر صفوي سرکردهٔ التمش را با افواج سه گانه براه آب دره بجانب کهمرد و غوري راهی گردانید - و چون راه آب دره درشدت زمستان زیاده از یک ماه برف ندارد تا باین موسم چه رسد - و راه کتل طول که خدیو دوربین بعد از تحقیق آنرا از دیگر سبل بدخشان به جمیع جهات بهتر دانسته مقرر فرموده بودند که عساکر جهانکشا به تسخیر بدخشان ازین طریق در آیند - از کثرت برف کتل مزبور و انبوهی لشکر دشوار گذار بود - مراد قلی سلطان ککهر با دیگر ککهران که در جوانغار بودند و چندی دیگر نیز از راه آب دره روانه گشتند *

بیست و چهارم ربیع الثانی پادشاهزادهٔ والا تبار و امیرالامرا از چاریکاران کوچ نمودند - و مقرر ساختند که رستم خان با فوج

جوانغار یک منزل از عقب مي آمده باشد تا لشکر از جسور انهار و مضایق جبال بآساني بگذرد - و آن روز کنار پل دربند را مضرب خیام ساختند - و فردای آن برای عبور عسکر مقام نمودند *

بیست و ششم [ربیع الثاني] در موضع پروان و بیست و هفتم درگلبهار که تا اینجا راهها هموار بود دایره شد - روز دیگر تا مردم بسهولت از پل گذاره شوند در گلبهار توقف نمودند - درین روز فوج هراول و فوج طرح دست راست که باستعجال راهی شده بودند پائین کتل طول رسیدند - و اصالت خان بالاي کتل بر آمده دریافت که فراز کتل مقدار یک کروه بارتفاع دوگز پادشاهي و نشیب آنکه بدخشان رویه است تا نیم کروه بعضی جا نیم گز و برخي جا کما بیش برف دارد - و بسرعت تمام بیلداران سرکار بادشاهي را با چندین هزار مزدور که مردم امیرالامرا از بلوکات کابل گرد اورده بودند تعین نمود - که برف را از سر راه بر داشته باطراف بیندازند - و کوچهٔ که شتر با بار به آساني بگذرد بسازند - و باقي را چنان بکوبند که اسپ و شتر بروی تواند گذشت - و چون انجام این کار از بیلداران و مزدوران زود تر صورت پذیر نبود فردای آن بهادر خان و راجه بیتهلداس و اصالت خان بکتل برشده و همگی مردم خود را از سوار و پیاده برپاک کردن راه و کشودن گذرگاه داشته خود باهتمام آن پرداختند - و مردم لشکر بهر دست افزاری که یافتند برف را برکنده بدامن و دست بر کنار راه مي ریختند - و سرداران اخلاص شعار و سپاهیان جدکار خصوصا بهادر خان و تابینان او نهایت

کوشش و تلاش کردند - و تا آخر روز بجد و کد تمام و اهتمام تام تا یك کروه که برف انبوه بود بعرض دو گز راه ساختند - و شب بدوایر خویش باز گشته روز دیگر که غرهٔ جمادي الولی مطابق بیست و ششم خرداد بود نیز تا سه پهر بکوفتن بقیهٔ برف اشتغال نمودند - پایان این روز اصالت خان با همرهان خود ازان کتل که مفصل قلم رو بادشاهی و ملک بدخشان است گذشته آن جانب کتل که داخل سراب است فرود آمد *

دوم [جمادی اولی] بهادرخان و راجه بیتهلداس با کندآوران هر اول از کتل گذشته باو پیوستند - و پادشاهزادهٔ والا گهر و امیرالامرا بیست و نهم ربیع الثانی از گلبهار روانه گشته ازکتل آن که سر آغاز دشواري و ناهمواري راه است گذاره نمودند - و پادشاه زادهٔ عالي نسب تا لشکر از مصاعد و مهابط بدشواری نگذرد و در نوردیدن را درنگ نرود امیرالامرا را با مردم او پیش فرستاده از عقب کوچ بر کوچ منازل رخه و بازارک و پرغور و مفید چي و جاهي که بمسجد دولت خان مشهور است درنوردید *

هفتم جمادی الاولی مطابق سی و دوم خرداد بپای کتل طول رسید - همان روز امیرالامرا که یک منزل پیش بود و روز دیگر هشتم ماه مزبور مطابق غرهٔ تیر پادشاهزادهٔ والا دودمان از کتل عبور نمودند *

رسیدن خسرو پسردوم نذرمحمد خان ازبدخشان بسعادت استلام ساحت جهانبانی و اندوختن اسباب دولت وکامرانی

چون احشام بی احتشام المان که همت بهمه این گروه فتنه پژوه ازجوان مردي و مردمی بیگانه است فرصت شورش و فساد یافته حدود بلخ وبدخشان را بتاخت و تاراج بمان خانهٔ دین و دولت خود ویران گردانیدند - چنانچه نگاشته آمد - خسرو درقندز تا قوت مقاومت و مکنت مدافعت آن بد صورتان دد سیرت داشت بحراست جان و مال پرداخت - بعد ازان که از یغمائي گاه و بیگاه و دست انداز راه و بي راه اکثر اندوختهای او خصوصا اسپ و شتر و گوسفند که گزین ترین امتعهٔ آن دیار است بغارت بردند و سکان قندز و آن نواحي از دخول و خروج معاقل و دواب از خوردن آب و علف باز ماندند - و خسرو را از هیچ طرف حتی پدر که او نیز گرفتار تطاول و تعدی این جماعهٔ سفاک بی باک بود امید دستگیري نماند - راه سلامت و جادهٔ عافیت جز آنکه باین درگاه خلایق پناه ملتجي شود ندیده سال گذشته عرضه داشتي منبي ازحقیقت درماندگي و پریشانی خود - و منهي ازکیفیت ستمکاري و مردم آزاری این گروه ظلم پژوه بملتزمان قوایم سریر جهانباني - و مکتوبي به امیرالامرا مصحوب مجهولي پنهاني بکابل فرستاده - او بحجاب عتبهٔ فلک رتبه ارسال نمود - چون آرندهٔ عریضه و مکتوب شایستهٔ اعتماد نبود چندان التفات ننمودند - و

خسرو نیز از رسیدن موسم زمستان و انسداد طرق از کثرت برف مقاصد خود را بروی روز نیارست افگند - وچشم انتظار در راه وصول بهار داشت - ومکنون ضمیرش آن بود که چون اعلام ظفر اتسام از کابل بصوب بدخشان منتهض گشته بنواحی قندز رسد بذریعهٔ ملاقات پادشاهزادهٔ گرامي خاندان مرادبخش و سپردن قلعهٔ قندز به بندگان این درگاه گردون جاه یکروئي و یکرنگي باز نموده و احرام حریم حرم احترام جهانباني بسته رو بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال نهد - لیکن چون پیش ازان که عساکر ظفر مآثر از هندوکوه بگذرند شنید که شاه محمد قطغان و قل محمد جیبه جي قطغان و قاسم بای قطغان با بسیاری از المانان از آب آمویه گذشته بر سر قندز مي آیند - و در خود رای ستیز و روي آمیز با این طایفهٔ خیره چشم تیره دل نیافت - تا رسیدن لشکر دشمن بند قلعه کشا ثبات پا نتوانست ورزید - و با محمد بدیع پسر خود که با او بود و دو سه هزار خانه دار از احشام و اهل قندز که بیشتر رعایاي غارت دیدهٔ جور کشیده بودند - از قندز بر امده باینجانب اندراب آمد - ومردم راجه راجروپ را که در قلعهٔ چوبین بودند از کیفیت حال آگاه ساخته آرزوی تلثیم عتبهٔ عرش مرتبه باز نمود - و چون عرایض امالتخان مشعر بر ارادهٔ اوپیهم بایستادگان پیشگاه قوایم سریر عرش نظیر رسید - از جناب خلافت یرلیغ والا شرف صدور یافت که خاطر متفرق و ضمیر متبدد آن ستم رسیدهٔ محنت دیده را بمراحم پادشاهانه که چون طوبی دور و نزدیک سایه نشین او است و چون آفتاب خراب و آباد نور آگین او از تفرق و تبدد بر آورده

روانهٔ آستان خواقین مکان گردانند - و بهر یک از پادشاهزادهٔ والا نژاد و امیرالامرا و اصالتخان فرماني جداگانه صادر فرموده آنچه لایق منزلت و فراخور مرتبت او در ملاقات و اعزاز در مرآة خاطر قدسي مآثر منطبع گشت بایشان ارشاد نمودند - درین میان عرضه داشت خسرو مصحوب صدیق بیگ نوکر معتبر او نیز بدرگاه خلایق پناه رسید - در پاسخ آن منشور سعادت گنجور مشتمل بر اقسام عنایات پادشاهانه بشرف صدور پیوست - و صدیق بمرحمت خلعت و اسپ و انعام هزار روپیه سر بر افراخته رخصت معاودت یافت *

سیوم جمادي الاولی اصالتخان که در گذشتن کتل طول سبقت کرده بود بر طبق یرلیغ قضا نفاذ خسرو را دیده به تسلیهٔ خاطر شوریده و تسکین دل رمیدهٔ او پرداخت - و بمژدهٔ عواطف و نوید الطاف پادشاه غریب پرور عالم پناه مطمئن و مستمال ساخته از نگراني و پریشاني بر آورد - و با پسر و دیگر متعلقان و نوکران مصحوب دولت بیگ قاقشال نزد پادشاهزادهٔ عالي نسب و امیرالامرا که متعاقب مي آمدند راهي گردانید - و اکثر احشام و رعایا و اهالی قندز را که با خسرو همراه بودند بحکم معلی پیش خود نگاهداشت - که بعد از تشخیص احوال و تفتیش اوضاع هرکرا شایستهٔ عبودیت داند در سمط بندگان درگاه آسمان جاه انتظام دهد *

نهم جمادی الاولی پادشاهزادهٔ والاگهر بموضع سراب رسید و خسرو که نیم کروه آن طرف سراب فرود آمده بود بدیدن آن اختر برج خلافت آمد - امیرالامرا بموجب ارشاد معلی پذیره شده درمیان راه بر پشت اسپ ملاقات کرد - و آن امیدوار مراحم پادشاهي را نزد گوهر بحر

خلافت آورد - پادشاهزادهٔ عالي نژاد بر وفق هدايت شهنشاه پايه شناس قدردان بعد ازان که او درون خيمه آمد تا کنار بساط رفته معانقه نمود - و دست او را گرفته آورد - و پهلوي مسند خويش نشانيد - و باصناف شفقت و دلجوئي و اقسام مهرباني وخوشخوئي باعث جمعيت خاطر پراگندهٔ او گشت - و چون خسرو بعد از انقضاي مجلس بمنزل برگرديد از طرف خود يک قبضه جمدهر مرصع و نه تقوز پارچهٔ نفيس ونه اسپ و يك فيل ومادهٔ فيل با حوضهٔ نقره و از خزانهٔ والا نه با لشکر ظفر اثربود بموجب امر اقدس پنجاه هزار روپيه براي او فرستاد - و امير الامرا نيز هفت اسپ و هفت تقوز پارچه ارسال نمود - و بعد از تقديم لوازم مهمانداري قباد پسر اسد خان کابلي را همراه او ساخته روانهٔ درگاه معلي گردانيدند - و چون اين ماجري از عرايض بادشاهزادهٔ والا گوهر و اميرالامرا بعرض حجاب بارگاه گردون اشتباه رسيد - و نيز در يافته آمد که خسرو از هندو کوه عبور نموده بياوري بخت بهزاران آرزومندي مرحله پيماي قبلهٔ مرادات ورهٔ گراي وجههٔ حاجات است -

چاردهم [جمادي الاولى] مرحمت خان را بمهمانداري و آوردن او بدرگاه عالم پناه - و تعليم آداب ملازمت و تلقين لوازم خدمت - و تبيين مراسم معيشت - رخصت فرمودند - و بخسرو فرمان عنايت عنوان و چهار اسپ مسرج ازان ميان يکى عربي با زين طلا و بيست تقوز پارچه از نوادر اقمشهٔ هندوستان و يک پالکي و چهار توالي با چوبهاي نقره و غلافهاي مخمل براى سواري عورات چه بعرض مقدس رسيده بود که مرکبي جز اسپ

و بهتر ندارند - و دو دست پیشخانهٔ مخمل مصحوب او ارسال نمودند - مرحمت خان در موضع گلبهار باو رسیده مثال عنایت تمثال با آنچه از پیشگاه نوازش باو ارسال یافته بود رسانید - او در برابراین عواطف جلیه و عنایات سنیه بکمال انکسار و استکانت تسلیمات بجا آورد - و از دید این مراحم علیه خاطر از تفرقه وا پرداخت - و چون بحوالی کابل رسید مرحمت خان او را در قریهٔ پای منار فرود آورده بدولت تقبیل عتبهٔ سپهر مرتبه فایز گشت - و روز دیگر بیست و پنجم ماه مذکور رفته او را بجلکاری ماهر و آورد - پایان آن روز که ساعت ادراک سعادت جاودانی و دولت دوجهانی او بود بحکم والا مدار المهامي علامي سعدالله خان و صدرالصدور سید جلال تا آن سر خیابان پذیره شده بآستان خواقین پناه آوردند - و در خوابگاه مقدس دولتخانهٔ میمنت آشیانهٔ کابل که دران مجلس فردوسي ترتیب یافته بود بشرف ملازمت پادشاه سلیمانی جاه رسانیدند - او اداب ملازمت از کورنش و تسلیمات و پابوس بجاآورد - خدیو قدردان دست حق پرست را برسرش گذاشته چون گویم سرش را بآسمان برداشته باقسام عواطف پادشاهانه دل غم دیده و خاطر محنت رسیدهٔ او را تسلیه فرمودند - و چون مجلس خاص بود نه عام حکم شد که بنشیند - و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزي بتکلف و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع باپهولکتاره و شمشیر مرصع و سپربند و بارمرصع و منصب شش هزاري دو هزار سوار و فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره وجل مخمل زر بفت مادهٔ فیل با حوضهٔ نقره و انعام پنجاه هزار روپیهٔ نقد

کامیاب گردانیدند - و بحکم والا در منزل خاندوران بهادر نصرت جنگ که با فروش و اوانیء سیمین و دیگر اشیا آرایش داده برای او آماده ساخته بودند فرود آوردند - آنچه تا ادراک دولت ملازمت سراسر میمنت باو مرحمت شد یک لک روپیه نقد بود و همین قدر جنس از ادوات و آلات مذکوره و اسپ و فیل و اقمشه و جزآن - او دومین پسر نذر محمد خان است از ابناء ششگانهٔ او که بالفعل زنده اند - برنائي است بلند بالا ضعیف بنیه گندم گون کوسج سی و سه ساله مدمن افیون و دیگر مخدرات *

کشایش قلعهٔ کهمرد و حصار غوری بتائید ربانی وتیسیر اسمانی که همواره دستیار این دولت اقبال مال است و پیشکار این سلطنت ابد اتصال

هزاران سپاس والا اساس ایزد کارساز را که ازان باز که بجلوس سعادت مانوس جهان را فروغ تازه و جهانیان را فراغ بي اندازه روی نموده - مبارزان نبرد آزما و کنداوران پیکار گرا بهر جانبي که روی توجه نهاده اند بهروزي در استقبال است و فیروزي در دنبال فتح کهمرد و غوری و قندز و کشایش بلخ بامضافات و بلوکات در کمتر فرصتی و مختصر مدتي چنانچه نگارش مي یابد شاهد صدق این مقال است - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاهزادهٔ والا تبار مراد بخش و امیر الامرا بر وفق حکم مقدس قلیچ خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوی را با فوج برانغار و طرح

دست چپ و التمش چنانچه گزارش یافت از چاریکاران براه آب‌دره بتسخیر کهمرد و غوری رخصت دادند - بجهت ضیق سبل و صعوبت طرق از همانجا خلیل الله خان و میرزا نوذر با همرهان یک منزل پیش افتادند - و قلیچ خان و دیگران متعاقب راهی گشتند - و خان مذکور از چاریکاران کوچ بر کوچ منازل توتم درهٔ و سوختهٔ چنار و سرخ گنبذ نوردیدهٔ بغور بند رسید - و ازانجا بدوآبه و ازان بدو کوچ آنطرف کتل شِبَر که دشوار گذار است شتافت و ازان بضحاک کوچ نمود - و چون راهی که از شبر بضحاک میان درهٔ میرود دو تنگی سخت دارد که نخستین به بللی و دومین به تنگی عراق مشهور است و از تنگی ثاني آب تند میگذرد - و راهی دیگر که جانب چپ راهٔ درهٔ واقع شدهٔ اگرچه کتل دارد و بعید است چنانچه بدو کوچ بضحاک میروند اما تنگي ندارد - و شتر بآساني میگذرد - اردو را براهٔ کتل روانه ساخت - و خود با جمعي از همرهان و سپاهٔ جریدهٔ از راهٔ تنگي بضحاک رفت - و پس از آمدن اردو از ضحاک بیامیان و ازان بآق رباط رسیدهٔ نهم جمادی الاولی از کتل گنبذک که سرحد صوبهٔ کابل و ولایت کهمرد است عبرهٔ نمود - پس از عبور از گزارش لختي بارزگانان که از بلخ مي آمدند دریافت که اوزبکان هنوز از رسیدن عسکر نصرت پیکر آگهي ندارند - بنابران خلیل بیگ را با احدیان و تفنگچیان که دران فوج بودند و گروهي دیگر فرستاد که بسرعت هرچه تمامتر شباشب از راهٔ کتل دندان شکن بکهمرد رسیدهٔ اگر دست دهد حصار را از اوزبکان ادبار سرشت بدست آرد

و خود با میرزا نوذر بسراي سوخته چنار شتافت - و چون یک گروهي سوخته چنار در سر زمین متعلق بالوس سیقان در راه است که یکی از کتل دندان شکن گذشته بکهمرد میرسد - و دیگری که مسلک کاروان است بباجگاه و ازانجا ببلخ می پیوندد - اُردو و زواید سپاه را بطریق باجگاه روانه نموده خود با جوقي براه کتل دندان شکن که بضیق ممر و ملسائي احجار دشوار گذار یکن یکن پیاده و سوار بصعوبت تمام آنرا تواند نوردید راهي گشت - بامداد روز یکشنبه عاشر جمادي الاولی مطابق سیوم تیر خلیل بیگ با فوج همراه بکتل مذکور بر آمد - حراس قلعه را از وصول مجاهدان نصرت طراز پای ثبات از دست رفت - و ببهانهٔ گرفتن مضایق کتل بر دلاوران نبرد آرا از خوجم شکور خویش ترديعلي قطغان که سر کردهٔ حارسان حصار بود دستوري خواسته بر آمدند - و از هر جانبي بدر رفتند - و با خوجم شکور معدودي ماندند - مبارزان قلعه کشا از کتل پائین آمده مانند برق و باد بدروازهٔ حصار رسیدند - و از عدم آگهي بر کمیت قلعه نشینان باستعمال آلت قلعه کشائي پرداختند - حصن گزینان لختی ثبات ورزیده تفنگی چند سر دادند - یک سوار و یک اسپ از همرهان خلیل بیگ کشته شد - و چندي مجروح گردیدند - آخر کار از درون حصار فریاد بر آمد که اگر امان دهید و جان بخشي نمائید قلعه را مي سپاریم - خلیل بیگ تسلیهٔ زینهار پژوهان نمود - و بحسب تقدیر هنگام الفتاح در قلعه تفنگی زیر بغل خوجم شکور رسید و اورا باهمرهان نزد خلیل بیگ آوردند - خلیل بیگ قلعه را بتصرف در آورده حقیقت غلبه

و استیلاي بهادران ظفر انتما بخلیل الله خان نگاشت - او اینمعني بدرگاه خواقین پناه معروض داشته دوازدهم جمادي الاولی بکهمرد شتافت - و قلیچ خان که از راه باجگاه بموضع سیادان رسیده اردو و لشکر درانجا گذاشته جریده بکهمرد راهي گشته بود - بخلیل الله خان پیوست - و چون خبر تسخیر کهمرد بمسامع جلال رسید خلیل بیگ بخدمت قلعه داري کهمرد وضبط احشام آن نواحي و هزارجاتي که پیشتر به یلنگتوش متعلق بود سر افراز گردید - و قلیچ خان و خلیل الله خان دو روز در کهمرد بوده و از قلعه خاطر فراهم ساخته خلیل بیگ را با ناگزیر قلعه داري از تفنگچي و سرب و باروت و بان و غله در کهمرد گذاشتند - و چهاردهم ازانجا بغوري روانه گشتند - و ازان رو که دربن راه نیز مضایق و مراقيء عسیر العبور بود بموضع سیادان آمده خلیل الله خان با میرزا نوذر و و راجه پهاڑ سنگه و لهراسپ خان و سایر همرهان بطریق راه کهمرد یک منزل از قلیچ خان پیش افتاد - و از سیادان راهي شده بدو کوچ از کتل سمتو که بلندی آن قریب سه کروه است گذشت - و ازانجا در دو روز بساحل آب غوري که بسرخاب اشتهار دارد و دوازده کروهي غوري است - رسیده غضنفرولد الله و ردیخان را با احدیان و برق اندازان و مراد قلي سلطان ککهر با سایر ککهران بطریق منغلاي پیشتر فرستاد - قرین آن قلیچ خان که بفاصلهٔ سه کروه از عقب مي آمد نیز راجه دیبي سنگه و اهتمام خان و خنجر خان را بر سبیل تعجیل بغوری روانه گردانید - روز دیگر چهار شنبه بیستم ماه مذکور چون

غضنفر با رفقا بغوری نزدیک رسید - حارس حصن غوري قباد میرآخور که بر وصول عسکر فیروزي آگهي نداشت این جماعه را فوج هزارجات که مکررا به نهب و غارت اطراف غوري پرداخته بودند انگاشته با سه صد سوار از قلعه برآمد - دلاوران لشکر منصور یک کروهي قلعه اورا دیده تاختند - و بکمتر آویز و ستیز رو بگریز ساختند - اگرچه اوزبکیه درانثناء گریز دوسه کروه برگشته بر مبارزان ظفرآئین تیرباران کردند - اما ازانجا که نصرت و فیروزي طلیعهٔ افواج جهانکشا است و فتح و اقبال مقدمهٔ جنود ظفر انتما رهائي خود از چنگ هزبران بیشهٔ هیجا جز در فرار ندیده بحصار درآمدند دلیران عرصهٔ کارزار پاشنه کوب در رسیدند - و پیاده شده بردروازهٔ قلعه ریختند - و با آنکه آتش پیکار بریزش تیر و تفنگ هردو جانب زبانه بر کشیده بود - شیران خون خوار بپای مردي جلادت و دستیاري شهامت دروازه را شکسته بحصار درشدند - قباد و انصار او بقدم فرار خود را بارک رسانیدند - و چون جنگ آوران نصرت مند بعد از گرفتن حصار بیرون بدروازهٔ ارک آمده تختهاي آنرا به تیشه و تبرزین منثلم گردانیدند - قباد بحویلي که درون قلعهٔ ارک داشت پناه برد - دلاوران فیروزي نشان پس از درآمدن بارک بکشایش دروازهٔ حویلي مقید گشتند - قباد که با او همگي قریب پانصدکس مانده بود از دید جلادت و شجاعت بباس و یاس افتاده ناچار امان خواست - وبا همرهان بندهاي پادشاهي را دریافت - غضنفر اورا پیش خلیل الله خان که نزدیک رسیده بود برد - دریغولا قلیج خان نیز نصف النهار آمده درچارباغ غوري که

متصل حصار است فرود آمد - و مشاهیر غوري كه بيشتر چغتا بودند سر بربقهٔ اطاعت در اوردند - قليچ خان و خليل الله خان حقيقت بر كشادن اين قلعه نيز بدرگاه گردون جاه معروض داشته بسرانجام ناگزير قلعه پرداختند - و بفرمان والا نظم غوري و حراست قلعهٔ آن باهتمام خان مفوض ساختند - و قباد را اميدوار عنايت پادشاهي گردانيده با چهار پسر و ساير اهل و عيال و ديگر همرهان مصحوب ابراهيم حسين تركمان روانهٔ آستان معلی نموده بيست و پنجم از غوری براه ايبک بملازمت اختر برج دولت راهي گشتند - و از پيشگاه عواطف خاقاني منصب خليل الله خان باضافهٔ پانصد سوار سه هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر شد ٭

تسخير پذيرفتن قندز و بلخ باقبال جهانگشای خاقان ممالک ستان و فرار نمودن نذر محمد خان

چون پادشاهزادهٔ عالي نسب مراد بخش هفتم جمادی الولی با افواج قاهره از كتل طول گذشته روز ديگر جلكاي سراب معسكر فيروزي گردانيد - و يک روز برای رسيدن و دريافتن خسرو درانجا مقام نموده اورا بدرگاه معلی روانه ساخت چنانچه نگاشته آمد - دهم ماه مزبور موافق سيوم تير ماه باميرالامرا از جلكای سراب نهضت نموده بقندز رو نهاد - ودر سه روز از قريهٔ تاجيكان وده ميرزايان وده خواجهٔ اوليا گذشته بنارين رسيد - چهاردهم ماه مذكور مطابق هفتم تير در نارين مقام شد - و چون بر گريختن المانان از قندز چنانچه نگارش خواهد پذيرفت آگهی يافته بود بصواب ديد اميرالامرا

اصالت خان را با نوج او دستوری داد که پیشتر راهي گشته بقندز درآید - و خود با سایر لشکر پانزدهم جمادی الاولی از فارین به نیلبر آمد - روز دیگر - در دهٔ خواجه لقمان منزل شد - هفدهم [جمادی الاولی] بشورابه که نه کروهی قندز است رسیده روز دو شنبه هژدهم مطابق یازدهم تیر ماه ظاهر قندز را محط اعلام نصرت اتسام گردانید - و فضای آن بلده که از فزونیِ ضیم و اعتساف اوزبکان ظلم آئین و المانان بي دین برسکان جور دیده ستم رسیده تنگتر از دل مور و تیره تر از دیدهٔ کور گشته بود بمیامن ورود عساکر جهانکشا و ماهچهٔ اعلام عالم آرا منفسح و منور گردید - و دود دل مظلومان که در هر طرف تتق بسته بود و آتش سینهٔ مهمومان که در هر کنار مشتعل گشته بابیاریِ سحاب هیجا یعني غبار عساکرنصرت پیرا تسکین یافت - و ارباب ظلم و فساد و اصحاب بغی و عناد باصغاء اوای لشکر فیروزی آوارهٔ دشت ادبار گشتند - شرح این مقال آنکه چون خسرو دریافت که شاه محمد قطغان و دیگر فتنه گران با گروه المانان از دریای آمویه گذشته بارادهٔ تاراج قندز روانه شده اند - ازانجا بیرون آمده بآستان معلی که ملجاء خواقین روزگار است راهي گردید - و شاه محمد و سایر مقهوران بقندز رسیده دست جور و طغیان به نهب و غارت کشادند - و بسفک دماء بسیاری از رعایا و دیگر بي گناهان آن مکان پرداخته عیال و اطفال ایشان را ماسور گردانیدند - و از امتعه و اموال هرچه ظاهر بود غارت نموده مخبیات را با اقسام تعذیب و

و تنکیل بدست آوردند - و مسجد جامع و منازل درون قلعه
را سوختند تا چهاردهم جمادي الاولی نایرهٔ فساد و آتش بیداد
بر افروختند - پس ازان که آوازهٔ ورود افواج قاهره بگوش این
سفاکان بي باک رسید راه فرار سپرده از دریاي قندز گذشتند -
و بسمت آمنانهٔ امام متفرق گشتند - و بتائیدات اقبال عدومال
هزاران نفوس چه از بقیة القتل ستمگران ظلم اندیش که در زیر
زمینهاي شهر و درخت زار انحاء آن متواری گشته بودند و چه از
مکنهٔ مضافات قندز که بدرهای کوهسار درشده از خوف و خشیت
مانند بید بر خود می لرزیدند - از چنگ نکال آن گروه پرورزر
و وبال رهائي یافتند - و ازان رو که بفزونی قتل و غارت المانان
فتنه آئین در شهر و ولایت قندز جمعي کثیر از یتامي و ارامل
و دیگر جور کشیدگان بنهجي متشتت الاحوال گشته بودند که از
فقدان قوت یومی حبهٔ غله راحبة القلب مي پنداشتند - پادشاهزادهٔ
والا تبار و علي مردان خان امیر الامرا بفرمان اعلی لازال عالیا
مبلغ بیست و پنج هزار روپیه که یک لک خانی رایج ماوراء النهر
است از خزانهٔ عامره که با افواج قاهره بود بمردم دیانت دار
امانت گزار سپردند - تا در خور استحقاق قسمت نمایند - و راجه
راجروپ را با سید اسدالله و برادران او و گروهي از برق اندازان
بجهت صیانت قندز گذاشته و دو لک روپیه براي سرانجام ناگزیر
قلعه براجه حواله نموده بیست و یکم جمادی الاولی با لشکر ظفر
طراز به بلخ راهی گشتند - دریں تاریخ نامهٔ که اعلی حضرت
از روي قدرداني و مهرباني از کابل به نذر محمد خان نگاشته

نزد بادشاه زادهٔ جهانیان ارسال داشته بودند در قندز بآن والا تبار رسید - مخفي نماند که هرچند نذر محمد خان که درنخستین سال جلوس عالم آرا بارادهاي بيجا و اندیشهاي ناسزا که مورث بدنامی و ناکامی او بود بکابل آمده مصدر شؤون ناپسندیده گردید - از افعال نامرضیهٔ خود پشیمان گشته باظهار اعذار و ارسال سفرا و استغفار مي خواست که مبانیِ مودت و موالات را استحکام دهد - لیکن در برخی امور که سبب رضامندیِ خاطر اقدس بود تغافل می ورزید - چنانچه در دوازدهم سال جلوس مقدس که دارالملک کابل محط موکب اقبال بود اعلیٰ حضرت مصحوب منصور حاجي که نذر محمد خان اورا بعنوان سفارت فرستاده بود پیام نمودند که چون وقاص حاجي بآستان معلیٰ پناه آورده درزمرهٔ بندگان بارگاه عظمت و جهاباني منخرط گشته است - عیال اورا بفرستند - ازانجا که از خرد دور بین بي بهره بود توفیق فرستادن نیافت بل کار بران گرفتاران چنگ بیداد چنان دشوار ساخت که زن وقاص حاجي از فرط غیرت خود را و دختر را بزهر هلاك گردانید - و حاجي از شنفتن این واقعهٔ مرگ انگیز بیمار گردید - و بهمان بیماری رخت هستی بر بست - و پس از استماع این ماجرای جور انتما بر زبان اقدس رفت که اگر آن نا مهربان اندک نصیبه از مردمی داشتی در فرستادن آنها مضایقه ننمودی - چنانچه شاه عباس که از مراتب مروت آگاه بود چون حضرت جنت مکاني بموجب التماس میر میران یزدي که اولاً پدرش میر خلیل‌الله بسعادت آستان بوس آن

حضرت رسیده بود و او پس از چندی پسران خود اصالت خان
و خلیل الله خان را که درآن ایام خردسال بودند در ایران گذاشته
و از شاه عباس گریخته بهندوستان بهشت نشان آمد درباب
فرستادن پسران او مصحوب خان عالم هنگام روان شدنش بسفارت
ایران پیغام دادند - بي چین پیشاني آنهارا با خان مزبور فرستاد
باوجود چنین دواعی انحراف از وفور فتوت مرکوز خاطر ملکوت
ناظر بود که اگر درینولا نذر محمد خان بعروهٔ وثقای این دولت
آسمان صولت اعتصام نماید - بلخ را باو باز گذارند - و گران
لشکری با سردار نامدار در بدخشان نگاهدارند - تا دست تطاول
نوکران نفاق کیش غدر اندیش و المانان ظلم نشان را که از فزونی
بأس آن کین توزان جور پژوه جان و مال خود را در معرض تلف
دانسته از یورت خود نیارستی بر آمد - ازو و از سایر اهل اسلام آن
دیار که دستخوش ستم و تعدی بودند چنانچه گذارش یافت
باز دارند - ونیز اگر قصد انتزاع سمرقند و بخارا و انتصار از پسر
و اوزبکیهٔ ماوراء النهر نماید بخزانه و لشکر و دیگر اسباب استیلا
مستظهر گردانند - وزیاده بر آنچه درمکیال خیال و مقیاس قیاس
او گنجد از اصناف اعطاف بروی کار آرند - و چون از صلاح پسیچي
و سداد سگالي بر پیشگاه ضمیر حق پذیر پرتو افگنده بود که خان
بفزونی ارتکاب مفترات عقل و مغیرات دماغ مغلوب واهمه
گشته است - پس از نزول اعلام جهانکشا بدار الملک کابل بعلامي
سعد الله خان حکم اقدس شد که گرامي نامهٔ عاطفت آمود که
نسخهٔ برء الساعهٔ امراض سودا است بر نگارد تا خاطر پراگنده و دل

غم آگندهٔ اورا از وسوسهای بی‌حاصل واندیشهای لاطایل واپرداخته با فضائل پادشاهانه که دور و نزدیک را در گرفته است مطمئن گردانه و پس از تحریر نامه که نقلش درین نگارین نامه مثبت گشت از تنگیِ وقت بارسال سفیر معتمد توجه نفرموده آنرا بر سبیل تعجیل نزد پادشاهزادهٔ عالي نسب والا تبار فرستادند که باستصواب امیر الامرا مصحوب یکی از بندهای پادشاهي که سزاوار این کار باشد از عسکر فیروزي ببلخ نزد نذر محمد خان روانه سازد ٭

نقل نامه

تا سحاب قلم از فیض جویبار عنایت ازلی بابراز مطالب و اظهار مارب مترشح است - و لوح قرطاس به نگار مقدمات محبت بار وکلمات صداقت آثار متوشح - ذات فرخنده صفات سلالهٔ خوانین باند مکان - علالهٔ خواقین رفیع الشان - نقاوهٔ خاندان دولت - عضادهٔ دودمان شوکت - قرهٔ باصرهٔ عظمت - غرهٔ ناصیهٔ حشمت بدر سمای رفعت - شمس فلک عزت - مورد الطاف یزدان - ثمرهٔ شجرهٔ گلشن چنگیزخان نذر محمد خان - دامت ایلم سلامته و عزته - از ناشایست زمان محفوظ - و ازبایست دوران محظوظ باد - رقیمة الوداد و صحیفة الاتحاد که مصحوب نذربي ارسال یافته بود در حینی که دار السلطنهٔ لاهور از پرتو ماهچهٔ رایات ظفرآیات فروغ تازه داشت - رسید - و بر مضمون خاطر مشحون آن آگهي پدید آمد - اما از مطلب خالی بود - زیرا که خبر از کیفیت جریان حال خجستهٔ

حال واقعي نمي داد - بفرستادن نامه و نانوشتن حقايق و اوضاع و اطوار آن ديار و بی راه شتابی فرقهٔ ناسپاس حق نشناس يگانگي و بيگانگی فراهم آمده بود - چه بنای اولين بر اتفاق است و اساس دو يمين بر عدم وفاق - و حال آنکه امروز وقت مصادقت است نه هنگام مجانبت - بهر کيف چون محقق شد که فرقهٔ طاغيه و نيهٔ خاطيه از باز پرس روز جزا و سطوت دهر گير سخت گير نمي الكبريا اغماض که شيمهٔ قديمهٔ ايشان است نموده - و از حقوق ولی نعمت خويش چشم پوشيده - سر بعصيان بر آورده اند و نسبت بآن جناب از بي راه روي بمسلک بي ادبي شتافته مصدر اداهای ناهنجار وبي اعتداليهای دور از کار شده - و کار بر ولي نعمت خود بمرتبهٔ تنگ ساخته اند که جز قلعهٔ بلخ مملکتي در تصرف نمانده - و ضعفای آن اماکن و غربای آن مساکن پا مال حوادث و دستخوش وقايع گرديده - و عرض و ناموس آنها بباد فتنه رفته - و امن و امان بالكل منعدم گشته - و کار بجائي رسيده که از سادات که اهل بيت نبوت و قرة العين رسالت اند و بجزيت نبی بطحا و عصبيت بتول زهرا متصف - و محبت ايشان اجر تبليغ اوامر و نواهي - و مزد ابلاغ احکام الهي است - جمعي کثير و جمي غفير بقتل رسيده - تا بديگران چه رسد - بنابران چه باقتضاي مروت و خلت جانبين - و نفوت و انعدام شائبهٔ مغايرت فيمابين - و چه بمقتضای حميت دينی - و رعايت ملت مبين - و ترحم بر حال مسلمين - و چه از راه اداي شكر نعمت قدرت و استقلالي که ايزد بی همال و دادار بي مثال بمحض فضل شامل

و لطف کامل باین نیازمند درگاه خویش کرامت فرموده - و از خواقین روزگار بمزید مکنت و شوکت امتیاز بخشیده - از دار السلطنة لاهور بدار الملک کابل نهضت فرمودیم - چنانچه این بلدهٔ طیبه بیست و دوم ربیع الثانی مطابق هژدهم خرداد ماه مورد اعلام ظفر انجام و مستقر الویهٔ نصرت آیه گشت - و درة التاج سلطنت کبری - خلف الصدق خلافت عظمی - فروغ دودمان حشمت و نامداری - چراغ خاندان شوکت و بختیاری - موید کامکار - مظفر بختیار - منصور نامدار - شاهزاده مراد بخش را با لشکر بی‌کران - و حشر بی پایان - و سامان بسیار - و سرانجام افزون از شمار - که لایق این دولت خدا داد ازل بنیاد است رخصت نمودیم - که به بدخشان در آمده اگر ازین گروه بی راهه رو جمعی را در یابد بسزا و بأسا رساند - وجزای نکوهیده کردار و ناپسندیده اطوار اینان در کنار نهد - والا متوجه پیش شده به تنبیه جماعهٔ فساد کیش و تادیب طبقهٔ تباه اندیش چه از المانان بلخ و بدخشان - و چه از گروه کافر نعمتان - که بر مهین پور آن سلالهٔ دودمان چنگیزی فراهم آمده - و تیشه برپای خود زده - غارتگر دین و ملت خود گشته اند بپردازد - و هرگونه امدادی که آن در درج دولت خواهش کند بانجام آن کماینبغی قیام نماید - آن اختر برج کامکاری وداد را در مرتبهٔ قصوی - و اتحاد را در درجهٔ علیا - تصور نموده بی حجابانه بارجاع مطلب هنگامه آرای یکجهتی - و باطلاع بر مآرب رونق افزای یکرنگی - گردند - که پادشاهزادهٔ کامگار بهر نحو که در امداد اشاره رود بموجب حکم اقدس و ارشاد مقدس کار

گزار است - هرگاه سلالهٔ دودمان مجد و علا - نقاوهٔ خاندان عز و اعتلا ثمرهٔ شجرهٔ بختیاری - شجرهٔ ثمرهٔ کامکاری - خسرو گرامي خلف آن در درج دولت - شایستهٔ فرزند آن کوکب مستنیر معلی بمالت - بمقتضای مآل سگالي و عاقبت اندیشي بر یکتادلي که نیمابین است اعتماد نماید - و از پیشگاه حقیقت انواع رافت و اصناف عطوفت جلوهٔ ظهوردهد - دراعانت آن صدر نشین محفل اعتلا که عقل دوربین وخرد صوابگزین دارند و سزاوار تر اند باعتماد چه منشاء این عاطفت و سبب این شفقت اند چون صورت بندد که دقیقهٔ از دقایق رفاقت و صداقت غیر مرعي شود - پیوسته گلشن دوستي و ولا بآبیاری وفا سرسبز و شاداب باد ●

اکنون عنان گلگون خامه بشاه راه وقایع منعطف میگرداند

پادشاهزادهٔ گرامي نژاد مراد بخش و علیمردان خان امیرالامرا که با افواج قاهره بیست و یکم جمادي الاولی از قندز ببلخ راهي گشته بودند روز اول چهار کروهی قندز در آقسرای - و روز دوم سه کروهی آقسراي بر ساحل دریاي قندز که از جانب غوري آمده بجیحون می پیوندد در باغ جیش منزل نمودند - وبیست و سیوم موضع قزقرغان که آن نیز بر ساحل دریای قندز واقع شده و مسافتش به پنج کروه است همه چول و بي آب فرود آمدند ●

بیست و چهارم [جمادی الاولی] بجکدلک که بکنار جیحون نزدیک است و راهش شش و نیم کروه که آب دران نایاب است رسیدند - و چون از جکدلک تا خلم که دوازده کروه است ریگ بومي است بی آب وآباداني بعد از یک و نیم پهر شب ازانجا روانه

شدند - و بیست و پنجم پس از انقضاي یک و نیم پهر روز بخلم آمدند - دواب سپاه چون از کابل تا این منزل بیشتر در کوه و کتل و سنگلاخ و طرق عسیر العبور ره نوردي نموده بود - و در برخی منازل که قصیم و علیق دران نایاب بود خوراک نیافته لختي از زبوني و لاغري سقط گشت - مسافت منازلي که نگاشته شد ومی نگارد بکروه پادشاهي است که هر کروهی پنجهزار ذراع پادشاهی - و هر ذراعي بعرض انگشت شخص مستوي الخلقه چهل و دو انگشت است - از خلم که سه منزلي بلخ است پادشاهزادهٔ جهانیان و امیر الامرا عطوفت نامهٔ خاقان دوران مصحوب اسحق بیگ بخشيِ صوبهٔ کابل به نذر محمد خان ارسال داشتند - وبیست و ششم پنج کروه قطع نموده بقوش رباط که راه آن نیز چول و بي آب است - و آب منزل مذکور با کمال قلت گل آلود بود رسیدند - و لشکریان بشدت تمام گذرانیدند - و چون اسحق بیگ بسرعت هرچه تمامتر ببلخ شتافته نامه را به نذر محمد خان رسانید او باحترام تمام آنرا گرفته مطالعه نمود - و از فرط نشاط بر زبان راند که اکنون بمیامن عواطف علیا از بیم فتنهٔ این جور سگالان نا سپاس حق نشناس رهائي یافته زندگاني تازه اندوختم - تمامي مملکت با رخیص و ثمین ملک الیمین به بندگان عتبهٔ خلافت تعلق دارد - هرگاه پادشاهزادهٔ نصرتمند تشریف آرند قلعه را سپرده روانهٔ کابل میشوم - پس از ادراک دولت حضور دستوري گرفته بحرمین مکرمین راهي خواهم شد - اسحق بیگ تشتت احوال نذر محمد خان و شورش ملک و شوخيِ اوزبکاني که در

اطراف و جوانب او بودند دیده باندیشهٔ آن که مبادا فرصت یافته خان را از هم بگذرانند - و اندرختهای او را غارت نمایند - حقیقت بگرامي خدمت پادشاهزادهٔ عالي نسب نگاشته معروض داشت که بایلغار خود را برسانند *

روز چهار شنبه بیست وهفتم [جمادي‌الاولی] چون آن والا تبار از موضع قوش رباط کوچ نموده بآستانهٔ امام نزدیک رسید چوچک بیگ اوزبک که معتمد و ندیم نذر محمد خان بود خان او را پیش از آمدن اسحق بیگ بملازمت پادشاهزادهٔ والا گهر فرستاده با مهدي خواجه و محمد امین خواجه و شیخ مراد آمده مکتوب نذر محمد خان رسانید - مشتمل بر آنکه مملکت و اموال از ملتزمان آستان خلافت است دو سه روزي مرا فرصت دهید تا بناگزیر سفر حجاز پرداخته از شهر بر آیم - پادشاهزادهٔ جهانیان و امیرالامرا آنرا خدعه پنداشته در آستانهٔ امام که ارادهٔ نزول آن داشتند فرود نیامدند وچون عریضهٔ اسحق بیگ نیز منبی ازانچه نگاشته شد رسید درآن روز یازده کروه نوردیده موضع پلاس پوش را که دو کروهي بلخ است معسکر فیروزي گردانیدند - و اسحق بیگ آمده دیده و شنیدهٔ خود را مفصل معروض داشت - بعد از نماز مغرب بهرام و سبحان قلي پسران نذر محمد خان که خان ایشان را با گروهي از اکابر و اعیان بلخ مثل خواجه عبد الولي شیخ الاسلام و خواجه عبد الوهاب که سابقا رئیس بود و خواجه محمد یوسف برادر زادهٔ هاشم خواجهٔ ده بیدی و قاضي احمد پسر میر مومن و بالتون نیمان پروانچي و یادگار اوبرات دیوان بیگي سبحان قلي برادر باقي بیگ دیوان بیگي نذر

محمد خان باستقبال فرستاده بود بي آنکه دولتخواهان را برآمدن خويش آگاه سازند سر زده داخل معسکر شدند - و متصل دايرهٔ اصالت خان رسيده خواجه عبد الولي و خواجه عبد الوهاب وقاضي را نزد مشار اليه فرستادند - خان مزبور گزارش نمود که چنين آمدن لايق نبود بايستي بيرون معسکر توقف گزيده آگهي داد تا پذيره شده بآئين نيکو نزد پادشاهزادهٔ عالميان آورده مي شد - و اصالت خان بخدمت پادشاهزادهٔ والا تبار رفته حقيقت بر گزارد - چون راه دراز نورديده شده بود و از خيمه هرچه رسيده تمام برپا نشده زماني در طلب ايشان که در منزل اصالت خان نشسته بودند توقف رفت - پس از آماده شدن جا اصالتخان بآوردن مامور گرديد - و اميرالامرا باشارهٔ آن والاگهر تا در ديوانخانه پذيره شد - و پادشاهزادهٔ گرامي نژاد اعزاز نموده بر سوزني که دست راست مسند گسترده شده بود نشانيد - و مراسم مهرباني بجا آورده بجهت اطمينان خاطر نذر محمد خان و فزوني اعتماد او بانفصال بي امهال خديو دوران عنايات و عواطف خاقاني و پايه سنجي و قدر داني حضرت جهانباني مبين ساخته برگزارد - که بخان بگوئيد که از پيشگاه خلافت لشکر اقبال بامداد و اعانت آن والاشان رسيده هر نوع مددي که مطلوب است از قوت بفعل خواهد آمد - و بعد فراغ ازين کلمات خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زين طلا به بهرام و خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زين مطلا به سبحانقلي و بهمرهان خلعتها داده رخصت نمود *

بيست و هشتم [جمادي الاولى] مطابق بيست ويکم تيرماه

روز پنجشنبه پادشاهزادهٔ عالي نسب و امير الامرا و ديگر سران لشکر فيروزي با عساکر اقبال و افيال کوه تمثال در کمال شوکت و عظمت ببلخ راهي گشتند - سکان آن سر زمين که هرگز چندين لشکر گران را بدين گونه آرايش و نمايش نديده بل نشنيده بودند از مشاهدهٔ فيلان سحاب صولت برق سرعت با جلال مخمل زربفت و برگستوانها و پيرايهاے سيمين و افواج دلاوران زره ور نبرد گستر با يراقهاي مرصع و طلا و خيول باد حرکت با ستام زرين و سيمين - و انواع نشانهاي زر نگار و وفور پيادهاي تفنگچي و باندار و بسياري کوس و علم و انبوهيء خيل و حشم بشگفت در ماندند - و پادشاه زادهٔ گرامی نژاد رستم خان را با محمد قاسم مير آتش و مردم توپخانه تعين نمود که بقلعهٔ بلخ در شده و بضبط مداخل و مخارج و حراست زير دستان پرداخته شهر را بتصرف در آورند - و آواي کورکهٔ معدلت و نواي ناي دولت خاقان جهان پرور و پادشاه عدالت گستر دران بلده که دستخوش جور و طغيان اوزبکان گشته بلندي‌گرا سازند - و خود بجائکاهی چار طاق که پيش دروازهٔ شتر خوار حصار واقع است نزول نموده حکم فرمود - که افواج قاهره بآئينی که در سواري مقرر بود هر کدام بمحل خود فرود آيد - و ديگر باره اسحق بيگ را نزد نذر محمد خان فرستاد که چون خاطر مشتاق نگران صحبت سامي است هرگاه از شهر بر آيند آگهي دهند تا پذيره شده گرامي ملاقات دريابد - بعد ازان اگر خواهند آن روز بمنزلی که جهت نزول ايشان معين شده باشد همراه رفته صحبت دارد - و روز ديگر ايشان را بمنزل خود تکليف نموده

مراسم ضیافت بتقدیم رساند - و اگر بی تکلفانه همان روز بمنزل ما تشریف آرند روز دیگر مارا مهمان خود سازند - اگرچه در ظاهر از هر دو جانب سواي آنچه نگاشته آمد مذکور نشد - اما برخی نزدیکان نذر محمد خان بعد از احراز سعادت آستان بوس درمحفل معلی برگزاردند - که چون اسحق بیگ نوبت دیگر بخان پیام رسانید در اثناء مجلس متغیر گشته از فرط انقباض خاطر بطعامی که فرموده بود حضار محفل را مشغول داشته خود بخوردن آن نپرداخت - و مردم او هر چند دور تر بودند و آنچه بر می گزارد اصغانمی نمودند - لیکن از دگرگونی احوال او در یافتند که غالبا از کبر سن متوقع بود که پادشاهزادهٔ والا تبار بمجرد رسیدن یکسر بمنزل او رفته همان روز مهمان میشدند - و ازانرو که این معنی بفعل نیامد چه بودن خان در بلخ بدین آئین معلوم دولتخواهان نبود - و حکمی از پیشگاه خلافت حاصل نکرده بودند - و چندین رفتن را در شهر تازه فتح شده از حزم و احتیاط دور دیدند - خان آزرده خاطر گردید - بهر حال چون هنگام زوال دولت و زمان انتقال حکومت او رسیده بود سر رشتهٔ عاقبت بینی و صواب گزینی از دست واهشته دل نهاد فرار گشت - و عارگذاشتن زن و فرزند برخود پسندیده از سرزنش و نکوهش جهانیان نیندیشید - و خود را مصداق مضمون این منظوم * شعر *

ببین آن بی حمیت را که هرگز * نخواهد دید روی نیک بختي
تن آساني گزیند خویشتن را * زن و فرزند بگذارد بسختي

که بمان مثل مشهور و سمر مذکور زبان زد روزگار است گردانید - و

تا بر مکنون ضمیر او آگهی نیابند رفتن خود بباغ مراد برای تهیهٔ مواد ضیافت پادشاهزادهٔ والا دودمان شهرت داده پیشتر خیمه بدانجا روانه ساخت - و مرصع کمری که دران لعلی چند اندوختهٔ خویش نصب نموده بود از کمال دل بستگی بر کمر بسته بالای آن زره و بر روی زره جامه پوشیده و برخی دیگر اشیای نقد از اشرفي و طلا و جنس از قسم لعل و غیره نیز همراه گرفته با دو پسر خود سبحان قلي و قتلق محمد و چندي از اوزبکان و غلامان بوقت ظهر رو بباغ مراد نهاده ازانجا راه فرار پیش گرفت - و چون حصار شهر بلخ بس وسیع است و پنج و نیم کروه دور آن - و رستم خان و محمد قاسم میر آتش که بجهت محافظت بقلعه در آمده بودند دروازهاي هشتگانهٔ آنرا چنانچه باید ضبط نکرده بودند - و مردم بحراست بعض ابواب نگاهداشته - و برای محافظت برخی ذرهٔی فرستادن بودند - و سواری خان در حالت امن و رفاهیت از دیگران امتیاز نداشت - تا باین هنگام که هنگامهٔ هرج و مرج گرم بود و او دل نهاد فرار گشته چه رسد - دولتخواهان درون و بیرون بر گریختنش آگاه نگشتند - تا آنکه بعد از نماز پیشین مقصود بیگ علي دانشمندی بر کیفیت حال مطلع گشته این ماجری بامیر الامرا رسانید - و امیر الامرا بخدمت پادشاهزادهٔ جهانیان رسیده حقیقت معروض داشت - ازانجا که تنظیم و تنسیق بلخ چنانچه باید نشده بود - و درون و بیرون آن از اوزبکیه و دیگر فتنه سگالان خالی نگشته پادشاهزادهٔ والا تبار رفتن خود را با امیر الامرا و تمامي لشکر بتعاقب مصلحت ندیده - بهادر خان و اصالت خان را با گروهی

که همراه ایشان مقرر بودند به استعجال تمام روانه گردانید - و راجه بیتهلداس را با سایر راجپوتان از جملهٔ فوج هراول پیش خود نگاهداشت - و مهیس داس و روپ سنگه و رام سنگه راتهوران و جوقی دیگر از راجپوتان بفزونی کار پژوهي و پیکار طلبي بی رخصت همراه این فوج راهي گشتند - و چون پادشاهزادهٔ عالي نصب و امیر الامرا از جهت اشتغال بتعیین لشکر بقصد تعاقب فرصت گرد آوردن اموال نذر محمد خان نداشتند و رستم خان و محمد قاسم میرآتش که درون قلعه بودند ازانرو که تا فرستادن خبر بپادشاهزاده و رسیدن جواب روز آخر شده بود - از بیم آنکه مبادا ضبط از قرار واقع بفعل نیاید و موجب باز خواست گردد بآن مقید نشدند - لختی اموالش بتاراج اوزبکان فرصت جو و سکنهٔ شهر رفت - روز دیگر پادشاهزادهٔ والا تبار و امیر الامرا خلیل الله خان را که همان روز از غوري آمده بود با ملتفت خان و شیخ موسی گیلاني و محمد مقیم و قاضي نظاما کریرودي برای گرد آوری اموال او فرستادند - دوازده لک روپیه ازمرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و جزآن و قریب دو هزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده بضبط در آمد - او از فزونیٔ امساک و دناءت - و فراوانیٔ تنگي و خست - و فرط آز و شره - و کثرت حرص و لوم و بي بهرگي از داد و دهش که لازمهٔ سلطنت است - و اخذ هرچه هرجا بهر روش یافت - چندان اندوخته بود که هیچ یکي از نیاکان و اسلافش را میسر نگشته - اگرچه قدر فراهم آوردهٔ او از قرار واقع معلوم نشده - چه اکثر مدخرات را خود در

صناديق مي نهاد و تفصيل عدد و وزن آن بر قرطاسی بخط خود نوشته درانجا مي گذاشت - تا هيچ يکی از تحويلداران بران آگاه نگردد - و نشود که در دفاتر نگارش يابد - مقاليد آن در صندوقچه کرده کليدش را پيش خود نگاه ميداشت - ليکن آنچه از متصديان مهمات و تحويلداران که امروز بيمن بندگی درگاه والا کام اندوز اند - از روی تخمين ظاهر شده اين ست - که همگی اندوختهاي او از نقد و جنس نزديک به هفتاد لک روپيه بود - ازانجمله افزون از دوازده لک روپيه بسرکار اقدس آمد - و قريب پانزده لک روپيه در بخارا هنگام فرار او از قرشی به بلخ بتاراج رفت - قليلي عبد العزيز خان متصرف گشت - و بيشتری لشکريان و المانان و ديگر غارت گران بردند - چنانچه گزارده شد - از چل و سه لک روپيهٔ باقي پارهٔ وقت اضطرار در مواجب سپاه خود صرف نمود - و اکثری پيش از داخل شدن عساکر قاهره در بلخ به ده پانزده روز اوزبکيه و المانيه و قلماق واروسان بحضور او که در دفع ايشان در مانده بود غارت نمودند - اگر تير و کمان گرفته بمحافظت ابواب حجرهاي خزانه پرداختی يغماچيان پشت آنرا شگافته بردندي - و اگر بعقب رفتي درشکسته گرفتندي - و پادشاهزادهٔ والا گهر و امير الامرا بهرام را که در ارتکاب مغيرات قرينهٔ برادر کلان خود خسرو ارشد اولاد نذر محمد خان است و ازين رهگذر برفتن پدر واقف نگشته - با او همپائی نيارست نمود و عبد الرحمن پسر ديگر خان را با رستم ولد خسرو که هردو در ارک نزد عيال او بودند طلبيده هر سه را بلهراسپ خان و گرشاسپ برادر او حواله نمودند - و مردم معتمد بمحافظت ازواج و بنات

و جواري او مقرر ساخته شكر الله عرب را بكوتوالي شهر و ضبط محلات و اسواق معين گردانيدند - حاصل كل ولايتي كه سابقا به نذر محمد خان تعلق داشت و الحال بتصرف اولياي دولت ابد پيوند درآمده درحين استقلال خان و آباداني ملك و دست كوتهي المانان از نهب و غارت با موافقت سال بجميع وجوه نزديك بيك كرور شاهي كه پيش ازين اهل آن ديار بخاني و تنكه گذارش مي نمودند بود - كه قريب بيست و پنج لك روپيه باشد - ازانجمله قريب شصت لك شاهي كه نزديك پانزده لك روپيه است حاصل بلخ و مضافات آن - و قريب چهل لك شاهي كه نزديك ده لك روپيه است محصول بدخشان - و توابع آن بر تقدير عدم موافقت فصول بيست لك روپيه يا چيزي زياده - و پس ازان كه نذر محمد خان در قرشي غارت زدهٔ اوزبك والمانان گشته ازانجا سراسيمه ببلخ آمد و از استيلاي اين كافر نعمتان قلعه نشين شد - و ياراى بر آمدنش از قلعهٔ بلخ نماند - تا بضبط چه رسد - مملكت از دراز دستي اين كوته انديشان جفا پيشه روبويراني نهاد - و رفته رفته كار بجائي كشيد كه بعد از درآمدن ولايت بتصرف اولياى دولت بلند صولت حاصل آن درنخستين سال بنصف سابق و در دو يمين بربع رسيده و محصول ماوراء النهر كه بامام قلي خان متعلق بود بهمين قدر - هر چند هنگام قسمت ملك حصهٔ برادر بزرگ باعتبار وسعت و حاصل بيش بود اما حاصل بلخ و بدخشان از پرداخت نذر محمد خان و سعي او در تكثير زراعت و توفير عمارت افزون گرديد - و محصول ماوراء النهر از نارسائي و بي پروائي والي آن رو بفزوني

نیارد - بلکه ازانچه بود فی الجمله کم شد - و لله الحمد - که درین دولت خداداد ابد مدت ازل بنیاد بندهائی که بمنصب پنج هزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز اند هر کدام بیست و پنج لک روپیه می یابد - تا بسعد الله خان و علی مردان خان امیرالامرا و دیگر بیش منصبان چه رسد - نوکر علوفه خوار این دو برادر هفت هزار سوار بود - چهار هزار سوار از مهین برادر و سه هزار از کهین - یافت سرامد نوکران ایشان بدین تفصیل بوده - عبد الرحمن دیوان بیگی هشتاد هزار روپیه - یلنگتوش اتالیق هفتاد هزار - اتالیق بخارا همین قدر بل کمتر ازان - اوراز بی پنجاه هزار - بیگ اوغلی چل هزار - یافت دیگر نوکران ایشان قابل ذکر نیست - چون از نگارش حوادث و وقایع بلخ و بدخشان و چگونگی احوال کثیر الاختلال نذر محمد خان تا اواخر ماه جمادی الاولی که خاتمهٔ نوز دهم سال جلوس عالم آرای خاقان گیتی پیرا است خامهٔ حقایق نگار واپرداخت - گزارش تتمهٔ سوانح را که بعد ازین بروی کار آمده به خجسته سال بیستم که بفرخی و فیروزی انجام پذیراد باز گذاشت - ایزد کارساز و دادار بی انباز صیت جهانکشائی و صوت کشور گیری اولیاء این برگزیدهٔ خود را رعب افزای سلاطین روزگار گرداناد *

آغاز میمنت طراز سال دهم از دوم دور جلوس اقدس

ستایش گوناگون و نیایش از شمار افزون دادار جهان پرداز و کریم کارساز را که نهم سال دوم دور جلوس اقبال مانوس بفراوان خجستگی انجام یافت - و روز یکشنبه غرهٔ جمادي الثانیه سنه هزار و پنجاه و شش مطابق بیست وچهارم تیر دهم سال این دور اقبال بفرخندگی آغاز شد *

سیوم این ماه درون شهر بلخ مرکز رایات ظفر گردید - اولیاء دولت قاهره بوقت خجسته و هنگام مسعود در مسجدی که نذر محمد خان خارج دروازهٔ خانهٔ خود بنا نموده است ودران همگی اشراف و اهالي مانند طیب خواجه که پسر حسن خواجه مهدین برادر عبد الرحیم خواجه بن خواجهٔ کلان خواجهٔ جویباري است - و عمهٔ نذر محمد خان خواهر دین محمد خان حلیلهٔ او است - و والد مشار الیه با پسر کلان خود یوسف خواجه درین هنگام در بخارا بوده - و مثل سنگي خواجه ده بیدي و محمد صادق خواجه ده بیدی که هر دو بکبر سن از دیگر خواجگان در عزت و اعتبار امتیاز دارند - و خواجه عبد الغفار ولد صالح خواجه برادر هاشم خواجه ده بیدي - و خواجه عبد الولي معروف بخواجه پارسا که از اولاد خواجه محمد پارسا است - فراهم بودند - قوایم منبر را

بنام سامی و القاب گرامیء پادشاه دین پرور آسمانی پایه گردانیدند - و وجوه دراهم و دنانیر را بفروغ نقوش نام نامیء شهنشاه عدل گستر بر افروخته لختی ازان نقود میمنت آمود بآستان اقبال فرستادند - در همین تاریخ فرخنده محمد محسن و عبد الله بیگ پسران منصور حاجی چغتا قلعه دار ترمذ که سال دوازدهم جلوس مقدس از قبل نذر محمد خان برسم حجابت بکابل آمده از انعام پادشاه منعام دامن امید بر آموده مراجعت نموده بود بملازمت پادشاهزادهٔ والا تبار رسیده عرضه داشت پدر را که منبی از فرمان برداری و خدمت گزاریء اولیاء این دولت بلند صولت بود گذرانیدند - آن والا گهر بارسال خلعت و نشان عطوفت با پسر خرد او و ملازم خود مطمئن و مستمال ساخته قرار داد که تا حارس قلعه ازین طرف برسد او بمحافظت حصار ترمذ که آن روی آب آمویه است بپردازد - و متعاقب ایشان باستصواب امیرالامرا سعادت خان بن ظفر خان بن زین خان گوکلتاش را که از اخلاصمندی و کار پژوهی پذیرای تعهد این خدمت گشت با تابینا ن او و پانصد پیادهٔ تفنگچی از سرکار والا - و میرزا کوهاتی با پانصد سوار و پیادهٔ افغان که همراه او مقرر بودند بحراست آن قلعه راهی ساختند - و منصور حاجی را بمراحم ملکانه امیدوار گردانیده ببلخ طلبید - و چون روز مبارک دو شنبه دوم این ماه مژدهٔ تسخیر بلخ از عرضه داشت علیمردان خان امیر الامرا که مصحوب نجف قلی نوکر خود بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته بود بمسامع بشایر مجامع رسید - خدیو خداشناس و خداوند حق

اساس که برخلاف سلاطین دیگر مواد غفلت و غرور را اسباب آگهی حضور ساخته لحظهٔ از درگاه بی نیاز حقیقی غافل نیستند در برابر این عنایت الهی سجدات شکر بجا آوردند - و باریافتگان بارگاه خلافت مراسم مبارکباد بتقدیم رسانیدند - صدای تهنیت این تائید یزدانی و آوای کوس این تیسیر آسمانی از خاک با فلاک رسیده گوش انفروز ادانی و اقاصی گشت - و بامر معلی گرامی جشن این فتح نامی تا هشت روز آرایش داشت - و درین ایام هشتگانه اسباب عشرت و شادمانی و ابواب کام بخشی و کامرانی آماده و کشاده بود - اولیاء دولت والا و بندگان اخلاص گرا بعنایت خلعتها و اضافهٔ مناصب کامیاب گشتند - سخن پردازان معلی طراز قصاید غرا در گزارش تهنیت و تاریخ بکرامت استماع مسامع جهانداری که هموارهٔ شاه راه بشایر باد رسانیده - بجوایز گرامند دامن امید بر آمودند - از انجمله این تاریخ نصیرای شیرازیست بطریق تعمیه • بیت •

شکر لله کز عنایات خداوند جهان
کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب
پادشاه غازی عادل شهنشاه جهان
آنکه کرد او را جهان از جمله شاهان انتخاب
گشت در تسخیر عالم ثانی صاحب قران
ایزد او را کرد در کشور ستانی کامیاب
در دلش عزم جهانگیری شبی گر بگذرد
گیرد اقبالش جهان را صبح پیش از آفتاب

سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر
گفت باطبعش ز راه تعمیه کلی نکته یاب
والیِ توران برار از ملک توران و انگهی
ثانیِ صاحب‌قران بنشان بجایش کن حساب

روز دوم این بزم خجسته بپادشاهزادهٔ گرامي نژاد خلعت خاصه با نادریِ طلا دوزي مصحوب عمر بیگ گرزبردار و با میرالامرا خلعت خاصه با نادریِ طلا دوزي بدست نجف قلی نوکر او عنایت نموده فرستادند - و نجف قلی بمرحمت خلعت و اسپ و انعام هزار روپیه سر بر افراخت - درین روز میمنت افروز علامي سعد الله خان را باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاري چار هزار سوار نوازش فرمودند - و خسرو محمد بدیع پسر خود را شرف اندوز ملازمت سراسر سعادت گردانید - مظهر الطاف آلهي او را بعنایت خلعت و جیقهٔ مرصع و خنجر مرصع و اسپ با زین مطلا بلند پایگي بخشیدند *

پنجم جمادی الثانیه شمس الدین ولد مختار خان از بلخ آمده تقبیل آستان معلیٰ نمود - و عرضه داشت پادشاهزادهٔ والا تبار با مفتاح قلعهٔ بلخ بنظر خورشید اثر درآورد *

هشتم [جمادي الثانیه] خسرو صد اسپ و دویست مادیان و پانزده استر بطریق پیشکش گذرانید - ازان میان نه اسپ و صد مادیان بشرف پذیرائي رسید - حیات خان را بمنصب دو هزاری هشت صد سوار از اصل و اضافه - و ملا علاء الملک را که از قواعد نجومی استخراج این فتوحات نموده بعرض مقدس رسانیده

بود باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری دویست سوار سربلند گردانیدند - میرزا محمد ارباب سمرقند را بمرحمت خلعت و اسپ و انعام دو هزار روپیه بر نواخته برای تسلیهٔ بعضی رعایا و سکان بلخ بدان جانب رخصت فرمودند - بنغمه پردازان پنجهزار روپیه انعام شد - بعوض بیگ برادر الله دوست کاشغری دو هزار روپیه مرحمت نمودند *

نبرد نمودن بهادر خان و اصالت خان به نذر محمد خان و شکست یافته گریختن او بصوب خراسان

چون نذر محمد خان از بخت خفته و خرد آشفته و دیگر بواعث وحشت و وسواس روی امید از قبلهٔ اقبال و وجههٔ آمال که ملجاء سلاطین جهان است و مجمع خواقین دوران بر تافته قریب دو پهر روز پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی اواخر سال گذشته عار فرار برخود پسندیده از بلخ بر آمد - و سه پهر روز مذکور پادشاهزادهٔ والا تبار و امیر الامرا آگاه گشته بهادر خان و اصالت خان را بهمرهان بتعاقب او روانه گردانیدند - این کار طلبان اخلاص منش بسرعت هرچه تمامتر جریده رو بمقصد نهادند و از شدت گرمی هوا هر روز پهر آخر سوار شده و پی را دیده تا پهر اول روز دیگر بی انفصال راه می نوردیدند - در هر منزل لختی از همرهان او گرفتار می گشتند - سیوم روز از گذارش یکی از غلامان خان که اسیر گشته بود دریافته آمد که تردیعلی

قطغان دیوان بیگی خان مذکور پسران اورازبي و امد بیگ درمان و دیگر نوکران خان و اوزبکاني که در بلخ و نواحیٔ آن بودند و از اصغاء صوت قرب‌وصول عساکر ظفر مآثر خان را گذاشته رفته باحشام آلچین و قطغان و درمان و مینگ و قلماق وغیر ایشان که این روی دریاي آمویه توقف‌داشتند در شبرغان فراهم‌آمده‌اند - و خان‌دوران گروه بي‌شکوه درآمده باتفاق این‌جماعه خواهش‌نبرد دارد - و باین انداز سپاه چیچکتو و میمنه را نیز طلبیده - بهادرخان و اصالت خان صلاح کار درین دیدند که بسرعت تمامتر رسیده جمعیت این جماعهٔ بي حمیت‌را پراگنده سازند - و رده آراسته نگذارند که بخان کومک رسد - و در شبرغان پای قرار استوار کردند - بنابران یک پهر روز مانده سوار شدند - و تا دو ونیم پهر روز دیگر هیچ جا عنان باز نکشیدند - و چون افراس مبارزان جدکار از نوردیدن راه دراز و مصاعد دشوار گذار و منازل ریگ بوم بي آب و ندیدن آسودگی بعد از رسیدن بلخ آن‌روز زیاده بران یارای حرکت نداشتند درموضع غوطي که شش کروهیٔ شبرغان است فرود آمدند - و از گفتاریکي از قراولان اوزبک که هنگام نزدیک رسیدن کتایت اقبال بغوطي گرفتار گشته بود حقیقت لشکر مخالف و خواهش رزم بتازگي دریافته فردای آن دو شنبه دوم جمادی الثانیه بعزم رزم این مخاذیل عنان بدست فیروزی و پا برکاب بهروزی درآورده راهي گشتند - بهادر خان قول شده از راجپوتان مهیس داس راتهور و روپ سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و راو روپ سنگه چندراوت و راجه امرسنگه راجاوت و مهیس داس دیگر که پیشتر با راجه

گجسنگه می بود و راي تلوکچند سیکهاوت و هنکرام سنگه راجاوت و گوبند داس خان دو رانی و بلوي چوهان و چندی دیگر را که بي رخصت پادشاهزاده و امیر الامرا برای اظهار جوهر حماست و حمیت همراهی گزیده بودند - و از سادات سید محمد ولد سید افضل و سید نورالعیان پسر سید سیف خان و سید شهاب بن سید غیرت خان و سید مقبول عالم و غیر ایشان و جمعي از تابینان خویش را با نیک نام عم خود هراول گردانید - و قرار داد که نیک نام با همرهان پیش روی او و راجپوتان در دست راست و سادات در طرف چپ نیک نام صف کشیده می رفته باشند - وحیات ترین و علاول ترین و جمال خان نوحاني و بهار نوحاني و جمعي دیگر رابطرف یمین خویش مقرر گردانید - و اصالت خان نیز درجانب چپ بهادر خان با لختی دیگر از همرهان قول شده راجه جیرام و جگرام ولد هردیرام کچهواهه و عجب سنگه ولد سرسال و چتر بهوج نبیرهٔ لکمدین سین چوهان و چندر بهان نروکه و سید چاون و سید محمد ولد سید غلام محمد مهدي و مقصود بیگ علی داشمندي و نذیر بیگ سلدوز را که در فوج او بودند هراول ساخت - و هر دو سردار افواج را توزک نموده برابر یک دیگر راهي گشتند - و اوزبک و المان که قریب ده هزار کس در شبرغان فراهم آمده بودند پس از آگهی بر رسیدن افواج فیروزی بیشتری از بیم اسیر شدن عیال و بغارت رفتن اموال بپاسبانی پرداخته و عیال و اموال پیش انداخته به اندخود سو راهی گشتند - و کمتری رفاقت خان نموده آمادهٔ پیکار شدند - خان از شنیدن خبر وصول

افواج میرزی بغوطی که هنگام رخصت ده هزار سوار بودند و دریلوقت با هر دو سردار زیاده بر چار هزار نرسیده از شبرغان چار گروه پیش آمده سه فوج ترتیب داد - ازانجمله یک فوج را که اعیان آن محمد بیگ برادر باقی دیوان بیگی و عاشورقلي حاجي و عبد الله سرا و محمد باقی یابو و حاجي بیگ میرزا باشی و دوستم حاجی تُبای و یعقوب چوره باشي تُبای بودند درغول با خود نگاهدشت - و فوج دوم را با تقلق محمد و حاجم دراز اتالیق او وخوشم درمان دیوان بیگی او و شاه محمد بی قرعز و داوجه بی و چندي دیگر برانغار - و فوج سیوم را با سبحان قلی و تردیعلی قطغان و یادگار دیوان بیگي خویش برادر دیگر باقی دیوان بیگی و اسد بیگ درمان که پیشتر قراول بود و باي محمد ایشک آقا باشی و دین محمد فولادچی و غیر ایشان جوانغار ساخت - بعد از رده ارائی مبارزان طرفین همین که بان اندازان و تفنگچیان عسکر منصور یك مرتبه بان و تفنگ سردادند و چندي از فوج غنیم بضرب بان ره گراي نیستی گشتند فوج برانغار و جوانغار از شنیدن این صدای مهیب و آوای غریب که زهرهٔ شیر را آب کند پاي ثبات از دست داده رهگراي فرار که پیشهٔ این گروه بي صبر و قرار است گشتند - نذر محمد خان نیز از دیدن این گریز بي ستیز رو برتافته عنان گردانید - جوقي از خون گرفتگان فوج او که به یکه تازی میان افواج نصرت امتزاج درآمده لختی را مجروح و چندي را مقتول ساختند روي رستگاري ندیده ره سپر نیستي گردیدند - و ازانجمله است ابراهیم بکاول و محمد امین کتابدار که خان بدو

تعلق تمام داشت - و هر دو با خان از بلخ بر آمده بودند - و خان
با پسر خود قتلق محمد و چندي از اوزبکان و غلامان و خدمتگاران
که با او همراهي کردند با فراوان پريشاني بجانب اندخود
شتافت - و ترديعلي قطغان و اسد بيگ درمان و جمعي از
اوزبکان سبحانقلي را باخود گرفته بجانب چارجو و بخارا گريختند
مجاهدان لشکر اقبال تا بنگاه اوزبکان که قريب چار کروه بود رفته
چون دريافتند که مناکيب از هراس جان در هيچ جا عنان باز
کشيده توقف نگزيدند در شبرغان فرود آمدند - که تا رسيدن خبر
منقح نذر محمد خان و اوزبکان بضبط آن حدود پردازند - و همين
که خبر توقف ايشان دريابند باز بسرعت شتافته کار اين بد
خاتمت چند را باختتام رسانند - چون اوزبک و المان اموالي را
که از رعايا و احشام بترکتاز و دست انداز گرد آورده بودند - و
باستماع خبر وصول افواج قاهره آنرا پيش انداخته راهي شده بعد
از هزيمت نيارستند بدر برد - و بدست و پا زدن بسيار عيال
گريزانيده مال بجا باز گذاشتند - همگي آن اموال بدست مبارزان
لشکر منصور افتاد - و حاجي بي برادر اوراز بي و جمعي اوزبکيه
که در چيچکتو و ميمنه بودند خبر هزيمت و فرار نذر محمد خان
شنيده نيز عنان شکيبائي از دست دادند - و بيشتر اندرختهاي
خود را گذاشته بجانب چارجو گريختند - و از برکت عدالت و
ميامن نصفت پادشاه دين پناه بسياري از رعاياي بلخ و بدخشان
و هزار جاتي که درين مدت اسير ستم و کسير جور اين گروه ظلم
پژوه بودند از گرفتاري برستگاري رسيدند *

پوشیده نماند که اگرچه اموالی که اوزبک و المان از رعایا و احشام بنهب و تاراج فراهم آورده بودند غارت زدهٔ لشکر اقبال شد لیکن اگر بهادر خان و اصالت خان بفتح قناعت نکرده با افواج قاهره تعاقب می نمودند همانا هم نذر محمد خان با سبحان قلي و قتلق اسیر مي‌شد - و هم تمامیِ مال و مواشیِ گرد آوردهٔ الغانان غارت گر با همگي عیال و اطفال ایشان بدست مجاهدان لشکر فیروزي مي افتاد - بعد از دو سه روز طاهر بکاول که از قبل نذر محمد خان در چیچکتو و میمنه بود - و خواجه کمال ارباب اندخود و میرم جان میرشکار با گروهي که همراه ار نگاهبانیِ گذر کلیف مینمودند به شبرغان آمده این دو سردار جدکار را دیدند - و از گفتار خواجه کمال محقق شد که نذر محمد خان بعد از رسیدن اند خود قاسم پسر خسرو را که آنجا بود با اتالیق او محمد قلي ولد کلباد بهادر که در خدمت حضرت عرش آشیاني آمده بود و جمعي دیگر با خود برداشته برفقاء پیشین و پسین بي‌توقف و درنگ از اند خود بصوب مرو راهي گشت - بقیهٔ احوال خان در محلش بتفصیل گزارش خواهد یافت - مجملش این است که ازان باز که خان برفاقت جمعی که در لباس دوستي و یکرنگي همه اسباب دشمني و دو روئي سرانجام مینمودند روی امل از عتبهٔ علیا و سدهٔ والا بر تافت - جز نکبت و مذلت دو چار روزگار او نگشت •

• بیت •

چو واژون شود مرد را روز گار • همه آن کند کش نیاید بکار

و چون هشتم جمادي الثانیه حقیقت جدکاري و جانسپاري •

و کیفیت فیروزی اولیاء این دولت بلند صولت از عرضه داشت بهادر خان و اصالت خان بگرامست اصغاء واقفان پیشگاه سریر جهانبانی رسید - بهادر خان بخلعت خاصه و باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و بانعام دو لک روپیهٔ نقد از خزانهٔ بلخ - و اصالت خان بخلعت خاصه باضافهٔ هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار - و مهیش داس راتهور بخلعت و به اضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار - و راجه جیرام بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه - و هرکدام از روپ سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و راو روپسنگه چندراوت و حیات ولد علی خان ترین بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و علاول ترین بخلعت و باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار - و هر یکی از سید محمد ولد سید افضل و مهیس داس نایب راجه گج سنگه بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار - و سید مقبول عالم بخلعت و منصب هزاری چار صد سوار سر افراز گشتند - و عجب سنگه ولد ستر سال و چتر بهوج چوهان و چندر بهان نروکا و منگرام سنگه نبیرهٔ راجه مانسنگه و نیکنام عم بهادر خان و سید چاون و بلوی چوهان و مقصود بیگ علی داشمندی و سید محمد ولد سید غلام محمد مهدی و گوبند داس خاندورانی و عنایت برادر بهادر خان و نذر بیگ صلدوز باضافهٔ منصب سر افتخار بر افراختند - و هم قلعه دار غوری قباد میر آخور که قلیچ خان و

خلیل الله خان بعد از کشایش غوری او را مصحوب ابراهیم حسین ترکمان بدرگاه خلایق پناه روانه ساخته بودند با دو پسر شرف استلام سدهٔ سنیه دریافت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و منصب هزاري پانصد سوار و مرحمت اسپ و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشت ٭

هفدهم [جمادي الثانیه] سید خان بهادر ظفر جنگ که بحکم معلی از قندهار روانهٔ آستان گردون مکان شده بود سعادت کورنش دریافته هزار مهر نذر و هژده اسپ پیشکش گذرانید ٭

نوزدهم [جمادي الثانیه] بعرض مقدس رسید که فیلدار خان که بامر اقدس با ملازمان غرهٔ ناصیهٔ خلافت پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر برای صید فیل به دهود و چانپانیر رفته بود هفتاد و سه فیل از نرو مادهٔ صید نمود ٭

بیست و سیوم [جمادی الثانیه] صدرالصدور سید جلال را بعطای دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و راجه راجروپ را بعنایت جمدهر مرصع و گوشوارهٔ مروارید و باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - و قباد مذکور را بمرحمت اسپ با زین نقره - و شمس الدین ولد مختار خان را بخلعت و بخشیگری احدیان - و میر صالح ولد میر عبد الله مشکین قلم را بانعام دویست مهر مباهی گردانیدند - منصور حاجی که قلعهٔ ترمذ را بسعادت خان سپرده ببلخ آمده بود بصدارت بلخ که در زمان نذر محمد خان نیز بدو مفوض بود و منصب دو هزاری هزار سوار - و محمد محسن پسر کلان او به منصب پانصدی دویست سوار

سرافراز گشتند - و به عبدالله بیگ پسر دیگر او نیز منصبی در خور عنایت شد •

گذارش التماس بادشاهزادهٔ عالی نسب مراد بخش رخصت مراجعت بدرگاه سلاطین پناه و آنچه بران مترتب شده

هر که بحلیهٔ رای ثاقب و رویت صائب و تثبت در امور ملک و ملت و تانی درشؤون دین و دولت متحلی است همگی افعال او بر نهج سلیم استقامت و طرز قویم سلامت بروی کار می آید - و هرکه ازین نعوت جلیله بی نصیب افتد هر چند برای انصرام مهمات و انجام معاملات محن و آلام بکشد روی سود و بهبود نه بیند - و نتیجهٔ جز ندامت و خجالت بران ترتب نپذیرد مصداق این مقال احوال پادشاهزادهٔ مراد بخش است - آن والا تبار پس ازان که بتائید ایزدی که همواره پیشکار این دولت ازل بنیاد است - و تیسیر سرمدی که همیشه کارگزار این سلطنت ابد میعاد - چندین ملک دشوار کشا بکمتر ستیز و آویز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - و بمیامن نیت داد طویت پادشاه فلک کاه سکنهٔ آن دیار که پیوسته دستخوش جور اوزبکیه و پامال ستم المانیه بودند برفاهیت و جمعیت گرائیدند - و چندین فتح بزرگ و کشایش سترگ که تا امروز بهیچ یکی از سلاطین هندوستان بهشت نشان میسر نشده بل تا حال اصلا لشکری ازین طرف بآن سو نرفته تا به جنگ و جدال و حرب و قتال و فتح و کشایش چه رسد

چنانچه تاریخ نامهای باستانی ازان بازگوید بمحض تدبیرات صاییه و آرای ثاقبهٔ خدیو دور بین و خداوند صواب گزین نصیب گشته بود بنام آن عالی نسب که جز نام سرداري و پادشاهزادگی که آن هم بدولت انتساب باین ذات مقدس است باوی چیزی نبود شد - از عدم تثبت و تانی که از لوازم نا آزمونی و جوانی است و هجوم ملازمان خوش آمد گو که درلباس خیر اندیشان کار بدخواهان بتقدیم میرسانیدند این نکو نامی ببد نامي مبدل ساخت - و بعد از در آمدن بلخ نخست مقصدی که بملتزمان بساط حضور معروض داشت این بود که یکی از بندگان معتمد بناظم صوبهٔ بلخ معین گردد تا این ملک را بدو باز گذاشته بسعادت تقبیل آستان خواقین پناه مستسعد گردد - این التماس دور از کار بی جای بی وقت بر خاطر خورشید مآثر بسیار گران آمد - و در جواب آن فرمان مقدس صادر گشت که هرگاه مکرر در محفل اقدس مذکور شده باشد که پس ازان که این ملک که فتح آن مفتاح تسخیر توران است بعنایت بیغایت دادار کارساز داخل ممالک محروسه شود باو عطا خواهیم فرمود و لشکری که براي انجام این مرام باو همراه است امسال نیز با او دران ملک خواهد بود اظهار این خواهش ناروا و امنیت ناسزا باین زودی پیش ازان که این ملک نو کشوده بضبط در آید و حصون و ثغور آن استحکام و انسداد یابد و تهانجات جا بجا بنشیند و خاطر از حصول انتظام واتساق بجمعیت گراید و معاملهٔ نذر محمد خان منقح گردد و لشکری که بتعاقبش رفته معاودت نماید و الوسات و اویماقات چغتا ئیه که پس از فراوان

سال بدیرین آرزوی خویش که فرمان روائی صاحب و ولی نعمت
قدیم دران دیار باشد رسیده اند و صاحب زاده گویان بهزاران شادمانی
بتمنی دریافت ملازمت او روی امید بساحت بلخ آورده بیایند
و عرصهٔ آن مملکت از وجود بی سود اشرار نابکار و فجار تیره روزگار
اوزبکان تنگ چشم ظاهر و باطن و المانان بی ایمان وا پرداخته اید
و رعایا و کشاورزان احتمالات یا بند بس ناپسندیده است - اگر
طاقت بی التفاتی ما که کوه را از جا درارد و آسمان را از گردش
باز دارد در خود می یابد دیگر بار بابراز این ملتمس پردازد - و الا
پیرامون این التماس که سرمایهٔ زیانکاری دین و دنیی اوست و
باعث بر همخوردگی کاری که بمحض عنایت الهی صورت یافته
نگردد - و بودن بلخ بخود قرار دهد - و باستصواب امیر الامرا در نظم
و نسق آن دیار - و نگاهبانی سکان آن از اهل تمرد وفساد بنهجی
که در جمیع امور طریقهٔ انیقهٔ عدالت و احسان مرعی
و منظور باشد مساعی جمیله بتقدیم رساند - با وجود گزارش
چنین مقدمات هوش افزا پادشاه زاده از خواب غفلت در
نیامده بار دیگر عرضه داشت نمود که تا یک مرتبه باستلام
سدهٔ سنیهٔ کامرانی و عتبهٔ علیهٔ جهانبانی نرسد و مطالب و
مقاصد خود را بحضور معروض ندارد بهیچوجه درین ملک
نخواهد ماند - و بهادر خان و اصالت خان را که بعد از هزیمت
نذر محمد خان و آواره شدن اوزبکیه از شبرغان باندخود راهی
گشته بودند و بایستی یکماه بلکه بیشتر دران سر زمین برای
بند و بست مهمات شبرغان و چیچکتو و میمنه و اند خود و تعیین

حراس قلاع محال مذکوره و استحکام آن توقف مینمودند و خاطر از ضبط احشام آنجا فراهم می آوردند با خلیل الله خان که بعد از شنیدن فزونی سپاه نذر محمد خان از بلخ بکومک این دو سردار معین گشته بود و پس از کارزار در موضع چار باغ که میان اندخود شبرغان است باینان پیوسته از چار باغ مذکور باز گردانیده نزد خود طلبید - که بلخ را بآنها سپرده خود متوجه درگاه عرش اشتباه گردد - و ازین خواهش بی موقع پادشاهزاده اکثر امرا و منصبداران همراه نیز از محبت عزیزی موطن و استیناس طبائع و خواطر باوضاع سواد اعظم هندوستان و استیحاش بواطن و ضمایر از اطوار مردم بلخ و بدخشان و مضرت آب و هوای آن ولایت ارادهٔ مراجعت نمودند - و اینمعنی سبب شکستگی دلهای رعایا و پریشانی احوال سپاه و توقف احشامی که از اطراف و جوانب رو ببلخ نهاده بودند گشت - و مردم لشکر از دید این تذبذب دست تطاول بمال رعایا دراز نمودند - و چون اینمعنی مکرر بعرض مقدس رسید انحراف خاطر اقدس رو بازدیاد نهاد - و پادشاهزاده را از اصرار برین اندیشهٔ ناسزا نخست به تغییر منصب و تیول صوبهٔ ملتان تادیب فرمودند *

ارسال نوئین والا تمکین سعد الله خان از پیشگاه حضور برای تنسیق ملک بلخ وتنظیم احوال سپاه و رعایا

چون خدیو دوربین چارهٔ اصلاح احوال شوریدهٔ بلخ در فرستادن

یکی از بندگان معتبر معتمد مزاج شناش کاردان که همگنان از گفتار و کردار او اعتبار برگرفته از رضا و شکایت او راجي و خایف باشند منحصر دیدند مدار المهامی علامی سعد الله خان را با آنکه از وفور رازدانی و شیوا زبانی و کثرت عواطف و عنایات دوری او از پیشگاه حضور روا نمیداشتند قرار دادند که ببلخ بفرستند - و حکم فرمودند که اگر پاشاهزاده ازین ارادهٔ بی‌جا متندم نگشته باشد او را بیند - و حکومت صوبهٔ بلخ را به بهادر خان و اصالت خان باز گذاشته استیصال اهل تمرد و فساد به بهادر خان که بصرامت و صمیت اتصاف دارد و سردار جمعیت دار است - و کار سپاه و خزانه و داد وستد و پرداخت احوال رعایا و سکان آن دیار باصالتخان که بمزاج آشنائی و فهمیدگي وحسن سلوک موصوف است مقرر سازد - تا برهنمائي پادشاه دور بین وشهنشاه صواب گزین در امضاي امور ملک داري هرچه باید کرد بموافقت و موالفت یکدیگر بروی کار می آورده باشند - و اگر نجابت خان ولد میرزا شاهرخ که اسلاف او بوسیلهٔ نیکو خدمتی این دودمان تاج بخش تخت ستان بحکومت بدخشان کامروا بودند صوبه داری آن ملک را از عنایات عظیمه دانسته بخواهش تمام مستقبل شود این خدمت را بدو تفویض نماید - و اگر از پست فطرتي و بیدلي در رفتن بجای آبا و اجداد خود که قابلیت آن ندارد استادگی کند قلیج خان را با سپاهی که درکار داشته باشد بنظم بدخشان و توابع آن و رستم خان را با جمعیت شایسته بحفظ اندخود و مضافات آن معین گرداند و برای نگاهبانی هریکي از قلاع و محال توابع بلخ بصوابدید

بهادر خان و اصالتخان و بجهت ضبط هر کدام از حصون و مواضع حدود بدخشان باتفاق صوبه دار آنجا یکي از معتمدان را با هرقدر منصبدار و احدی و برق انداز و پیادهٔ تفنگچی که لایق داند تعین کند - و باهتمام کان لعل بدخشان نیز یکی از بندگان جد کار دیانت دار امانت گزار بفرستد - و باحوال سکنهٔ آن دیار پرداخته و تحقیق جمع و حاصل آن ولایت نموده هرجا در جمع پیشین آن تخفیف ناگزران داند بدهد - و برای تلافیِ نقصاني که برزگران و باغبانان و فالیزبانان در زراعات و بساتین و فالیزها از عساکر ظفر مآثر کشیده باشند زر نقد از خزانهٔ عامره برساند - و بمنصبداران نقدی که درانجا خواهند بود سه ماهه پیشگی - و بمنصبداران جاگیردار باندازهٔ جمعیت هر قدر مناسب داند از خزانهٔ عامره برسم مساعدت تن کند - و برخي بندگان جاگیر پژوه را برطبق دستوری که در حضور اقدس قرار یافته از امکنهٔ مفتوحه تیول تنخواه نماید - و بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم محمد ولد خسرو که در بلخ مي بود و همگی وابستگان دروني و بیرونیِ خان مذکور همراه راجه بیتهلداس و خلیل الله خان و لهراسپ خان که پادشاهزادهٔ مراد بخش پسران و نبیرهٔ نذر محمد خان را باو سپرده بود و مهیش داس را تهور بآستان جهانبانی روانه گرداند - و از اسباب و اسپان و شتران نذر محمد خان آنچه شایستهٔ فرستادن باشد مصحوب بندهٔ معتمد که بحکم اقدس روانهٔ درگاه فلک بارگاه باشند بدفعات ارسال دارد - و ضبط جانوران شکاری از شنقار و باز طویغون و غیرهما و آوردن آن بعهدهٔ میرزا نوذر صفوی قوش بیگي مقرر سازد - و برای

مرمت و استواری حصار بیرونی و قلعهٔ درونی بلخ از بیلدار و دیگر
عمله هرچه درکار باشد نوکر و اجورهٔ دار از روی تاکید بکار و بار ارد
و از خواجها و علما و مشاهیر بلخ هرکه سزاوار حضور قوایم سریر
خلافت باشد و از نوکران خان هر کس به بندگان درگاه عرش‌اشتباه
رجوع آوردهٔ باشد یا بدست افتادهٔ مانند طاهر بکاول که از روی
اخلاص و اعتقاد داخل دولتخواهان گردیده و بالتون پروانچی و
چوچک بیگ و هردو داماد عبد الرحمن دیوان بیگی که یکی از
انها برادر زادهٔ اوست قندزی بیگ نام با دیگر برادر زادهٔ اش
عبد الله بیگ پسران عبد الرحیم بیگ که در سلک بندها منسلک
است روانهٔ آستان خواقین مکان گردانیدهٔ بدیگران که درانجا
ولایت اند نوشتجات استمالت بفرستد - و از بندهای پادشاهی سوای
جمعي که یرلیغ طلب آنها صدور یافته که هرکه خواهش آمدن کند
به بیم و امید و وعد و وعید از ین ارادهٔ باز آرد - و هرکه بمنع او
ازین آرزو در نگذرد یا از خدمتی که دران صوبه بدو تفویض نماید
سر باز زند او را بتغییر منصب و جاگیر متنبه گرداند وخدمتگزاری
و اخلاصمندی و جانسپاری هرکه ازو ظاهر شود در باب او اضافهٔ
منصب و جزان التماس کند - و چون از روائي روپیه دران ملک و
بر افتادن خانی که از دیر باز مدار بیع و شرای آن دیار بران
بود اهل بلخ و بدخشان در سواد معاملت با اهل ماوراء النهر فی
الجمله حرج می کشیدند - ازانجا که در ین درگاه راستان و راست
کاران جز راستي و راست کاری را روز بازار نیست مقرر شد که
خانی را که خوانین توران به مس آغشته سکه زدهٔ بودند در دار

الضرب بلخ گداخته بقدر مسي که دران در آورده اند نقره افزوده وزن آنرا برابر ربع روپیه مقرر گرداند - و بگرامی سکهٔ پادشاهي و بنام شاهي مسکوک و موسوم ساخته رواج دهد - اگرچه بندگان این درگاه دین پناه ایراني و غیر آن بمتابعت خلیفهٔ زمان و مطاوعت خدیو دوران بر عقاید حقه مستقیم اند - و از معتقدات باطلهٔ اهل زیغ و هوا محترز- لیکن چون از دیر باز میان اوزبک وقزلباش از تخالف مذهب عداوت بجائي رسیده که بهیچوجه موافقت و موالفت صورت پذیر نیست خدیو دین و دولت تنظیم و تنسیق صوبهٔ بلخ را بامیر الامرا باآنکه بیمن بندگي این درگاه در زمرهٔ اهل سنت و جماعه در آمده مناسب ندانسته باو تفویض نه نمودند - و چون از حرکت بي موقع پادشاهزاده مراد بخش و چندی دیگر از لشکر ظفر طراز جمعي کثیر از طوایف المان بجسارت پر خسارت از آب جیحون گذشته در بعضي حدود بدخشان و محال دیگر سر شورش نهاد بفساد برداشته بودند چنانچه رقم پذیر خواهد گشت حکم مقدس شد که بعد از رسیدن علامي ببلخ امیر الامرا بقندز شتافته به تنبیه آن گروه فتنه پژوه بپردازد - و خرمن حیات گروهي به آتش تیغ آبدار خاکستر ساخته بقیة السیف را از آب جیحون بگذراند - و ازانرو که ناظم بدخشان را برای سر براهي مهمات خود و همرهان چندی در بلخ توقف خواهد شد تا رسیدن او در قندز باشد بعد ازان که صوبه دار مزبور ببدخشان آید بصوب کابل که نظم آن بدو تعلق دارد راهي گردد - سخن کوتاه پادشاه دانا نواز دانش پرور همگي مراتب مذکوره و دیگر انچه درکار گزاري و

ملک داري درکار باشد بعلامي ارشاد نموده او را بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع باپهولکتاره و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا سر بلند گردانیده شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الثانیه با جمعي ازبندگان رخصت فرمودند و بهادر خان را بارسال شمشیر مرصع مصحوب علامي عز افتخار بخشیدند - و به سید فیروز برادر زادهٔ سید خانجهان حکم شد که با چندي از سادات منصبدار بیست و پنج لک روپیهٔ خزانه براي علوفهٔ سپاه و مصالح دیگر از راه پنجشیر به بلخ رسانیده بر گرده - و خان والا مکان بحکم اقدس از راه خفجان که هر چند دشوار گذار است اما از سبل دیگر نزدیکتر است در عرض یازده روز شتافته شب دوشنبه هشتم رجب ببلخ رسید - و باختر برج خلافت براي فسخ عزیمت معاودت که موجب نارضامندي قبلهٔ دین و دنیا بود کلمات نصیحت آمیز هوش انگیز پیام نمود - و چون اثري بران مترتب نشد تمام بندهای پادشاهي را منع کرد که بخانهٔ پادشاهزاده نروند - و بهادر خان و اصالتخان را تسلیم صوبه داري بلخ فرمود- و باتفاق ایشان شروع در انجاح مهمات و تعین حارسان قلاع و تهانه داران و انجاز مقاصد آنها نمود- و چون نجابت خان بعد از گفت و شنید فراوان دل بصوبه داری بدخشان نیارست نهاد قلیچ خان را با نظر بهادر و نور الحسن بخشی احدیان با دوهزار احدي و چندي دیگر که جمعیت شان نزدیک پنجهزار سوار بود به بدخشان - و رستم خان را با راجه پهار سنگه و راجه دیني سنگه و چندرمن بندیله و دولت خان ولد الف خان و محمد قاسم داروغهٔ

توپخانه با دوهزار سوار تفنگچي و خوشحال بيگ ولد ميرزا شرف الدين حسين وهاشم بيگ كاشغري وعربان و ميدانيان كه جمعيت آنها نيز قريب پنجهزار سوار بود باندخود و مضافات آن راهي گردانيد - و شاه بيگ خان را از تغيير اهتمام خان كه سلوك نيك نداشت بغوري تعيين نمود - و حراست ميمنه را با نواحي آن به شاد خان و قلعه داري اندخود بعهدهٔ دولتخان ولد الف خان و ضبط خان آباد به حيات ترين - و خبرداري رستاق به خنجر خان و كلات شبرغان بجهار قلي ككهر و مراد قلي سلطان ككهر - و مرهل وسان چار يک بخوشحال بيگ كاشغري با ديگر كاشغريان - و آقچه بشادمان پكهليوال - و خلم بخواجه عبدالعزيز ولد صفدر خان و درهٔ گز به پهاڑ نواحاني - و بابا شاهو به محمد شاه قديمي - و مومن آباد بشيخ فتح الله خويش مبارز خان - وا بيگ و موضع سلطان بايزيد با فلاطون بيگ وارسلان بيگ ارلات - و رباط ريزكان به پسران همت خان - و آمتانهٔ علويه بنظام ميواتي - و نارين بشاه محمد كرز بردار - وخنجان بميرک بيگ خنجاني - و موضع دوشاخ بعبدالغفور بيگ پكه ارلنگي - و فتح آباد بفرخ حسين خراساني - و كلنه و كركان باگرسين كچهواهه - وقريشک بمحمدزمان ارلات - و اندراب بقاسم بيگ مير برار و كولاب بجلال الدين محمود دروازي مقرر گردانيد - و از خلوص اخلاص و رسوخ عقيدت شب از روز و خواب از بيداري باز ندانسته در عرض بيست و دو روز همگي خدمات ماموره را بنهجي كه از پيشگاه ارشاد پادشاه مرشدان و مرشد پادشاهان تلقين و تعليم يافته بود بروي كار آورد *

اکنون بنگارش و قایعی که در بدخشان رو داده بود می‌پردازد - از عرضه داشت راجه راجروپ بمسامع حقایق مجامع رسید که بیست و یکم جمادي الثانیه راجه مذکور در قندز آگهی یافت که جمعي از المان از آب خواجه پاک که خلیجي است از دریاي جیحون باین سوعبور می‌نمایند - بمجرد استماع این خبر جوقی از راجپوتان معتمد را برسم هراول پیشتر فرستاد - و خاطر از استحکام قلعه فراهم آورده با سید اسدالله و سید باقر و احدیان و جمعی دیگر متعاقب هراول راهي گشت - المانان زبون کش فرصت جو که چندی از نوکران سپاهیان را که برای هیمه و کاه بصحرا میرفتند هلاک گردانیده بودند - بعد از رسیدن لشکر فیروزی فرار نمودند- راجه با همرهان تعاقب نموده دوکروه نوردید - درین اثنا گروهي دیگر ازان مناکیب که در کوها و تنگناها پنهان بودند بر آمده بکند اوران اقبال در آویختند - بعد از گرمی هنگامهٔ قتال جمعي ره گرای نیستی گشتند - و بقیه از بیم تیغ خونخوار دلاوران رو بگریز نهادند - پس از تعاقب ابطال لشکر فیروزی گروهي از آب خواجه پاک گذشتند - و فریقي تاب آتش شمشیر نیاورده دران آب غرق گشتند - و راجه با همرهان مظفر و منصور برگشت - بعد از دو سه روز خبر یافت که المانان بخت بر گردیده هزیمت دیده بآستانهٔ امام رفته اند - و جمعي دیگر بآنها پیوسته اراده دارند که باز بقندز برایند - و چون جواسیس سپاه المانان را قریب پنج شش هزار سوار نشان میدادند راجه سر رشتهٔ تدبیر بدست داشته از قلت اعوان خود و کثرت غنیم جنگ صف مصلحت ندید - و نگاهبانی

شهر که بمیامن انصاف و احسان اولیای این دولت. خدا داد
آباد گشته بود و اکثر رعایای ملک بدخشان از بیم جور المانان بآن
معمورة پناه آورده بودند اهم دانسته جوقي از احدیان و تفنگچیان
و پیادهای بندیله را بمحافظت قلعه باز داشت - و از چار طرف
هرجا احتمال در آمد این گروه فرصت پژوه بود بچوب و خار و غیر
آن استوار گردانیده تفنگچیان بحراست باز گذاشت - و جمعي از
راجپوتان را بر گماشت که بهر جانبي که مقاهیر هجوم کنند بکمک
برسند -و خود شب و روز آمادهٔ کارزار مي بود •

سیوم رجب مخاذیل قطغان مانند شاه محمد و قل محمد
جیبه چي و قاسم باي و محمد بداي و قرچه سراي که بسردار اکثر
المانان اند و بسیاری دیگر از اهل فساد که قریب پنج شش هزار
سوار بودند مع فوج شده از انحاء شهر در آمدند - تفنگچیان از پس
بارها و دیوار ها بسیاری از اسپ و آدم مدابیر را بتفنگ مجروح
گردانیدند - مقاهیر از هیچ رو بجنگ روبرو پیش رفت کرندیده جابجا
ایستاده تیر اندازی میکردند - قریب یک پهر کندآوران طرفین سرگرم
قتال وجدال بودند - انجام کار مخذولان از استواری بند و بست شهر از
جمیع جهات راه در آمد مسدود یافته با هزاران خجالت و ندامت
بر گردیدند - و از آب خواجه پاک گذشته باز بطرف آستانهٔ امام
مراجعت نمودند - و از آوازهٔ رسیدن امیر الامرا آنجا نیز ثبات پا
نورزیده با هزاران یاس از جیحون گذشتند - در همین ایام میرقریش
با میر عبد الله و میر حسن و میر کلان و دیگر اعیان کولاب حلقهٔ
بندگي درگوش جان کشیده در کولاب خطبه باسم سامي و القاب

گرامی پادشاه ممالک ستان خوانده جمعي از المانان را که دران نواحي بودند راندند - و میر مذکور با پنج ششی از کدخدایان معتبره همراه جلال الدین محمود دروازي به بلخ شتافته مدارالمهامی علامي را دید - علامي این جماعه را بنوازشهای پادشاهانه وعنایت مناصب شایسته مطمین خاطر گردانیده رخصت داد که بموطن رفته درآنچه دولتخواهي و خیراندیشی این دولت سرمدی باشد مساعی جمیله بتقدیم رسانند - و نگذارند که اهل شورش و فساد تا رسیدن قلیج خان دست ظلم پرست را بجان و مال زیردستان دراز کنند *

از وقایع صوب اندخود انکه بعد از مرجعت بهادر خان و اصالت خان حسب الطلب پادشاهزادهٔ مراد بخش گروهي از المانان فتنه انگیز حوالی اندخود را تاخت نموده بودند - و خواجه کمال ارباب اندخود که کدخداي باغیرت آن ملک بود و از سعادت منشي و بختمندي در دولتخواهی این درگاه و الا جاه میکوشید بقصد مدافعهٔ آن جور پرستان با وجود قلت اعوان از حصار برآمده بدرجهٔ شهادت رسیده بود - درینولا که رستم خان بآن صوب روانه شد پانزدهم رجب که از کنار پل خطب کوچ نمود قراولان خبر آوردند که در پنج کروهي بسیاري از المانان فراهم آمده اند - خان مذکور بشنفتن این خبر خود بادیگر همرهان قول شده محمد قاسم داروغهٔ توپخانه را با دو هزار سوار تفنگچي هراول کرده راهی گشت - درین میان کس خسرو بیگ ترکمن قوش بیگی نذر محمد خان که سردار ترکمنان بود آمده از جانب او ظاهر ساخت که جمعی از ستم

پیشگان فساد کیش که او یماقات این حدود را تاخته مال و
مواشی را بغارت برده اند میخواهند که بر یورت من بریزند چون
مرا جز بندگی و خدمتگذاری بندگان این درگاه در سر نیست
امیدوارم که کومک نموده از شر این اشرار فجار رستگاری بخشند -
و رستم خان که سه کروه نوردیده بود خود نیز آمده خان
را دید - اتفاقا مخاذیل که أساری و اموال بسیار در پناه رباطی
که دران حوالي است فراهم ساخته بودند و خود نزدیک
آن بر پشتهٔ ایستاده همین که سپاه ظفر دستگاه نمایان شد بطریقی
که دران گروه غدر پژوه متعارف است همه یکبار جلو ریز بر فوج
هراول تاخت آوردند - کنداوران نبرد جو پای غیرت فشرده و دست
جرات کشاده بسر دادن بان و تفنگ پرداختند - و مبارزان قول
نیز در رسیده بضرب تیغ و طعن سنان و زخم تیر و تفنگ جمعی را
مقتول و لختی را مجروح ساختند - و تتمه را براه فرار انداختند
و تا رباط غوطی تعاقب آن فجار نموده همگی اشرار با آنچه از اسپ
و شتر و گاو و گوسفند و جز آن بغارت برده بودند ازان فراق گرفتند
و در رباط آنقدر توقف نمودند که تاراج کشیدهای احشام
آگاه شده از اطراف و جوانب رسیدند - و اموال خود را شناخته
متصرف گشتند - المانانی که در حدود شبرغان فراهم آمده
بودند بهمین دستبرد غزاة دین رهگرای بادیهٔ ناکامي گردیدند -
خسرو بیگ دران روز تلاش گردانه نمود - و بقلاوزی بخت بیدار
در سلک بندگان این دولت خداداد درآمده با قبیلهٔ خود همراه
رستم خان به اندخود رفت و بالتماس رستم خان از بارگاه

گردون جاه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلند گردید *
نبذی از احوال خسرو بیگ آنکه او در سن پنج شش سالگی باسیری افتاده بود - نذر محمد خان او را خریده درمقام تربیت شد - و بمرور ایام خان را از حسن صوری و معنوی باو علاقهٔ محبت بهمرسید - و چون اورکنج چنانچه گزارده آمد مسخر نذر محمد خان گردید و کدخدایان او یماق ترکمن که در حدود اورکنج بودند نزد خان آمدند و خسرو بیگ را شناخته گفتند که این از قبیلهٔ ماست و پدرش از معتبران این قوم بود - خان او را سردار اویماق ترکمن ساخت *
از سوانح آنکه چون رستم خان از دو کروهی خواجه دو کوه که دران جا فرود آمده بود باندخود راهی گشت خود با لختی از همرهان قول شد - و راجه پهار سنگه را با مردم او و جمعی از تفنگچیان هراول ساخت - و محمد قاسم میر آتش را با مردم توپخانه نگاهبانی خزانه که براي مواجب بندهای نقدي همراه بود گماشت - همین که ازان بیابان بی آب سه چهار کروه نوردیده آمد پیادهٔ خبر آورد که المانان اسپ صاحب مرا از من کشیدند - و یکی از همرهان مرا به تیر زخمی ساختند - رستم خان محمد قاسم را با برق اندازان و هاشم بیگ کاشغري و چندی دیگر بمدافعهٔ مقاهیر معین گردانیده کس نزد هراول و چنداول فرستاد که پیش و پس ارد و را نیک پاسباني نموده لختي توقف گزینند - درین میان سواری از راجه دیبي سنگه تاخته رسید که میان راجه والمانان جنگ در پیوسته بود - و فیروزي نصیب دلوران

نصرت شعار گشت - کیفیت حال آنکه جمعی ازین گروه بی شکوه که درلباس کندلوران بدزدی و رهزنی کارپیش می برند خود را بدنبال اردو رسانیده یکقطار شتربار را بردند - راجه بعد از آگهی تاخته شترانرا خلاص کرد - پس از طی لختی مسافت بقصد تعاقب قریب هزار و پانصد سوار ازان غدر گزینان که در پس پشته قیام داشتند بهمدیگر پیوستند - و سه فوج شده راجه را از سه طرف درمیان گرفتند - راجه با آنکه از دویست سوار زیاده همراه نداشت دران هنگامه حماست و حمیت داد تهور داده جمعی را مقتول و برخی را مجروح گردانید - وچندی از راجپوتان که بعضی ازان خویش او بودند بعد از کوششهاي مردانه جان در باختند - و از هجوم مقاهیرکار بر راجه تنگ گردید - و او قرار بمردن داد - درین ضمن سپاهی لشکر محمد قاسم و همرهان او که در هوای گرم و ریگ بوم تفته نزدیک سه کروه تاخته خود را بعیار بوقت رسانیده بودند نمودار شد - مخاذیل پای ثبات از دست داده رو بفرار نهادند

اکنون رقایع حضور بر می نگارد .

بیست و ششم جمادي الثانیه مهین پور خلافت که بموجب فرمان طلب از جهانگیر آباد معروف به هرن مناره بشبگیر و ایوار در شانزده روز قطع مراحل و طي منازل نموده در حوالی کابل رسیدند سعید خان بهادر ظفر جنگ و صدر الصدور سید جلال بحکم اقدس پذیره شده به پیشگاه حضور سراپا نور آوردند آن کامگار پس از احراز شرف ملازمت سراسر سعادت هزار مهر نذر گذرانیدند - و بمرحمت خلعت خاصه مفتخر گشتند *

بیست و نهم [جمادي‌الثانیه] پادشاهزادهٔ والاتبار مرادبخش را پسري بوجود آمد - و بسلطان محمد یار موسوم گردید *

غرهٔ رجب بسید محمود ولد خان دوران بهادر نصرت جنگ براي سرانجام سواد ازدواج با صبیهٔ عبد الله خان بیست هزار روپیه نقد عنایت شد *

دستوري یافتن میر عزیز بصوب ایران نزد نذر محمد خان

چون نذر محمد خان از شاه راه کعبهٔ سداد رو بر تافته بصوب ایران شتافت چنانچه گزارش پذیرفت خاقان کرم گستر کشکیمت والاي این برگزیدهٔ پروردگار بر اقتضاء مفاخر و نشر مآثر مفطور است بمقتضاي عموم خیر سگالي وشمول صواب پسیجي خواستند که اورا بر آنچه پیش نهاد همت فلکي ارتفاع از انواع رافت و عطوفت و دیگر مراتب مروت نسبت باو بود آگاه گردانند - بنابران میر عزیز ملازم مهین خلف خلافت را که سابق از قبل آن کامگار بخت بیدار نزد نذر محمد خان بیلخ رفته بود بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه نوازش فرموده هشتم این ماه اورا برسالت پیش وي فرستادند - و گرامي نامهٔ عاطفت مشحون که حسب الحکم علامي سعد الله خان انشا نموده و نقل آن درین نسخهٔ معالي مرقوم میگردد با مکتوب پادشاهزادهٔ بلند قدر که باشارهٔ والا نگاشته بودند مصحوب او ارسال داشتند *

نقل نامه

تا نظام عالم و قوام بني آدم بوجود تمام سود سلاطين معدلت آئين - و خواقين نصفت گزين - منوط است - و نفاذ اوامر و نواهي الهی بقدرت و استدلة و تنفيذ و اجراي اين برگزيدهاي پروردگار و بزرگ كردهاي آفريدگار مربوط - ذات خجسته آيات سلالة خوانين بلند مكان - علالة خواقين رفيع الشان - نقاوة خاندان دولت - عضادة دودمان شوكت - قرة باصرة عظمت - غرة ناصية حشمت - بدر آسمان رفعت - شمس فلك عزت - مورد الطاف يزدان - طراوت چمن چنگيز خان - بلحراز بركات - وادراك سعادات - موفق باد - خامة مشك فام پس از نگارش سلام سلامت انجام بگزارش مطلب ميگرايد كه سابقا بمسامع حقايق مجامع رسيده بود كه در حيني كه درة التاج سلطنت كبري خلف الصدق خلافت عظمي فروغ دودمان دولت و اقبال نير برج ابهت و جلال - پادشاهزادة كامكار نامدار بلند مرتبت عالي نسب والاتبار مراد بخش بنواحي بلخ ميرسد آن صفوة سلسلة صفا دراري سماء ابهت - والي دربلي بسالت - بهرام سلطان و سبحان قلي سلطان گرامي اخلاف را باستقبال آن والاگهر ميفرستند - و آن مويد بختيار بآئين گزيده و طرز پسنديده - پيش آمده رخصت انصراف سامي خدمت آن خان والا مكان مي نمايد - و چون آن قرة العين خلافت كنار بلخ منزل ميگزيند ظاهرا از قدر نشناسي آن نوبارة بوستان سلطنت كه مقتضاي حداثت سن و عنفوان شباب ست و از غفلت و مساهلة ريش سفيدان بعضي اداهاي ناهنجار دور از كار مثل درامدن رستم خان بقلعة بلخ باوجود بودن

آن خان والاشان دران که موجب نفرت خاطر و وحشت طبیعت آن خان بلند مکان تواند بود و استماع آن برطبع مروت سرشت فتوت دوست گران آمد سرزده باشد - و طایفهٔ کج گرای دور از دور بینی آن رفیع القدر را برین میدارند که از بلخ بر امده بسمت شبرغان روند - ذات اقدس ما درانجا می بایست تا داد قدردانی می شد قدر خداوندان قدر ارباب قدر شناسند - و فضل اهل فضل اصحاب فضل لیکن ازان خان منیع الشان باقتضاي عقل معامله فهم و خرد صواب اندیش متوقع این بود که بعد تحقیق اداي نا ملایم بی ملاقات پادشاهزاده از بلخ بجانب این نیازمند درگاه بی نیاز متوجه میگشتند که هم سلامت درگرو آن بود - و هم بهبود کار دران - اما سبقت تقدیر را که بمقتضاي آن هنوز بقدر مشقت و تعب باقی باشد چه تدبیر بر هر تقدیر انهاء ما في الضمیر ناگزیر نشاء مروت شناخته بابرازان پرداخته میشود - مکنون خاطر مهر ناظر آن بود که ساحت ولایت بلخ را که از آشوب حوادث غبار فتنه و فساد داشت برفت و روب تدبیرات صایبه و انکار ثاقبه پاک نموده و بی راهه روان کافر نعمت حقوق نشناس را بجزا رسانیده با نقد وجنسیکه که در قلعهٔ بلخ بود بقبضهٔ قدرت آن نقاوهٔ خاندان عزو علا در اورده مقرر نموده شود که آن علالهٔ مجد و مکارم طوایف باطل کیش جفا اندیش تباه کار نکوهیده کردار المانان را که به انکار دادار جان آفرین - و اهانت قران مبین - و جحود رسول امین - صلی الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین - تا باغماض عین از حقوق ولی نعمت خویش چه رسد - و قتل هزاران نفس بی گناه و هتک حرمت و

ناموس عباد الله امادهٔ جهنم گشته‌اند - دران دیار بار ندهند - وهمواره لشکری گران با کمال توزک دربدخشان مستعد و مهیا باشد - که هرگاه آن صدر نشین محفل اعتلا را در بلخ مهمی رو دهد یا ارادهٔ تسخیر ماوراء النهر مصمم گردد عند الطلب بلا توقف شتافته لوازم خدمت و همرهی چنانچه باید بتقدیم رسانند - چه پیش نهاد همت جز حصول نام نیک مطلبی دیگر نیست - هرچند بعض چهره کشایان اسرار سلطنت فرمان روائی و استیلا و صولت را نکو شناسند - اما پیش همت بلند نهمت این دست پرورد ازلی عنایت اینمعنی بمراتب ازان نکوتر است - دریفولا معروض اقدس گشت که آن برازندهٔ مسند خانی از شبرغان باندخود رفته قاسم نبیرهٔ خود را که دراینجا بود همراه گرفته بامعدودی براه چول و بیابان بمرو شتافتند - ازانجا که از نیکان بجز نیکی نیاید - و بر ذمهٔ جبلت سراسر اصالیت و فطرت سراپا مروت ما پاس ناموس و حفظ حرمت عوام الناس لازم و متحتم است - فکیف الخواص - علی الخصوص درحینی که اعتماد بر دینداری وحق پرستی و راستی و درستی ما نموده باشند - قصد مقدس آنست که منسوبان و متعلقان آن نقاوهٔ خوانین را به نیکو ترین وجهی و شایسته ترین طرزي باسامانی لایق و سرانجامی مناسب در هرجا که توقف گزیده باشد فرستاده آید - درین صورت اگر معتمدی بجهت بردن ایشان از انصوب بیاید اولی است والا آگاه سازند تا معتمدی ازین طرف بجهت رفاقت اینها معین گردد - تا آن وقت جمیع پرده گیان حریم عفت - پیش کواکب سماء رفعت - انوار حدیقهٔ عزت خسرو سلطان و بهرام سلطان و عبد الرحمن سلطان

که در خدمت لازم السعادة مشمول عنایات و اصناف تلطفات اند -
و بکمال احترام و فراغت و جمعیت خاطر مقرون هستند -
تحصیل مرضیات - الهی رفیق طریق باد *

میر عزیز باستعجال تمام راهی گشته و آن سوی فراه بجان نثار خان
پیوسته یرلیغ قضانفاذ که از پیشگاه عنایت بخان مزبور ارسال یافته بود
رسانیده - و چون دریافت که نذر محمد خان بصفاهان شاه (؟) ست
از راه تون و طبس که بصفاهان نزدیکتر است پیش از جان نثار خان
روانه شد - پس ازان که میر مزبور بصفاهان رسید ازان رو که نذر محمد
خان که حقیقت رفتن او از اند خود بجانب ایران و مراجعت نمودن
و آمدن بحوالي میمنه با دیگر مقدمات در محل خود نگارش خواهد
یافت - از فرط سودا در صفاهان نیز توقف ننموده بصوب خراسان
برگشته بود در صدد آن شد که از عقب راهی گشته هرجا دریابد
نامه را برساند - فرمان روای ایران اورا ازین حرکت باز داشته پیغام
نمود که درین هنگام که نذر محمد خان از شورش دماغ و آشفتگیء
طبیعت سر رشتهٔ خرد گزینی و عاقبت بینی از دست و اهشته
است رفتن او نزد خان مسطور مصلحت نمي بینم - غالبا از و سلوک
پسندیده بوقوع نیاید - اولی آنکه چون آمدن جان نثار خان نزدیک
است چندي توقف نموده روز عیدالضحی که ساعت ملازمت
او مقرر ساخته ایم همراه او مارا به بیند - و این معني را بآستان
خلافت معروض داشته تا صدور حکم مقدس منتظر باشد - میر عزیز
بموجب آن کاربند شده حقیقت بدرگاه خواقین پناه عرض داشت
نمود - و تا ورود جواب در صفاهان بنشست - بعد ازان که عرضه داشت

لو بپای سریر جهان بانی رسید حکم اقدس بمفاد پیوست که اگر آن سرگردان بادیهٔ ادبار را نصیبه‌از ملک داری و بهرهٔ از کامگاری می بود از دولت وصول این نامهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی که دستور العمل سعادات دو جهانی و فهرست برکات جاودانی است محروم نمی شد اکنون دربی آن گم کرده پی رفتن شایستگی ندارد باید که برسیدن منشور مقدس از شاه رخصت شده روانهٔ آستان خواقین پناه گردد ۰

نهم [رجب] بعین علی که تازه از ایران آمده بود چار هزار روپیه عنایت شد ۰

پانزدهم [رجب] سعید خان بهادر ظفرجنگ را بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا سرافراز ساخته بحکومت ملتان رخصت فرمودند - منصب اصالتخان باضافهٔ هزاری ذات پنجهزاری ذات وچهار هزار سوار مقرر گردید - خواص‌خان بخلعت و جمدهر مرصع و صوبه داری قندهار و باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب چارهزاری چار هزار سوار و بمرحمت فیل - و حیات خان بخلعت و خدمت داروغگی مردم جلو از تغیر خواص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و زاجه راجروپ باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار - و از اصل و اضافه شادمان پکهلیوال بمنصب هزاری نهصد سوار - و جبار قلی ککهر بمنصب هزاری هشت صد سوار - عزافتخار اندوختند - خواجه عبد الرحمن و لد عبد العزیز خان را بخشی بدخشان گردانیدند - و بعنایت اضافهٔ منصب نوازش یافت ۰

شانزدهم [رجب] براجه جسونت سنگه اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا عنایت شد - خلیل الله خان و غضنفر ولد الله و یردی خان و محمد محسن ولد منصور حاجي از بلخ آمده کامیاب دولت ملازمت گشتند - چون خلیل الله خان مامور بود که با راجه بیتهل داس و غیره همراه توابع و اسباب نذر محمد خان بدرگاه معلی آید و او یلغار کرده پیشتر رسیده بود حکم مقدس صادر شد که بسرعت هرچه تمامتر مراجعت نموده بان جماعه ملحق گردد و بآستان جهانداري همراه آید - و محمد محسن پسر منصور حاجي را بعنایت خلعت و کمر خنجر طلا و شمشیر و اسپ با زین نقره سرافراز گردانیدند - و بامي شاعر که تازه ازدار السلطنه آمده قصیدهٔ در تهنیت فتح بلخ و بدخشان بعرض اقدس رسانید هزار روپیه انعام شد *

بست ویکم [رجب] سعادت خان قلعه‌دار ترمذ باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و مرحمت نقاره بر نواخته آمد - عاقل خان را بعنایت اسپ سربرافراخته حکم فرمودند که مبلغ پانزده لک روپیه و هفتاد هزار اشرفی که مجموع بیست و پنج لک روپیه باشد بشاه بیگ خان قلعه‌دار غوری رسانیده بر گردد - و به بهادر خان و اصالت خان فرمان شد که آنرا مصحوب جمعي ببلخ طلبیده با بست و پنج لک روپیه که سابقا سید فیروز برده بود و همه پنجاه لک روپیه مي شود در وجه علوفهٔ لشکر و دیگر ضروریات صرف نمایند - وسید امجد که ببلخ معین گشته بود با برادران و ابراهیم حسین ترکمان و بهادر سنگه ولد راجه جگت سنگه و گروهي دیگر

همراه بعاقل خان دستوري يافتند - درين تاريخ ميرزا محمد ولد میر بدیع مشهدي بمرحمت فیل بلند پایه گردید - شمس الدین ولد نظر بهادر خویشگي را بخلعت و فوجداری دامن کوه کانگره از تغییر مرشد قلي عز افتخار بخشیده مرخص گردانیدند *

بیست و دوم [رجب] پادشاهزاده مراد بخش بموضع آنسرای رسید - کورنش آن والا گهر ممنوع گردید - و از پیشگاه جلال فرمان شد که بشهر در نیاید - و تا انتهاض عساکر منصور بدارالسلطنهٔ لاهور همانجا بوده بعد از روانه شدن رایات عالیات به پشاور رفته اقامت گزینند. بمیر نور الله که از بلخ آمده بود هزار روپیه عنایت شد *

بیست و پنجم [رجب] سه اسپ ازطویلهٔ خاصه بایراق طلا به بهادر خان و رستم خان و اصالت خان مصحوب شیر مرد خواجه سید اتائي که ببلخ معین شده بود ارسال داشتند - و خواجه بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه نوازش یافت - حسین قلي بیگ آغر را که آق سقال قوم خود و مرد فهمیده روزگار دیده است و با خسرو از بدخشان آمده در سلک بندها منسلک گردید بعنایت منصب و انعام دو هزار روپیه سر افراز ساختند *

شب بیست و هفتم [رجب] ده هزار روپیه مقرر لیلة المعراج در حضور مقدس باصحاب احتیاج عطا فرمودند *

و بیست و هشتم راجه بیهتل داس و خلیل الله خان و لهراسپ خان و مهیس داس راتهور پسران و متعلقان نذر محمد خان و سه دختر اورا که از بلخ همراه آورده بودند با دو زن محمد یار که دختر زاده دین محمد خان است و پسر پاینده محمد سلطان ولد ترسون

سلطان برادر جاني خان پدر دين محمد خان و ازان دو زن يکي نخست زن امام قلي خان بود پس از و بنکاح محمد يار در آمد در جلکاي ما هرو نرود آورده دولت اندوز ملازمت گشتند - روز ديگر صدر الصدور سيد جلال بحکم والا تا خيابان پذيره شده بهرام و عبدالرحمن را با رستم ولد خسرو بآستان سلاطين مکان اورد - خاقان دريا نوال بهرام را بمرحمت خلعت خاصه با چارقب زردوزي وجيغهٔ مرصع و خنجر مرصع باپهولکتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسپ از طويلهٔ خاصهٔ با زين طلا و مطلا و ده تقوز پارچه از اقمشهٔ نفيسه و يک لك شاهي که بيست و پنج هزار روپيه باشد نقد وعبد الرحمن را بعنايت خلعت فاخر وجيغهٔ مرصع و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه - و رستم پسر خسرو را بخلعت و اسپ سرافراز ساختند - و خواجه عبدالخالق داماد نذر محمد خان و بالتون پروانچي خسرو خان بتقبيل عتبهٔ اقبال فرق طالع برافراخته بمرحمت خلعت مباهي گرديدند - و از وفور رافت پادشاه مهر گستر عبد الرحمن را که خرد ترين برادرانست بمهين پادشاهزادهٔ بخت بيدار سپردند تا درظل عاطفت آن والا گهر تربيت يابد و روزيانهٔ او صد روپيه مقرر گردانيدند - و مستورات خان که سه منکوحهٔ او بودند يکي دختر اورازبي - ديگر دختر بالتون پروانچي - سيوم مادر خسرو - و سه دختر يکي در سن شانزده - ديگري در سن چارده سيومين يک ساله - و سريهاي نذر محمد خان را که همه قلماق اند نواب عرش قباب فلک نقاب پرده نشين سرادق عظمت بيگم صاحب بامعزاز نزد خود طلبيدند - و انواع عواطف و اقسام مهرباني

مبذول داشته هرکدام را در خور مرتبه از لالئ متلالي و پیرایهای
مرصع باصناف جواهر و نقود و اقمشه عطا کردند - و بتسلیه خاطر
پراگندهٔ همگنان پرداخته فرمودند که دیگر تفرقه بخود راه ندهید
که درین درگاه معدلت و جهانبانی بریختن آبرو و هتک حرمت
مردم فرومایه رضا ندهند چه‌جاي دیرین دودمانهای سلطنت - از کرم
عمیم و فتوت جسیم خاقان کریم نزدیکست که به نذر محمد خان
هرجا باشد برسید - و تا اینجا هستید بعزت و رفاهیت و جمعیت
تمام خواهید گذرانید - و حضرت خاقانی بنات را بارادهٔ آنکه هرکه
شایستگی از دواج داشته باشد براي یکي از وزرای سماء خلافت
خطبه نمایند بحضور اقدس طلب داشته مشمول اصناف اعطاف
گردانیدند - و بهریک از جواهر و مرصع آلات و زر نقد واقسام‌نفایس
نسایج انعام فرمودند - و هرسه دختر با مادران و سایر پردگیان پدر
بمکانی که براي ایشان مقرر گشته بود دستوری یافتند *

ذکر امهات اولاد نذر محمد خان - والدهٔ عبد العزیز خان که
بزرگترین فرزندان ست خانه زاد قاضي تولک اندجانی است -
قاضی سابق بلخ - خواهر نذر محمد خان زوجهٔ عبد الکریم سلطان
کاشغری اورا از قاضی ابتیاع نموده بود - نذر محمد خان آن را درخانهٔ
خواهر دیده بشغف تمام گرفته متصرف شد - و اکنون قریب
بیست سال از ممات او سپري گشته - والدهٔ خسرو از اسافل
مردم بلخ است - مادر بهرام سیومین پسر لولي است و او نیز
در گذشته - والدهٔ سبحان قلي چارمین پسر هم لولي است - بعد
از گریختن نذر محمد خان او و برخی از محتجبات خان در

خانهای مردم متواری شده بودند - هنگامی که بندگان این دولت خدا داد ابد بنیاد بجست وجو پرداختند مخفی از بلخ بدر رفت - و از استماع آنکه اوزبکان پسر او را بعد از فرار نذر محمد خان نزد عبد العزیزخان برده‌اند خود را به پسر رسانید - مادر قتلق محمد پنجمین پسر - و مادر هرسه دختر از ازماء قلماق اند که با دختران خویش بدرگاه معلی آمده اند - والدهٔ عبدالرحمن ششمین پسر نیز لولی بود - و لو رخت هستی بر بسته - نذر محمد خان زوجهٔ عبدالعزیز خان را که دختر عبد الرحیم خواجه جویباری است از بطن خواهر باقی محمد خان وولی محمد خان با دو دختر عبد العزیز خان که از همین منکوحه متولد شده اند وکوچ نظر پروتی و دختر اورا دربلخ پیش خود نگاهداشته نزد آنها دستوری نمی‌داد همین که طنطنهٔ وصول افواج قاهره بگوش او رسید سه روز قبل از ورود عسکر منصور بساحت بلخ پیش آنها فرستاد *

غرهٔ شعبان ماه پادشاه گیتی پناه بگلگشت محال دامن کوه کابل که بفزونی ریاض و وفور اشجار و کثرت اثمار و ریانی سبزه و روانی انهار بهشت آثار است توجه فرمودند - واز شکر درهٔ عبور نموده باغ میر یحیی رابنزول اقدس سرسبز و شاداب گردانیدند - روز دیگردر اثناء ره نوردی موضع نرزه را سیر فرموده باستالیف که بسرکار ملکهٔ جهان مالکهٔ کیهان نواب بیگم صاحب متعلق است و بهترین اماکن کوه دامن - و اقسام انگور فروان دارد - و بیشتر انگوری که به کابل می آرند ازانجا است - تشریف قدوم ارزانی داشتند - و باغ فردوس آئین آن ثمرهٔ شجرهٔ خلافت را که چنارهاش سر بفلک کشیده

و نهری دارد نه آبشار ازان ریزان بفیض نزول نضارت تازه بخشیدند و نواب کیوان جناب بمراسم نثار و پیشکش پرداخته شب هنگام چون بامهای عمارات ده را که بر دامن پته واقع شده و نشیمنهای مرتبه بمرتبهٔ آن از دور بغایت خوش‌نما است چراغان کرده بودند حضرت جهانبانی بر کریوهٔ محاذی قریهٔ مذکور که جوی خوشي و چنار دلکشي دارد و کارگزاران سرکار نواب خورشید احتجاب آنرا ترتیب داده اند و باقسام گل و سبزه مملو است و بجهان‌نما موسوم بر آمده بتماشای آن انبساط فرمودند *

سیوم ماه [شعبان] از استالیف بموضع ماما خاتون که از مواضع مشهورهٔ کابل است تشریف اورده باغ قاضي محمد اسلم را بنزول مقدس فیض آمود گرادنیدند - روز دیگر مقارن دولت و اقبال عنان مراجعت بشهر منعطف ساختند - و یرلیغ طلب گوهر اکلیل سلطنت بادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر از بنگاله و اختر برج دولت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از گجرات بآستان خلافت بشرف صدور پیوست - و خدمت صوبه‌داری بنگاله باعتقاد خان ناظم صوبهٔ بهار عنایت نموده فرمان دادند که بتعجیل از پتنه به بنگاله بشتابد - و حکومت صوبهٔ گجرات بشایسته خان که بضبط صوبهٔ مالوه می پرداخت مفوض فرمودند و هزار سوار از منصب او دو اسپه سه‌اسپه گردانیده اورا بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و ایالت صوبهٔ مالوه بشاه نوازخان مرحمت گشت - و منصب او باضافهٔ هزاری هزار سوار پنج هزاری پنج هزار سوار مقرر گردید - و نظم

سرکار جونپور از تغیر شاه نواز خان بمیرزا حسن صفوي تفویض یافت - و صف شکن پسرش را باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار سربلندي بخشیدند - و مصحوب او نقاره بمیرزا حسن عنایت نموده فرستادند - خلیل الله خان باضافهٔ هزاری ذات بمنصب چار هزاري سه‌هزارسوار مفتخر گردید چون بموقف عرض اقدس درآمد که علامي سعد الله خان غرهٔ شعبان از بلخ براه خنجان که بهمان راه رفته بود روانهٔ آستان خلافت خواهد شد و بایوار و شب گیر بدرگاه معلی مي رسد خاقان بنده پرور از وفور عاطفت چار اسپ راهوار مسرج از طویلهٔ خاصه یقرا باغ فرستادند - اگر در اسپان سواري اونیرو نماند برین اسپان خود را ببارگاه کیوان مکان برساند *

پنجم شعبان علامی که در چار روز مراقي و مصاعد صعب المرور این راه طی نموده از بلخ بکابل آمده بود سعادت استلام شده جهانباني اندوخت و ازانجا که بنظم و نسق صوبهٔ برهم خوردهٔ بلخ از قرار واقع پرداخته و باراء صایبه و افکار ثاقبه سپاه و رعیت آنولایت را از پراگندگي باز داشته بود و همگي خدمات را مطابق حکم اقدس کماینبغي بانصرام رسانیده از پیشگاه نوازش بعنایت خلعت خاصه و باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار سرافراز گردید - از سواران منصب رستم خان هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه گردانیده اورا بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دوهزار سوار دو اسپه سه اسپه برنواختند - درین تاریخ پسران نذر محمد خان را با والدها و همشیر ها دستوری شد که پیشتر بدار السلطنهٔ لاهور

راهي گردند - تا از هجوم لشکر ستاره شمار درگذشتن مضایق جبال و جسور انهار این راه محنت نکشند - و سلطان نظر برادر سیف خان را مصحوب خسرو ولهر اسپ خان - و گرشاسپ برادر اورا همراه بهرام - و جمشید را که از غلامان معتمد درگاه عرش اشتباه است بمحافظت و همراهی توابع نذر محمد خان رخصت نمودند - لهراسپ خان باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر برافراخت - چوچک بیگ بعنایت اسپ با زین نقره و انعام چار صد مهر نوازش یافت *

ششم [شعبان] عاقل خان که بغوری خزانه رسانیده برگردیده بود احراز دولت ملازمت نمود - نجابت خان و میرزا خان نبیرهٔ عبدالرحیم خان خانان و ذو القدر خان و برخي دیگر از بندگان بارگاه جاه و جلال که با خیول و جمال و دیگر اشیاء نذر محمد خان از بلخ آمده بودند شرف اندوز ملازمت اقدس گشتند - محمد محسن پسر منصور حاجي را بمرحمت خلعت و انعام پنج هزار روپیه برنواخته مرخص گردانیدند که ببلخ نزد پدر رود و مصحوب او ببهادر خان و اصالت خان دو اسپ از طویلهٔ خاصه با ساز طلا ارسال داشتند - سید اسد الله که با سید باقر برادر خود حسب الحکم از قندز آمده بود بعنایت خلعت و منصب هزاري ذات و هزار سوار از اصل و اضافه و اسپ و قاعه داری زمین داور و سید باقر باضافهٔ منصب مباهي گشته بدان صوب دستوري یافتند *

اکنون حقیقت ریاض و منازل ارم مشاکل دارالملک کابل برمي نگارد - حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني انار الله برهانه در

سرزمین بهشت آئین کابل هنگامي که این نزهت گاه را بانوار
عدالت آن پادشاه رضوان بارگاه فروغ تازه بود باغ شهرآرا و چار
باغ و باغ جلوخانه و اورته باغ و باغ صورت و باغ مهتاب و باغ
آهو خانه و سه باغچهٔ اطرافش احداث نموده بودند - و دیوارهای
خام گرد این بساتین کشیده حضرت جنت مکاني که بار اول
در سرآغاز سلطنت بکابل تشریف فرمودند حکم نمودند که
پیوست باغ شهرآرا باغي مهیا سازند - و دران نهري بعرض
بیست و هفت ذراع که رود کابل از مغرب سو بآن در آمده
رو بشمال براید از گچ و سنگ ترتیب دهند - و چون بانجام
رسید آنرا بجهان آرا موسوم گردانیدند - سریر آرای جهانباني
حضرت صاحب قران ثاني که بعد از جلوس ابد پیوند نخستین
بار در دوازدهم سال اورنگ نشیني بکابل تشریف فرمودند باغ
آهو خانه را که چنار ها دارد بس بلند بورود معلی رشک بهشت
برین گردانیدند - و چون عمارات این باغ نواحی آن که در ایام
دولت حضرت جنت مکاني ساخته شده شایستهٔ نزول اقدس
نبود آنرا به پردگیان مشکوی اقبال مرحمت فرموده تا قریب
یك ماه درخیمه گذرانیدند - پس ازان منزل سعید خان بهادر
ظفر جنگ که متصل باغ مسطور است و بهترین منازل کابل
و درعرض این یک ماه برخی جاهاي اصلاح طلبش مرمت یافت
و لختی ضروري البنا ساخته آمد بنزول ارفع آسمانی پایه شد
و تا روز نهضت الویهٔ فلک گرا از دار الملک کابل بصوب هندوستان
بهشت نشان مهبط دولت و اقبال بود - و چون فرازندهٔ افسر

جهان باني بحسن تدبير چاردانگ هندوستان را که از نظم و نسق افتاده بود و وسعت آباد این بوستان را که رو به برگ ریز نهاده بعمارت و نضارت باز اورده حرم زندگاني و حريم كامراني ساخته اند فرمان دادند که همگي حیطان این بساتین و تمامی نشیمنها که لختي کهنه و برخي درخور این ریاض نبود از سر بسازند - و باغ شهرآرا خاصه گردانیده باغ جهان آرا بنواب مالکهٔ دوران بیگم صاحب عنایت نمودند - درین هردو باغ دلکشاي فردوس نما چنارها نظر فریب بینندگان است - علی الخصوص شهرآرا که دران چنار بسیاري نشانیدهٔ حضرت فردوس مکانی است همه در نهایت زیبائي و خوش نمائی و تنومندي بکمال رسیده - درین دو حدیقهٔ انیقه درهرمکانی که قابل عمارت بود نشیمن دلنشین طرح نموده جمعي که درفن عمارت آگهي داشتند باهتمام آن بر گماشتند - درباغ شهرآرا سه جا عمارت حکم شد - یکی در وسط باغ مربع نشیمنی کشاده اطراف که اهل هندوستان آنرا چوکهندي گویند تمام از سنگ مرمر نومان میدان مشتمل برشانزده ستون - چهار درمیان - و دوازده بر چار طرف آن تا هرگاه آن منزل بهشت آئین بورود و میمنت امود فروغ تازه گیرد از چار سو چار جو که در وسط چار خیابان باغ جریان دارد با آبشارها و فوارها در نظر خورشید اثرباشد - دوم در طرف جنوب باغ عمارتی رو بشمال بر دامن کوهی که از زمین وسط باغ هشت ذراع ارتفاع دارد بنهجي که از جوی آبی که بران بلندی جاری است آبشاری درون ایوان عمارت می ریخته باشد - و درته

آبشار حوضی از سنگ مرمر - و درمیان دیوار پس آبشارها محرابي طاقچها از سنگ مرمر تا روزانه دران کوزهای زرین مملو بانواع ریاحین بطرح بچینند - و شب هنگام شمعدانهای طلا با شموع کافوري بگذارند - و درته آن نیز حوضي که حاشیهٔ آن از سنگ مرمر باشد بسازند - که از ایوان آبشاري دیگر دران بریزد و مقرر ساختند که ازانجا تا نشیمن میان باغ سه آبشار دیگر بروي کار آید که همگي پنج آبشار باشد - و میان انهار و خیابانها و نهر دور نشیمن وسط باغ صد فواره تعبیه نمایند - سیوم میان باغ شهرآرا و جهان آرا عمارتي درکمال زینت که یک ایوان رو بآن باغ داشته باشد - و دیگري رو باین - از سنگ مرمر جوئی میان آن جاري - و درباغ جهان آرا برکنار نهري که از مغرب رو مي آید و شمال سو می رود چنانچه ذکر یافت عمارتي مشتمل بریک ایوان رو به درامد آب دو حجره طرح انداختند - که آبشاري بعرض سي و هفت گز مساوی بعرض نهر دربرابر داشته باشد - و شمال رویهٔ آن نیز عمارتی بطرز عمارت شمال شهرآرا حکم شد - و فرمان رفت که درچار باغ دو ایوان محاذی هم که میان هر دو نهري مسقف که سقفش در ارتفاع بسقف ایوانها مساوي بود جاری باشد - و عقب هرکدام طبقي خانهٔ بسازند - و توجه عالم‌آرای عمارت افزا به ترتیب باغ مرقد اقدس حضرت فردوس مکاني که طول آن پانصد گز و زمینش پانزده مرتبه است - و ازتفاع مرتبهٔ پسین از مرتبهٔ نخستین سی گز مبذول داشتند - و چون بر ضریحهٔ منیعهٔ حضرت مغفرت آیات رضوان مآب خدیجة الزماني رقیه سلطان بیگم که در

مرتبهٔ پانزدهم از مراتب این مزار خلد آثار واقع شده چبوترهٔ
خردی از سنگ مرمر بحکم حضرت جنت مکانی ساخته بودند
فرمان شد که بر دور آن محجری از سنگ مرمر بارتفاع سه گز
نصب کنند - و بموجب وصیت حضرت فردوس مکانی بافراختن
عمارتی بران مرقد غفران مورد که در درجهٔ چهاردهم ست نپرداخته
به بناء مختصر مسجدی از سنگ مرمر درمرتبهٔ پائین آن امر نمودند
و در سر آغاز سال هژدهم اساس گذاشته آمد - و آخر سال نوزدهم
بعد فتح بلخ و بدخشان در عرض دو سال بصرف سی هزار روپیه
در غایت مطبوعیت و نهایت خوش طرحی و کمال لطافت و
نظافت انجام پذیرفت - و چون جوی آبی که از مرتبهٔ دوازدهم روضه
بر رستهٔ خیابان جاری است و دوازده آبشار ازان ریزان ازین جهت
که از سنگ و آهک نساخته بودند مندرس گشته از صفا افتاده
بود امر معلی صادرگشت که از سرنو بعمارت آن پرداخته و در ته
هر آبشاری حوضی مختصر ساخته کنارهای جو و آبشار ها و
حواشی حوضها را همه از سنگ مرمر کابل سر انجام دهند - و در
مرتبهٔ نهم حوضی یازده گز در یازده بحاشیهٔ سنگ مرمر - و در مرتبهٔ
دهم حوضی پانزده در پانزده - و در در امد باغ حوضی دیگر پانزده
در پانزده بحاشیهٔ سنگ مرمر - و دروازهٔ در خور آن مکان مزین
بقبهای مطلا - و پیش دروازه چوکی مربع که یک ضلع آن دیوار
باغ باشد و سه جانب دیگر بر حجرهائی که جوی آبی از میان آن
بگذرد مشتمل بسازند - تا محاویج و مساکین که برای خوردن طعام
و گرفتن دیگر وجوه مبرات گرد آیند در پناه آن حجرات از آسیب

برف و باران محفوظ باشند - و از انرو که در دارالملک کابل دولتخانهٔ شایستهٔ نزول مقدس نبود و لهذا حضرت جنت مکاني که دو مرتبه در ایام سلطنت بکابل تشریف فرموده بودند در باغ آهو خانه میگذرانیدند در خاطر خورشید مآثر برازندهٔ اورنگ جهانباني حضرت خاقاني پرتو انگندکه والا دولتخانهٔ اساس نهاده آید - و چون حضرت جنت مکاني نخستین بار که بکابل تشریف بردند باغ اورته را باعلی حضرت عنایت فرموده بودند چنانچه خاقان زمان دران ایام عمارتي درباغ مزبور مرتب ساخته و التماس مقدم آن حضرت نموده پیشکشي لایق بنظر آن حضرت در آورده بودند بنابران باغ مذکور را با باغ مهتاب که متصل آنست برای دولت خانه بر گزیده و آنرا محل معلی و این را دولتخانهٔ خاص قرار داده عمارت عالیهٔ طرح انگندند - چنانچه در سال میمنت اتصال نوز دهم که دارالملک کابل مرتبهٔ دوم بقصد کشایش بلخ و بدخشان مرکز الویهٔ ظفر طراز گشت منازل مذکوره باجمیع عماراتی که در سال دوازدهم حکم شده بود بحسن اختتام رسیده بود - و دولتخانهٔ کرامت آشیانه بنزول فیض موصول فروغ تازه یافته - پنج لک روپیه صرف جمیع عمارات شده است - دو لک و پنجاه هزار روپیه بر دولتخانهٔ مقدس - و دو لک و پنجاه هزار روپیه بر عمارات شهر آرا و جهان آرا و چار باغ و دیگر باغات و روضهٔ مقدسهٔ حضرت فردوس مکاني - و چون حصن بیرون کابل بامر حضرت جنت مکانی بگچ و آهک سرانجام یافته و قلعهٔ ارک خام بود درین نوبت که اعلی حضرت بکابل تشریف فرمودند فرمان شد که قلعهٔ ارک نیز به گچ و آهک

بر افرازند - و از انرو که ارک آب نداشت یرلیغ رفت که دیواری بر کشیده باولئی جنوبي سوی ارک را درمیان گیرند ٭

اکنون بنگارش حقیقت ازهار و ریاحین و نواکه این خطهٔ مینو نما و ابتدا و اختتام هریک آن بنهجي که درین سال بروی کار آمده میپردازد- در سنین دیگر اگر باقتضای تغیر فصل و اختلاف هوا تفاوتی باشد پیش از ده پانزده روز نخواهد بود - در باغات سرکار والا بیست و یکم ماه اسفندار شگوفهٔ بادام آغاز نموده دوازدهم فروردین بانجام رسید - شگوفهٔ زر دالو دوم فروردین شروع شده بیست و دوم فرو ریخت - شگوفهٔ آلوچه چهارم فروردین ابتدا نموده پایان این ماه آخر شد - شگوفهٔ شفتالو نوزدهم فروردین بر آمده هشتم اردی بهشت به اختتام رسید - الا شگوفهٔ شفتالوي صد برگ در شانزدهم اردي بهشت که خدیو ملک و ملت قرین دولت بکابل در آمدند پارهٔ بر درخت بود - و از نظر فیض آثر نضارت تازهٔ گرفت - از شگوفهٔ سیب که شایستهٔ ذکرنیست قسمی که پیش میرسد بیست و دوم فروردین سرکرده پانزدهم اردی بهشت بآخر رسید- شگوفهٔ سیب پایفیري چون درآغاز اردي بهشت شگفته بود بامتداد کشید - شگوفهٔ شاه آلو و آلو بالو نیز غرهٔ ماه مذکور بشگفتن در آمده شانزدهم آن که سر زمین کابل بفروغ ماهچهٔ رایات جهانکشا منور گردید بکمال شگفتگي و شادابي داشت - شگوفهٔ ناشپاتي و به که در اوایل اردي بهشت سر کرده بود نیز دران هنگام پارهٔ مانده بود - بعد از یکهفته بانتها رسید - بنفشه در نو روز پیدا شده تا بیست روز شگفته بود - ارغوان در بیست و ششم فروردین بشگفتن

در آمده تا بیست و پنجم اردي بهشت شگفتي داشت *

شانزدهم ماه . مذکور که خداوند افسر و دیهیم بسیر باغات متوجه شدند درختي چند که در باغ جهان آرا شگفته بود و بقدر رو به پژمردگي نهاده بنظر انور درآمد - و چون درپک کروهی بلدهٔ کابل پتهٔ است موسوم بجهان نما مشرف بر جلگاي دلکشاي نظر ربا که کولاب بزرگي دارد چنانچه اعلی حضرت در بعضي شبهای ماهتاب بکشتي سیر مي فرمایند - و بر فراز آن پته جوي آبي و ارغوان زاری است - روز دیگر هفدهم اردي بهشت بسیر آن سرزمین فیض آگین که از بسیاری ارغوان و شگفتگی آن حیرت افزای بینندگان میگردد متوجه گشتند و چون تا این زمان گل ارغوان بنظر خورشید اثر در نیامده بود تماشای آن باعث انبساط گرامي خاطر گشت - سوسن چهارم اردی بهشت و با سمن کبود ششم آن بشگفتن در امد - و در عین شگفتگي فیض نظر خورشید اثر یافت - و این بفزوني و رنگیني باغات پادشاهي خصوصا جهان آرا جاي دیگر نیست - شقایقي که در کابل علی الخصوص در بساتین سرکار والا بسیار شاداب و بزرگ و رنگین میشود هنگام قدوم میمنت لزوم بشگفتن در امده تا پنجم خرداد در ترقي بود - بعد ازان رو به تنزل نهاد - گل رعنا و زیبا بیست و پنجم اردي بهشت شگفته پنجم خرداد بانجام رسید - پنجم خرداد گل سرخ برآمد - و آخر آن فرو ریخت - گل عباسي بیستم امرداد و گل جعفري بیست و پنجم آن رو بآغاز نهاد - و بعضي گلهای دیگر مثل زنبق سفید که مخصوص باغهای پادشاهي است - و گل مله که آنرا حضرت جنت مکاني بواسطهٔ

مناسبت به روز پنجشنبه که بجهت جلوس آن حضرت درین روز بر سریر سلطنت بمبارک شنبه زبان‌زد روزگار بود گل مبارک شنبهي مي فرمودند - و گل زرد صد برگ و جز آن درین میان ابتدا نمود - گل زرد صد برگ اگرچه در بساتین شهر کابل خوب میشود اما در دامان کوه بیک توت در غایت خوبي و رنگیني و فزوني مي‌شگفد - چنانچه زیاده از یك کروه عقب جدران ده و دور باغات و مزارع آنجا این گلها نظر فریب است - ریواس که پیش از همه مي رسد درجبال نواحي کابل بسیار مي شود - درین سال حکیم محمد داؤد بعرض اقدس رسانید که اگر درر منبتش را بعرض شبري خالي نموده به برف پرکنند که نشو و نماي آن از آب برف باشد ده بیست ترقي میکند - و چون بنمط مسطور پرورده گشت مطابق آنچه گزارش نموده بود بظهور پیوست - توت بي دانهٔ کابل که بمرتبهٔ نفاست دارد که در ربع مسکون بهتر ازان چون گویم که مثل آن نشان نمیدهند و از دیگر میوها پیش رس است بیست و پنجم خرداد آغاز شد - و بعد از یک ماه بانجام رسید - شاه آلو که آنرا کیلاس نامند درین ملك بسیار است - اما شاه الوي کشمیر بهتر ازین ست - غرهٔ تیر ماه از باغ شهر آرا نو بارهٔ آن بحضور اقدس آوردند - و تا نیمهٔ امرداد در بعضي محال بود - شاه توت کابل خوب و وافر است - دوم تیرماه در باغ شهر آرا آغاز نمود - و یك ماه ماند - و آلوي بخارا که جز رنگ هیچ ندارد هفتم امرداد شروع شد - اقسام زرد آلو درکابل بهم مي رسد - میرزائي و سفیدچه که بهترین آن ست پانزدهم تیرماه سر کرد - و زیاده بر بیست روز نبود ٭

معاودت عسکر فیروزي مآثر از کابل بدارالسلطنهٔ لاهور

نهم شعبان اورنگ نشین اقبال - با عظمت و جلال از بلدهٔ کابل بدار السلطنهٔ لاهور رکضت فرمودند - و موضع بگرامي که دو کروهي شهرست مضرب خیام آسمان رفعت گردید - قدر القدر خان بخلعت قلعه داري کابل و باضافهٔ پانصدی دویست سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز گشت - و چون ضبط بنگش بالا بدو مفوض بود درینولا ضبط بنگش پایان نیز بعهدهٔ او مقرر شد - مرحمت خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدي چارصد سوار نوازش یافت - اکرام خان ولد شیخ علاءالدین مخاطب باسلام خان نبیرهٔ شیخ سلیم فتح پوری - روح روحه - که پیشتر نقد سالیانه یافته بدعاي دوام دولت ابد مدت اشتغال داشت بمنصب سابق دو هزاري هزار سوار فرق طالع بر افراخت - و موطن او فتح پور باقطاعش مقرر شد - درین تاریخ بنابر تجویزی که علامي سعد الله خان در بلخ نموده بود و در آستان خلافت شرف پذیرائي یافته - منصب سعادت خان باضافهٔ پانصدی ذات سه هزاری دو هزار سوار - و اخلاص خان نبیرهٔ قطب الدین خان کوکهٔ حضرت جنت مکاني باضافهٔ پانصد سوار دو هزاري هزار و پانصد سوار - و حیات ولد علي خان ترین باضافهٔ پانصدی پانصد سوار دو هزاري هزار و پانصد سوار - و هریکي از روپ سنگه نبیرهٔ کشن سنگه راتهور و رام سنگه راتهور باضافهٔ پانصدی ذات

دوهزاري هزار سوار - و راجه جيرام هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه - و مراد قلي سلطان ككهر باضافهٔ پانصدي ذات هزار و پانصدي هزار سوار - و گوكل‌داس سيسوديه باضافهٔ پانصدي ذات هزار و پانصدي هشت صد سوار - و محمد قاسم ولد هاشم خان باضافهٔ پانصدي سه صد سوار هزار و پانصدي هشت صد سوار و خوش‌حال بيگ كاشغري باضافهٔ پانصدي صد سوار هزار و پانصدي پانصد سوار - و راي تلوكچند هزاري ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه مقرر شد - و تولك بيگ كاشغري و بهوجراج كچهواهه و سيد چاون و سيد شاه علي و پهار نوحاني و هاشم بيگ كاشغري و نراين داس سيسوديه و جلال الدين محمود دروازي و پهلوان درويش سرخ و كيسري سنگه مهابت خاني و پرتيهراج ولد راجه سارنگديو نيز باضافهٔ منصب سرافراز گشتند ٭

ارسال فتح نامه بلخ و بدخشان مصحوب ارسلان بيگ بفرمان رواي ايران

خاقان كبير و پادشاه ممالک گير پيش از انتهاض اعلام جهان‌كشا از دار السلطنهٔ لاهور بصوب كابل براي تثبيت قواعد مودت - و تجديد مراتب محبت قديم كه ميان خواقين اين دودمان ابد بنيان و سلاطين طبقهٔ صفويه تحقق دارد جاني نثار خان را بتعزيت فوت شاه صفي و تهنيت جلوس مهين خلف او برسم سفارت فرستاده بودند - ازانجا كه گزارش تائيدات يزداني و نگارش تيسيرات آسماني - و ابراز عطاياي سبحاني - و اظهار

نیرنگی اقبال جاودانی - که هم بمقتضای - و امّا بنعمةِ ربّک فحدّث - سپاس داری و حق‌گذاری عنایات ایزد بی همتاست - و هم نشاط افزای دل دوستان خلوص انتما - شیمهٔ کریمهٔ این حضرت آسمان رتبت است - درین هنگام که دادار کارساز و آفریدگار کام پرداز چنین فتوحات سنیه - وعطایات سمیه - که بتفصیل نگاشته آمد باولیای دولت قاهره کرامت فرمود - نهم شعبان ماه که عنان یکران فیروزی از کابل بدارالسلطنه منعطف گردید ارسلان بیگ ولد فرهاد بیگ بلوچ را بعنایت خلعت وجمدهر و شمشیر یراق طلای میناکار و اضافهٔ منصب و مرحمت اسپ برنواخته مصحوب او نامهٔ مبنی از کیفیت تسخیر مملکت موروثی بلخ و بدخشان که نقل آن بزبان خامهٔ وقایع نگار گزارش می‌یابد با یک قبضهٔ شمشیر مرصع گران‌ارز با پردلهٔ جواهر نگار ارسال داشتند و چون از اموال نذر محمد خان که درین فتح سترگ بتصرف درآمد چیزی که شایستهٔ اتحاف سلاطین باشد نبود چه آلات مرصعهٔ آن طلائی است تنگتر از حوصلهٔ او که بران سنگی چند مانند جواهر نظرتش بی آب ورنگ بکار رفته و همچنین دیگر اشیا بنابران یک قبضهٔ خنجر مرصع که ماسبقا از درگاه والا برسم ارمغانی باو ارسال یافته بود ازجملهٔ اموال او انتخاب نموده ضمیمهٔ شمشیر گردانیدند •

نقل نامه والا که علامی سعد الله خان حسب الحکم قلمی نموده

سپاس عالي اساس و ستایش خارج از قیاس حکیمی را که

انتظام سلسلهٔ کثرت بوحدت قهري مربوط ساخت - و سرانجام دار الملک جمعیت بعدالت جبري منوط - تاج خلافت بر سر شایستهٔ امر مقتضای حکمت دقیق اوست - و خلعت نیابت دربر صاحب فرموجب مصلحت عمیق او - مالک الملکی که نواختن یکي بکشور کشائی - و برانداختن دیگري از فرمان روائي طغرای غراي قدرت پر کمال اوست - و اعزاز سزاوار عزت و اذلال مستحق مذلت عنوان صحیفهٔ جمال و جلال او - نه با تدبیرش سهو را کار - و نه در تقدیرش لغو را بار - اگر نواخت است باقتضاي فضل است - و اگر بر انداخت است بتقاضای عدل - اسرار مبادیء صفاتش از احاطهٔ عقول بیرون و رموز آثار و غایاتش از حوصلهٔ فحول افزون - خرد از احصای نعمایش قاصر - فهم در استقصای الایش حائر - نه حمدش مقدور - نه شکرش میسور - هیهات بدین دیده و دریافت کجا طاقت ستایش - و باین قوی و آلات کرا استطاعت نیایش - لاجرم دست ازان باز داشته باداي مطلب گرائیده میشود - پوشیده نماند که چون دوستان از خبر نشاط انگیز انبساط آمیز یکدیگر مسرت آگین و بهجت قرین گردند - بناء علیه بگزارش عطیهٔ سنیه - و موهبت علیه - و نگارش افضال نبیل - و احسان جزیل - که درین زمان فرخنده نشان از دهندهٔ بي منت و بخشندهٔ با منت بامداد روح پرفتوح فاتحهٔ کتاب رسالت - خاتمهٔ نامهٔ نبوت - نخستین موج دریاي قدم - عنایت (غایت) وجود عالم و آدم - واسطة العقد آفرینش - منتخب مجموعهٔ دانش و بینش - کشاف سرایر آسماني - مفتاح خزاین معاني - مرآة حقایق اشیا - صدرنشین محفل انبیا - شهسوار عرصهٔ قاب قوسین - رتبه افزای نشاتین -

محرم خلوت سراي لي مع الله - بيداردل حقيقت آگاه - حضرت رسالت پناه - صلی الله عليه وعلی آله و صحبه وسلم - نصيب اين نياز مند درگاه بي نياز شده نرحت افزاي خاطر خطير ثمرهٔ شجرهٔ بختياری - شجرهٔ ثمرهٔ کامگاري - صفوهٔ دودمان صفوی - علالهٔ خاندان مرتضوی - قرة العين ابهت - نور حديقهٔ سلطنت - کوکب مستنير سماء بسالت - دري برج عظمت - فرزند زادهٔ کامگار نامدار بلند مقدار گرديده مي آيد - شرح اين مقال - وتفصيل اين اجمال - اين است که چون درين هنگام سعادت انتظام چندين بمسامع حقايق مجامع رسيده که فرقهٔ طاغيه و نيهٔ خاطيهٔ اوزبکيه در بلخ و بدخشان سر از گريبان عصيان برآورده چشم از باز پرس روز ميعاد و سطوت رب العباد پوشيده دست باطل پرست از آستين جور و جفا کشيده پا از جادهٔ انقياد و راي خود بيرون نهاده کار برو تنگ ساخته مصدر ادا هاي ناهنجار و بي اعتداليهاي دور از کار گشته اند - و ضعفاي آن اماکن و غربای آن مساکن پامال حوادث ودستخوش وقايع گرديده - وعرض و ناموس مسلمين بباد فتنه رفته - و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجائي رسيده که از سادات که اهل بيت نبوت و قرة العين رسالت اند و بضعهٔ نبیء بطحا - و فلذهٔ بتول زهرا - ومحبت ايشان اجر تبليغ اوامر و نواهي و مزد ابلاغ احکام الهي است جمعي کثير و جمعي غفير بقتل رسيده - تا بديگران چه رسد - ازانجا که باقتضاء حميت دين - و حمايت ملت متين - و ترحم بر حال مسلمين و زکوة نصاب مکنت - و شکر نعمت قدرت - که ايزد بي همال و داداار بيمثال بفضل کامل و لطف شامل باين مشمول عنايت خود

ارزاني داشته داد دهي مظلومان و فرياد رسي ستم رسيدگان بر ذمهٔ همت والا و فطرت عليا لازم و محتتم است عنان نيت حق طويت و عزيمت حقيقت سريرت هژدهم شهر صفر - ختم الله بالخير و الظفر - از نوزدهم سال جلوس ميمنت مانوس ظفر همعنان و نصرت هم ركاب از دار السلطنهٔ لاهور بصوب مصر دولت و اقبال - دار الملک مجد و جلال كابل معطوف و مصروف گشت - و بيست و دوم ثاني ربيعين بمباركي و بهروزي قرين فتح و فيروزي دار الملک مصطور از پرتو ماهچهٔ اعلام لامعه - و رايات ساطعه - فروغ تازه يافت - ازانجا لشكري گران بيكران و حشري عظيم بے پايان باساماني در خور اين دولت روز افزون خدا داد - و سر انجامي در خورد اين شوكت ابد پيوند ازل بنياد - از توپخانهٔ سنگين - و خزانهٔ خارج از قياس و تخمين - بسرداري فرزند سعادت مند كامگار - مويد منصور بختيار - قرهٔ باصرهٔ دولت - غرهٔ ناصيهٔ حشمت - نور حديقهٔ شوكت - ثمرهٔ دوحهٔ جلالت - پادشاهزادهٔ مراد بخش تعيين فرموديم - با آنكه راه از كثرت نشيب و فراز تلال - و قلال صعاب جبال - و فزوني وهاد بيمناک - و بسياري كريوه و مغاک - دشوار گذار بود - و بر كتل طول برف بمرتبهٔ كه نظر تند در عبور بران كند و گروه انبوه از بيلداران چابک دست و كلند زنان چالاک و چست - در تسويهٔ راه و تصفيهٔ آن از برف جد تام و كد تمام داشتند - مبارزان نصرت شعار جلادت كيش - و مجاهدان فيروزي دثار سبقت انديش - كه جانبازي در راه خديو حقيقي و خداوند مجازي سرمايهٔ حصول سعادت نشاتين دانند - و معركهٔ رزم در تقديم خدمت ولي نعمت محفل بزم شناسند - راهي كه چون

نظر باریک بینان دقیق بود مثل حوصلهٔ خویش وسیع انگاشتند و صبر نکرده و انتظار نبرده برف را بجمدهر و خنجر کنده بدست و سپر برداشتند - و در گرامی خدمت آن رفیع قدر عالي نسب اوائل ماه جمادي الاولی داخل ملک بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد خان که در قلعهٔ قندز که حاکم نشین بدخشان است بود التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد چنانچه امروز درین حضرت بانواع عنایات و اصناف تلطفات کامیاب است - پس ازان جوقی از لشکر ظفر اثر اسلام قلعهٔ کهمرد را سرسواری مفتوح گردانیده قلعه دار آنجا را اسیر ساخته بغوری که در چار طرفش خندقي است عریض و عمیق و آبش همه از چشمه سار همین خندق برجهجهه شتافت - و جسری بران بسته عبره نمود و قلعهٔ بیرون را بچستي و چالاکي و جلدی و تیز دستی مسخر ساخت - و چون بتسخیر قلعهٔ درون پرداخت قباد میر آخور که از جانب نذر محمد خان قلعه دار آنجا بود بمزید اعتماد و اعتبار موصوف از دید نیرنگی اقبال و تیقن خذلان و نکال بر تقدیر عدم تسلیم قلعه بهوا خواهان بارگاه جاه و جلال امان طلبیده قلعه را تسلیم دولتخواهان نمود - و در سلک بندگان این آستان فلک نشان منتظم گشت - و بتائید ابدي و عون سرمدي دیگر قلاع و بقاع مملکت مسطوره نیز بتصرف اولیاي دولت قاهره و احباے سلطنت باهره در آمد - پادشاهزادهٔ عالیمقدار بعد فتح ولایت بدخشان با افواج بحر امواج نصرت امتزاج بسرعت تمام متوجه بلخ گردید - فرق متفرقهٔ اوزبکیه تاب صدمات شیران بیشهٔ وغا نیاورده از جمیع اطراف و

جوانب بلخ ره سپر وادی فرار گشته آن روی آب جیحون زنند نذر محمد خان که نه یاراي ستیز داشت و نه طاقت تحصن در حیني که پادشاهزادهٔ موید بختیار با عساکر فیروزی شعار بنواحی بلخ میرسد بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران خود را برسم پذیرهٔ آن نو باوهٔ بوستان سلطنت با مکتوبی مشتمل بر خواهش طواف حرمین شریفین که بآن والا ندر نگاشته بود میفرستد - هرچند آن والا گهر بآئین پسندیده و طرز گزیده تلقي نموده بر میگذارد که خواهش خان والا دودمان در حضرت خلافت باحسن وجوه جلوهٔ ظهور خواهد یافت و دلدهي و دلداري کرده آنها را رخصت انصراف پیش پدر میدهد اما فرداي آن که حوالی شهر بلخ مضرب خیام نصرت میگردد خان از استیلاي وهم و توهمات بي جا تمام عیال و اطفال و مال و منال اندوختهٔ مدة العمر گذاشته - و سبحان قلي سلطان و قتلق سلطان پسران خود را که نزد او بودند همراه گرفته - و بهرام سلطان و عبد الرحمن سلطان دو پسر دیگر را بجهت عدم حضور ایشان درانجا مانده - سراسیمه وار با معدودي از بلخ برامده بسمت شبرغان میرود - و ازانجا بالدخود رمیده از راه چول و بیابان بمرو مي شتابد - پیدا است که آن نقارهٔ اصلاب طیبین - سلالهٔ اسلاف طاهرین - چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت حرمین شریفین - زاد هما الله شرفا و جلالا - نموده بودند خان مشقت دیدهٔ تعب کشیده را نیز که خواهان این سعادت است باحترام تمام دستوری طواف اماکن متبرکه خواهند داد - هزاران هزار شکر کارساز بنده نواز را که تدبیرات این نیاز مند

درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید - و بمحض لطف و عنایت بی غایت و فضل و کرم بی نهایت که شامل حال این رهین احسان و انفصال عطا خانهٔ او است - مطلب عظیم و مقصد جسیمی که پیش نهاد همت عالی نهمت و مکنون خاطر قدسی مآثر بود صورت انجام و حسن اختتام یافت - و ولایت بلخ و بدخشان با جمیع توابع و مضافات که از صرصر فتنه و فساد اوزبکیه خزان بهجت و نشاط داشت بورود مواکب نصرت قرین گلستان دولت و اقبال - و بهارستان شوکت و جلال - گشت - واز روز دخول لشکر اقبال بولایت بدخشان در عرض یکماه چندین فتوحات بزرگ و تسخیرات سترگ که زبان در ادای سپاسش قاصر است و دل از تصور شکرش عاجز بآسانی هرچه تمامتر و خوبی هرچه زیاده تر نصیب این سراسر ستایش سراپا نیایش گردید - الله تعالی این فتح نمایان را که کارنامهٔ روزگار است برین نیازمند درگاه خود مبارک گردانیده فتح سمرقند و بخارا نصیب گرداند - آمین یارب العالمین - این نامهٔ مهر عنوان و این صحیفهٔ نشاط بیان که بیاضش غرهٔ صبح فیض و انفصال - وسوادش خال رخسار دولت و اقبال است مصحوب شجاعت شعار راسخ الاعتقاد ارسلان بیگ که از خانه زادان معتمد این درگاه آسمان جاه است فرستاده آمد - و چون مشار الیه بجز ابلاغ این کتاب مستطاب بامری دیگر مامور نیست یقین که پس از تبلیغ بی توقف رخصت انصراف خواهد یافت - حدایق آمال و امانی بآبیاری جویبار لطف رحمانی سرسبز و شاداب باد *

دهم شعبان که در جلکای بکرامی دایره بود بمیر اسمعیل پیشوای

هزار جات کابل خلعت و دویست مهر - و بدو پسر و برادر او سه خلعت و صد مهر مرحمت نموده همه را مرخص ساختند ٭

یازدهم [شعبان] از بگرامي ترین هزاران مسرت و شادکامي کوچ شد ٭

شب پانزدهم [شعبان] ده هزار روپیهٔ مقرر باصحاب نیاز مرحمت فرمودند ٭

هفدهم [شعبان] باغ صفا را که از بگرامي براه راست سي و دو کروه است - و براه قلعهٔ تیزي که حضرت جهانباني تشریف بردند و بهفت روز نوردیده آمد بیست و نه کروه و در کمال صفا و رنگیني است بنزول مقدس فروغ تازه بخشیدند ٭

هژدهم [شعبان] مقام شد - و حکم اقدس بصدور پیوست که در موضع نیمله که مکاني است دلکشا باغي و نشیمني از سرکار والا احداث نمایند - و نهري بعرض چهار ذراع از آب موضع مذکور دران باغ و عمارت جاري سازند - درین تاریخ خزانهٔ که از دار السلطنهٔ لاهور طلب داشته بودند رسید - و از جملهٔ آن مبلغ ده لک روپیه مصحوب میر خلیل وله اعظم خان و هوشدار پسر ملتفت خان نزد امیر الامرا که بعد از انتهاض عساکر جهانکشا داخل کابل شده بود ارسال یافت - و فرمان رفت که آنرا بمردم خود سپرده نزد شاه بیگ خان روانهٔ غوری سازد تا بهادر خان و اصالت خان جمعي را فرستاده از غوری ببلخ طلب نمایند - از وقایع دار الخلافهٔ اکبر اباد بعرض اقدس رسید که چهارم شعبان سال هزار و پنجاه و ششم هجري عصمت قباب عفت نقاب سلطان نسا بیگم مهین فرزند حضرت جنت مکاني که از بطن

همشیرهٔ راجه مانسنگه بود بمرض استسقا از سرای فانی بعالم جاودانی شتافت - آن محفوفهٔ رحمت الهی در طاق ایوانی از ایوانهای دور گنبذ روضهٔ مقدسهٔ حضرت عرش آشیانی که هنگام درامد روضهٔ منورهٔ جانب راست واقع‌شده و از خدیو زمان در زندگی خویش برای مدفن خود التماس نموده بود مدفون گشته طاق‌ایوان جانب چپ روضهٔ مطهره بامتدعای مستورهٔ تتق رفعت مخدرهٔ هودج عزت شکر نسا بیگم برای ضریح آن عصمت قباب مقرر شده *

نوزدهم [شعبان] رایات عالم آرا از باغ صفا نهضت نمود *

بیست و ششم [شعبان] ساحت پشاور را که از باغ صفا تا آنجا سی و یک کروه است و بهشت کوچ طی شد بلمغان ماهچهٔ آفتاب اشراق منور گردانید *

بیست و هفتم [شعبان] مقام شد - چون یرلیغ طلب راجه جیسنگه از دکن بآستان جهانداری شرف صدور یافته بود کنور رامسنگه پسر کلان او را خلعت و اسپ با زین مطلا داده بوطن رخصت نمودند - به صالح دستار خوانچی دویست مهر عنایت کردند - و از پشاور پانزده و نیم کروه راه بچهار کوچ نوردیده غرهٔ رمضان بر ساحل دریای نیلاب محاذی قلعهٔ اتک نزول اجلال فرمودند *

سیوم [رمضان] اردوی کیهان پو از جسری که بسفاین ترتیب داده بودند بعبور نمود - درین تاریخ محمد محسن کرمانی که ملازم جانی خان قورچی باشی بود و بعد از قتل او از ایران آمده در زمرهٔ بندگان بارگاه جهانبانی منخرط گشته بانعام

شش هزار روپیه سرافراز گردید - میرزا نوذر صفوي از بلخ آمده طیور شکاری نذر محمد خان را که دران پنج باز طویغون بود از نظر انور گذرانید - و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دوهزار و پانصد سوار نوازش یافت - هاشم بیگ کاشغری که در اندخود بود بالتماس رستم خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار سرفراز گردید - مبلغ بیست لک روپیه که درینولا از دار السلطنهٔ لاهور رسیده بود مصحوب سید بهادر ولد سید لطف علي و جلال برادر بهادر خان و محمد امین ولد شاه قلی خان روانهٔ کابل ساختند که بذو القدر خان قلعه دار آنجا سپرده برگردند - دو ازده کروه راه که ازکنار نیلاب تا حسن ابدال است در سه روز نوردیده پنجم رمضان باغ بهشت آئین آنرا بنزول مقدس فیض آمود گردانیدند - و سه روز بعشرت و کامرانی گذرانیده نهم مقارن دولت پایدار رکضت نمودند - و مسافت مابین حسن ابدال و رهتاس را که سي و یک کروه است به هشت کوچ قطع نموده شانزدهم در باغ رهتاس که از باغ جز نامی ندارد بفرخی و فیروزی فرود آمدند *

هفدهم [رمضان] کنار آب بهت که از رهتاس سه و نیم کروه است محط رایات جهانکشا گردید *

هژدهم [رمضان] از دریای مذکور عبره فرمودند - درین روز اعظم خان که بفرمان والا تابستان در کشمیر گذرانیده بآستان معلی روانه شده بود سعادت اندوز ملازمت گشت - و هزار مهر نذر گذرانید - و بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صوبه داری بهار نوازش یافته مرخص شد - میر خلیل درینمین

پسر او بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه و میر اسحق پسر سیومش باضافهٔ منصب سرافراز گشتند - و حکم شدکه میرخلیل پیشتر به پتنه رفته تا رسیدن اعظم خان بصیانت آن بپردازد - و نور الدوله میرحسام الدین داماد خان مزبور نیز بهمراهي او دستوری یافت - و چون از محال تیول گوهر بحر خلافت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر که یرلیغ طلب آن والاگهر بصدور پیوسته بود هشت کرور دام که دوازده ماههٔ آن بیست لک روپیه باشد بخالصهٔ شریفه تعلق گرفته بود رای کاسیداس را بدیوانی بنگاله مفتخر گردانیده خدمت دیوانی دار الخلافهٔ اکبرآباد از تغیر او بشیخ عبدالکریم تفویض نمودند ٭

نوزدهم [رمضان] مهین پور خلافت که از اتک بجهت دیدن بیمار خود بدار السلطنه مرخص گشته بودند باحراز سعادت ملازمت مستسعد گشتند - بعبدالرحمن ولد نذر محمد خان اسپ از طویلهٔ خاصه با ساز طلا عنایت شد ٭

بیستم [رمضان] علی اکبر با زرگان به تقبیل آستان عرش مکان تارک بختمندی بر افراخته شش اسپ عربي از نظر اکسیر اثر گذرانید - او پسر حاجی کمال صفاهانی است - در سال بیست و یکم جلوس حضرت جنت مکانی بعنوان تجارت بهندوستان آمده در بندر کنبایت اقامت نمود - و جهازی چند ترتیب داده بتجارت پرداخت - و چون جهازات او به بصره و دیگر بنادر آمد شد دارد - و او به علي پاشا حاکم بصره راه آشنائی کشود چنانچه معز الملک اسپی از نصل غزکه حقیقت آن در اول

سال پانزدهم نگذشته آمد بوساطت او بدست آورده - بنابران سابقا حکم قضا نفاذ صادر گشته بود که در بهمرسانیدن اسپان عربی قابل سواری خاصه فراوان جد و جهد بتقدیم رساند که بعنایات پادشاهانه نوازش خواهد یافت - او بامداد طالع و اسعاد بخت درین سال خیول عربی بهمرسانیده بدرگاه آسمان جاه آورد - ازان میان کمیت اسپی که علی اکبر بمساعی موفوره و ارسال تنسوقات از پاشای مزبور گرفته بود پسندیدهٔ طبع دشوار پسند خاقان جهانیان افتاد - و بلعل بی بها موسوم شد - و سر طویلهٔ همگی اسپان عربی خاصه گردید - و بر زبان مقدس رفت که بعد از اورنگ آرائی چنین اسپ عربی داخل اصطبل معلی نشده - در ایام سعادت انجام پادشاهزادگی هنگامی که برهانپور بورود موکب گیتی کشا امن و آرامش داشت عنبر حبشی اسپی کمیت نام ابر خرام فتح لشکر نام براجه بکرماجیت تکلف نموده بود که در نکوئی منظر و تناسب اعضا و کلانی و پهنائی و تنومندی بهتر ازین بود - پس ازان که راجه از نظر اشرف ما بعنوان پیشکش گذرانید آنرا زیاده از ده روز نگاه نداشته بخدمت حضرت جنت مکانی فرستادیم - بهای این شش اسپ بیست و پنجهزار روپیه مقرر شد - قیمت لعل بی بها پانزده هزار - و پنج دیگر ده هزار - و علی اکبر را ازان رو که سوداگر است و در شناخت جواهر و اسپ وقوف دارد محتمل که خدمت بندر بآئین شایسته بتقدیم رساند بخلعت و منصب پانصدی سه صد سوار بر نواخته بضبط بندر سورت و کنبایت رخصت فرمودند - درین تاریخ افتخار خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و چار صد سوار و فوجداری پرگنات نواحی اکبر نگر سرافراز گردید *

بیست و سیوم [رمضان] جنود فیروزی از آب چناب که از کنار دریای بهت تا ساحل آن چارده و نیم کروه است و یکروز مقام نموده به چهار کوچ رسیده بودند براه جسر سفاین گذاره نمودند - راجه جیرام باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار نوازش یافت *

بیست و پنجم [رمضان] جعفر خان از دار السلطنهٔ لاهور که بضبط آن می پرداخت بآستان کیوان مکان آمده شرف اندوز ملازمت اقدس گشت - بخواجه عبد الخالق داماد نذر محمد خان چار صد مهر - و بهر یکی از خواجه محمد شریف ده بیدی و بالتون پروانچی دویست مهر - و به یعقوب بیگ توپچی باشی هزار روپیه انعام شد - و درین ماه مبارک مبلغ سی هزار روپیهٔ مقرر بارباب احتیاج بذل فرمودند *

چهارم شوال که کنار آب دیک مضرب خیام گردون احتشام بود ثمرهٔ شجرهٔ مفاخر و معالی سلطان سلیمان شکوه نخستین خلف مهین پور خلافت از دار السلطنه آمده دولت تلثیم قوایم اورنگ جهانبانی اندوخت - و خسرو و بهرام پسران نذر محمد خان که پیشتر روانه شده بودند نیز باستلام سدهٔ سنیه فایز گشتند - و هر کدام بمرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با ساز طلا فرق مباهات بر افراخت - وجای ایستادن هر دو برادر در جناب خلافت بجانب چپ پهلوی هم معین شد - طاهر شیخ از بلخ آمده ناصیهٔ طالع

به تقبیل عتبهٔ اقبال بر افروخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هزار روپیه مفتخر گردید - از ساحل چناب تا دار السلطنت که بست و سه کروه راه است بنه کوچ نوردیدند - و شش مقام کردند ٭

آغاز روز هشتم [شوال] در ساعت مختار قرین بخت بیدار و دولت کارگزار در دولتخانهٔ سعادت آشیانه نزول اجلال فرمودند - درین روز فرخنده بخسرو پنجاه هزار روپیهٔ نقد که دو لک شاهی باشد و به بهرام بیست و پنج هزار روپیه که یک لک شاهي است - و به عبد الرحمن ده هزار روپیه که چهل هزار شاهي باشد - انعام نمودند - جملة الملکی علامی سعد الله خان را باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری ذات و سوار و راجه بیتهلداس را باضافهٔ هزاری سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار - ونوازش خان را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه - مفتخر ساختند - شفیع الله برلاس که بحراست قلعهٔ دار السلطنه می پرداخت باز بخدمت توزک سرافراز شد - خواجه عبد الوهاب پیشین رئیس بلخ و نواده خواجه پسر سنگی خواجه و خواجه طاهر خواهر زادهٔ هاشم خواجه و خواجه بقا خواهر زادهٔ محمد صادق خواجه و خواجه نور الله ولد خواجه عبد الغفار و خواجه ذکریا برادر زادهٔ خواجه عبد الغفار و دیگر خواجه زادها از بلخ آمده باستلام حریم حرم احترام جهانبانی مستسعد گشتند - همه را بعنایت خلعت - و خواجه عبد الوهاب را بانعام چار صد مهر - و دیگران را بعطاي ششصد مهر کامیاب گردانیدند - و بهرام از خواجه عبد الخالق داماد نذر محمد خان و

بالتون بروانچي سه صد مهر - و به چوچک بيگ دويست مهر- انعام شد - هزار سوار ديگر از منصب مکرمتخان دو اسپه سه اسپه گردانيده اورا بمنصب چار هزاری چار هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه بر نواختند .گردهر داس کور را بعنايت خلعت و منصب هزاری ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه و تفويض خدمت قلعه داری دار الخلافهٔ اکبر آباد بشرکت باقيخان نوازش فرموده مرخص ساختند - آگاه خان فوجدار نواحیِ دار الخلافه از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه نوازش يافت *

يازدهم [شوال] حسن سعيد بيگ خواهر زاده و داماد عبد الرحمن ديوان بيگي با محمد باقی و چار کس ديگر از خويشان خود از بلخ آمده به تلثيم ساحت جهانداري سر بر افراخت - و با اقرباء پنجگانه بعنايت خلعت و انعام پنجهزار روپيه کامروا گرديد - بخواجه ماه صد مهر- و بهريکي از خواجهٔ بدخشي و خواجه عبد العزيز هزار روپيه عنايت شد - و تبکچيان نذر محمد خان ملا سلطان محمد ديوان و ملا عبد اللطيف مستوفیِ سابق و ملا عبد الرؤف مستوفیِ حال و ملا عاشور ديوان بيوتات بتقبيل سدهٔ سنيهٔ کشور ستاني ناصيهٔ بخت بر افروخته بعنايت خلعت و انعام چار هزار روپيه کام اندوز شدند *

پانزدهم [شوال] عبد الرحمن بمرحمت ماده فيل با زين نقره و خواجه عبدالوهاب بمنصب نهصدي دويست سوار- و خواجه عبد الخالق بخلعت وخنجر مرصع و منصب نهصدي صد و پنجاه سوار - و طاهر شيخ بعنايت شمشير براق طلاي ميناکار و منصب

هشتصدي چار صد سوار - و چوچک بیگ بمنصب هشتصدي دویست سوار - و حسن سعید بیگ بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار - و خواجه نور الله ولد خواجه عبد الغفار بمنصب پانصدی پنجاه سوار - مفتخر گشتند *

نوزدهم [شوال] پرتهیراج راتهور قلعه دار سابق دار الخلافه مبلغ صد لک روپیه که از خزانهٔ عامرهٔ آنجا طلب شده بود آورده پیشانیٔ طالع باستلام آستان معلی بر افروخت *

سلخ ماه [شوال] ملتفت خان که بر طبق منشور مقدس ایلچیٔ نذر محمد خان قریب دو هزار سر ارز مال و اسپهار خرد و کلان از بلخ آورده بمتصدیان صوبهٔ کابل حواله نموده بود و خود روی ارادت بدرگاه آسمان جاه نهاده بشرف احراز دولت ملازمت رسید - قاضي محمد اسلم و خواجه ابو الخیر میر عدل بحکم معلی طیب خواجه ولد خواجه حسن خواجهٔ جویباری را که از بلخ آمده بود استقبال نموده بسعادت ملازمت اکسیر مرتبت رسانیدند - خواجه دو تغوز اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و انعام هزار مهر سر بلندی یافت - بابراهیم کس حمزه ملک سیستانی که پیشکش آورده بود چار هزار روپیه مرحمت فرمودند - چون نظم صوبهٔ پنجاب بعنوان صحیفهٔ مفاخر مبین پادشاهزادهٔ بلند قدر تعلق گرفته بود مبلغ دو کرور دام از محال دامن کوه کانگره در وجه انعام آن درة التاج خلافت مقرر گردید - و امر معلی بشرف صدور رسید که جماعهٔ از سپاه خود بسرکردگیٔ یکی از ملازمان معتمد بضبط این محال معین سازند *

سیوم شهر ذي القعده محمد بدیع ولد خسرو را بعنایت مادۀ فیل با زین نقره مباهي گردانیدند *

دهم [ذي القعده] پادشاهزاده مراد بخش را که بمنصب دوازده هزاري ده هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر افراز بود و بسببي که در آغاز این سال گزارده آمد از منصب باز داشته بودند باز از روي کرم و تفضل بمنصب دوازده هزاري ذات و نه هزار سوار بر نواختند - و حیات ولد علي خان ترین را بخطاب شمشیر خاني - و محمد قاسم پسر هاشم خان را که داروغۀ توپخانۀ لشکر صوبۀ بلخ است بمعتمد خان مخاطب گردانیدند - حسین قلی بیگ آغر را که در زمرۀ بندگان آستان کیوان مکان منخرط گشته ببدخشان دستوري یافته بود بخدمت تهانه داري امام و دشت قلعه و اضافۀ منصب سرافراز ساختند - بخواجه زین الدین نقشبندي دویست مهر انعام شد - خواجه قاسم نقشبندی حصاري که در اواخر دولت نذر محمد خان رئیس بلخ بود بدرگاه آسمان جاه آمده شرف اندوز ملازمت اقدس گردید و بعنایت خلعت و منصب ششصدی ذات و صد سوار و انعام دو هزار روپیه سرافتخار بر افراخت - قندزي بیگ ولد عبدالرحیم بیگ برادر عبد الرحمن دیوان بیگي نیز از بلخ آمده دولت تقبیل عتبۀ اقبال اندوخت - و بمرحمت خلعت وانعام هزار روپیه نوازش یافت *

دوازدهم [ذی القعده] باقي بیگ را که از قبل مهدین پور خلافت بضبط صوبۀ اله آباد می پردازد بمنصب هزاری ذات و چار صد سوار از اصل و اضافه بر نواختند - چون قدوۀ مطهرات - اسوۀ

مکرمات - مستورهٔ ستر عصمت و حیا - مخدرهٔ خدر رفعت و اعتلا شکرنسا بیگم عمهٔ محترمهٔ خاقان ممالک ستان که برخصت والا برای تهنیت گزاری فتح بلخ و بدخشان از دار الخلافهٔ اکبرآباد روانهٔ دار السلطنهٔ لاهور شده بود نزدیک دار السلطنه رسید •

نوزدهم [ذي القعده] بفرمان اقدس مهین گوهر بحر عظمت پادشاهزادهٔ محمد دارا شکوه پذیره شده بمشکوی دولت آوردند - و آن مخدرهٔ تتق معالی لعلي که چهل هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - خاقان مهرپرور جود گستر قدوم میمنت لزوم آن صفوهٔ دودمان جلال را گرامی داشته اصناف اعطاف مبذول فرمودند - و یک لک روپیه نقد دادند •

بیست و هفتم [ذي القعده] بعرض ملتزمان پیشگاه حضور رسید که مقرب خان ولد شیخ بهینا که قریب به نود سال عمر داشت در موطن خویش کیرانه بساط حیات در نوردید - او و پدرش در فن جراحی مهارت تام داشتند •

اکنون سوانحی که پس از معاودت مدار المهامي علامی سعد الله خان از بلخ دران صوبه رو نموده بر میگزارد •

سوانح صوبهٔ بلخ

چون بهادر خان آگهي یافت که پنج شش هزار سوار المان درین روي آب جیحون نزدیک گذر کلیف فراهم آمده در فکر بر انگیختن گرد فساد اند مالش آن فتنه گرایان ظلم پژوه پیش نهاد خود ساخته غرهٔ شعبان با گروهي از بندهاي پادشاهي از بلخ برامد

و چون از اخبار جواسیس دریافت که ضلالت پیشگان در حوالیء مومن آباد اند چاشتگاه ششم شعبان راهي شده باستعجال تمام درسه پهر روز خود را بمومن آباد که شانزده کروهی بلخ است رسانیده اتفاقا مخاذیل یک پهر پیش از وصول لشکر فیروزي ازانجا بر امده بودند - بنابران پي گرفته تاآخر روز در بیابان چول و بي آب تعاقب نمود - و هنگام فرونشستن آفتاب بمقاهیر رسیده جوقي را طعمهٔ نهنگ خون آشام گردانید - ادبار پژوهان از دستبرد شیران بیشهٔ کارزار و پی هم آمدن مجاهدان ظفرشعار عنان تثبت از دست داده شبا شب ره سپر فرار گشتند - بهادر خان باسایر دلیران افواج قاهره برخی دیگر بدنبال شتافته نصف شب بمومن آباد مراجعت نمود - و اموالي را که طغاة بد فرجام از محال آن نواحي گرد آورده از نهیب دلیران عرصهٔ وغا باز گذاشته بودند همراه آورده روز دیگر بخداوندان آن رسانید - و بجهت استخبار اشرار سه روز در مومن آباد توقف نمود درین اثنا خبر آوردند که قریب ده هزار سوار ضلالت دثار از گذر قبادیان گذشته به نهب و غارت خلم و محال انحاء آن که از مواضع معمورهٔ نواحي بلخ است شتافته اند - دهم شعبان از مومن آباد یلغار نموده روز دیگر به خلم آمد - و چون ازسکان آن مکان آگهی یافت که فتنه پژوهان شش روز در موضع ینگي آرق بودند و برخي از محال که در صوب آستانه و سمت ایبک واقع شده تاخته آنچه فراهم آورده بودند از استماع خبر وصول عسکر اقبال گروهی آنرا بردند که بسرعت هرچه تمامتر از آب بگذرانند - و فوجي دیگر که سر امد آن شاه محمد قطغان و قاسم باي و قل محمد جیبه چي

و شاه نوّاد بیگ مراد توش بیگی و غیرهم بودند از لشکر ادبار جدا شده هر سرداری با جمعی بطرفی رفته و نیز ارادهٔ آن دارند که سر راه جماعهٔ که او بجهت آوردن خزانه از غوري ببلخ فرستاده بگیرند - بنا بران از رفقاي خود راجه جیرام و گوپال سنگه : راي تلوکچند و جگرام وچندی دیگر از راجپوتان وخوشحال بیگ قاقشال و قاضی نظاما بخشي بلخ و میر مقتدي را بمدد مردم خزانه روانه ساخت - و خود بعزم آنکه بکنار جیحون رسیده امتعهٔ مسلمانان را از دست یغماچیان کشیده بخداوندان آن عاید سازد بایلغار راهی شد - پارهٔ راه نوردیده بود که سواری چند از ینگیِ آرق رسیده برگزارند که جماعهٔ مخاذیل که مانند روزگار خود پراگنده شده بودند بموضع مذکور آمده اطراف آنرا تنگ گرفته اند بنابران روانهٔ آنصوب گردید مقاهیر بدیدن افواج قاهره بجانب کوه شمر که مشرق رویهٔ ینگي اَرِق بفاصلهٔ شش هفت کروه واقع است فرار نموده بکریوهٔ کوه مذکور که آنرا پناه جای خود تصور نموده بودند بر آمدند - نیکنام عم بهادر خان که هراول لشکر نصرت پیکر بود با عنایت برادرخان مزبور و دیگر همرهان برق وار خود را رسانیده آتش افروز نبرد گردید - و مخالفان ضلالت انتما را باوجود فزونی و سختیِ جا بغلبه و امینهٔ برداشت و بضرب تیر و تفنگ بسیاری را مقتول و مجروح گردانید - مقاهیر از کوه پایان آمده بادیه پیمای فرار گشتند - و درین گیرودار برخی از تابینان بهادر خان نیز نقد جان در باختند شامگاهان بهادر خان مظفر و منصور به ینگيِ اَرِق برگشت - و چون دریافت که المانان اموالی را که بغارت برده بودند از آب گذرانیده اند -

و از گریختگان نیز اثری پیدا نیست به خلم رفته تا رسیدن خزانه منتظر نشست - بیست و چهارم که خزانه رسید ببلخ مراجعت نمود و برای تفحص احوال نتنه پژوهان چندی در یک کروهی شهر توقف گزیده یازدهم رمضان ببلخ در آمد •

از سوانحی که درین ایام در دیگر
جوانب بلخ بروی کار آمد آنکه

چهار دهم شعبان حشری از المانان بگذر کلیف از آب عبره نموده موضع آخته چي و قروقچي و دیگر مواضع را تا پنج کروهی بلخ تاخته فراوان مواشی رعایا و برخی اسپ و شتر لشکریان را که در چراگاه سر داده بودند بردند - چون شمشیر خان تهانه دار خان آباد خبر گذشتن طایفهٔ ضاله از آب شنفته آمادهٔ پیکار گشته بود بمجرد آگهی برین ماجری با همرهان سوار شده در دو پهر خود را بمقاهیر رسانید - و بار سر از تن گروهي ازین مقاهیر برگرفته و دواب سپاه و رعیت را برگردانیده ازانجا عود نمود - و در همین ایام سه فوج دیگر از مدابیر بآستانهٔ علویه و آنچه و فتح آباد تاخت آوردند - جمعی که بآستانه رفته بودند آنها را نظام میوانی تهانه دار آنجا و اسحق بیگ بخشی صوبهٔ کابل که بفرمان قضا نفاذ از بلخ روانهٔ دهمي أستان گشته بود و آن روز بدان مکان رسیده و چندی دیگر از بندهای پادشاهي که از اتفاقات حسنه بآنجا وارد شده بودند مالش بسزا دادند - و طایفهٔ که بآقچه رو نهاده بودند شادمان پکهلیوال به نبرد آنها پرداخته جمعي را از هم گذرانیده - و چندی از نوکران او نیز کشته شدند - و

جماعهٔ که بفتح آباد آمده بودند تاب تفنگ نرخ حسین خراسانی و همرهان او نیاورده و برخی را بکشتن داده بپای ادبار فرار نمودند ٭

سانحه دیگر آنکه

گروهی از مخاذیل المان بقاضی نفاق پیشهٔ شبرغان که پنهانی بآنجماعه سازش نموده بود پیغام دادند که بحیله سازی چنان کند که حصار شبرغان بتصرف ما در اید - او بجبار قلی ککهر قلعه دار شبرغان بر گزارد که بستن بند آب شبرغان که پیشتر اوزبکان شکسته اند و عمارت ولایت و فزونی زراعت بآن باز بسته است ناگزیر است - و بی آنکه خود بیرون آمده بر انجام این کار همت بگمارید صورت نمی بندد - جبار قلی از حصار بر آمده بدان صوب راهی گردید - مقهورانی که در کمین فرصت آمادهٔ نبرد بودند بقصد پیکار نمودار گشتند - چون جبار قلی بر آهنگ این گروه بی فرهنگ آگهی یافت باندیشهٔ آن که اگر به نبرد پردازد مبادا طائفهٔ دیگر بر سر قلعه شتافته آنرا متصرف گردند - بجانب قلعه برگشت - و جمعی کثیر از همرهان او تلف گردیدند - مخاذیل روز دیگر حصار را دایره وار احاطه نمودند - دریغولا از شگرفی اقبال عدو مال راجه دیبی سنگه و ترکتاز خان که بی دستوری رستم خان از اندخود ببلخ روانه شده بودند بشبرغان آمده قلعه نشینان را مستظهر گردانیدند - و با محسن قلی برادر جبار قلی که از قلعه برآمد المانان را مالش بسزا داده گروهی را از هم گذرانیدند - و بقیه را از دور

قلعه راندند - و تا از شبرغان خاطر فراهم گردد چندي درآنجا توقف نمودند - و چون از مدابير خبری شنفته نیامد ببلخ راهي گشتند - و همين كه بكنار پل خطب رسيدند مقاهير كه كنار پل چمتال را تاخته معاودت نموده بودند بدليران نبرد آرا بر خورده مانند مور و ملخ هجوم آوردند - مبارزان لشكر منصور قدم استقامت نشرده بسياری جان در باختند - وجمعي از مقاهير به بئس المصير شتافتند ه

گزارش احوال بد مال المانان

اگرچه دامان اين گرامي نامه را كه چون آستين مريم وجيب مسيح از معايب پاک است بذكر گروه بی شكوه المان كه آلودگان نقايص و پالودگان نمايم اند ملوث ساختن شايستگي ندارد - اما ازانجا كه درين صحيفهٔ شريفه بتقريبات اسم اين طايفهٔ بدسگال نكوهيده مآل مذكور شده نبذي از احوال شقاوت اشتمال اين طبقهٔ ضلالت اندوز فتنه‌پژوه مي نگارد - كار اين مناكيب خونريزي - شعار اين مخاذيل فتنه انگيزي - راه بيداد سپردن پيشهٔ اين ناكسان - اندوختهٔ مردم بردن انديشهٔ اين بد منشان - نبرد اين مناجيس كه چون بوم شوم بام جمعيت را شام پريشاني گردانند همه غدر و مكر بيك ناگاه بر جمعي نا آگاه بريزند - و هرچه بيابند برداشته بگريزند براي گرگين خری ده بهادر را بكشتن دهند - و تا بدست نيارند دست ازان بازندارند - از غرداي پيرامون جنگ صف نكردند - و اگر اندک قوتی در غنيم به بينند بگريزند-چندي نمايان شده غنيم را

بجنگ گریز تا جائی که جمعي گذیر در کمین نشسته باشند برده درمیان گیرند بیشتر باعث دست انداز و ترکتاز این جماعه این است که سفر این طایفه را سامانی و سرانجامی درکار اینست یک خیمهٔ کهنه عشرتگاه ده دولتمند است - و طعام لذیذ و شراب گوارای ایشان تلقان جو و تمیز ترش است - اگر پارچهٔ گوشت گندیده بیابند الذ اطعمه انگارند - گیاه اسپان شان درمنهٔ خودرو است و با این خورش روزي چل پنجاه کروه راه روند - چندین اسپ و آدم از سخت رواني و سگ جانی بهرجا خواهد برسد - بسیار بوده که از بلخ و بخارا بخراسان و یزد تاخته مال را بدر برده اند - و قزلباش برچنان اسپان اصیل بدو بگرد شان نیارستند رسید - و از ژرف دریائي مانند جیحون اگر خواهند روزی چندین دفعه بسان سگ آبي بآساني بگذرند - و هنگام عبور زینها را که چوبي چند است بهم پیوسته بربسته و جلو سر اسپ را بردم دیگری مضبوط ساخته یکي چندین اسپ از آب میگذراند - برسواري از نی که بر ساحل دریای مذکور فراوان مي روید پشتوارهٔ ساخته و برآن نشسته از آب مي گذرد - همگي افعال شان وزر و ضلال است - و زندگاني برین گروه وبال - باآنکه از مور و مار بیشتر اند و درآمدن و رفتن مانند خلقت مگس و پشه دفعي هرگاه باراده قتال و جدل معرکه آرای گشتند از دستبرد مبارزان لشکر فیروزي هزیمت را غنیمت دانسته فرار نمودند - و اگر احیانا چندی از دید حمیت و حماست این جماعه بغیرت افتاده پای ثبات فشردند علف تیغ خونخوار مجاهدان خلاص سرشت گشتند ٭

از وقایع

رفتن خسرو بیگ ترکمن است از اندخود بخراسان

چون اودرین هرج و مرج از احشام حوالی اندخود و چیچکتو و میمنه وشبرغان اسپ و شتر و گاو و گوسفند فراوان فراهم آورده بود زالمانان از تنگی چشم و فراخی آز دل بر مال او نهاده چند مرتبه تاخت آورده بودند چنانچه یکبار بنهجی که گزارده آمد رستم خان باهمرهان رمیده مواشی او را از دست المانان خلاص کرد۔ در رمضان که از شیوع خبر قصد آن مقاهیر بصوب اندخود مردم آن ملک باندیشه در افتاده عزم برآمدن داشتند و رستم خان همه را از توزع خاطر و تشتت باطن بر آورده نگاهداشت ازین توهم که نخست مال مرا غارت خواهند کرد به تسلیهٔ رستم خان متسلی نگشته در ارادهٔ رفتن راسخ ترگشت۔ و برستم خان گفت که علف این سر زمین بمواشی من کفایت نمیکند - و رخصت گرفته بچراگاهی که پنج کروهی اندخود بود رفت - و روزی چند درآنجا درنگ نموده از بی سعادتی و بد ذاتی فرصت یافته بسرحد خراسان شتافت ٭

از سوانح

آمدن امان بیگ قراول ریش سفید الوس قبچاق و آتش قلماق برادر کفش قلماق است ببلخ نزد بهادر خان و اصالتخان

گزارش این ماجری آنکه نذر محمد خان امان بیگ را که در اواخر عهد خود بتادیبهٔ جمعی از المانان که در نواحی چیچکتو و

میمنه غبار شورش برانگیخته بودند فرستاده بود بعد از رسیدن سپاه ظفر دستگاه بحوالی بلخ اورا نزد خودطلبید - او که از قوم چغتا است خیر اندیشي و نیک سگالی این دولت روز افزون بخود قرار داده پیش او نرفت - و در شبرغان نیز نزد او نیامد - و چون پس از روانه شدن خان بسوی ایران با الوس خود در یورتي که در حدود چیچکتو و میمنه داشت فرورکش کرد - و کفش قلماق نیز لختی از الوسات حدود چیچکتو فراهم آورده و با خود موافق گردانیده با مینک سعید پدر خویش و برادران و قلماقان اویماق خود میان چیچکتو و حدود ماروچاق چراگاهی اختیار نمود و اولیای دولت آسمان صولت بامر مقدس از بلخ و اندخود استمالت نامجات به آنها ارسال نموده به بندگی آستان خواقین مکان رهنمون گشتند - امان بیگ غاشیهٔ عبودیت بر دوش کشیده روانهٔ بلخ شد - و کفش قلماق که از بخت بیدار بي نصیب بود برادر خود آتش قلماق را با امان بیگ فرستاد که طرز پرداخت معامله ملاحظه نموده برخی مقاصد التماس نماید - اگر بانصرام رسد پذیرهٔ دولت شده در سلک غلامان بارگاه جهانباني منتظم گردد *

بیست و پنجم شوال امان بیگ وآتش قلماق با برخی از روسآی اویماقات نواحی چیچکتو و میمنه ببلخ رسیده بهادر خان و اصالت خان را دریافتند - ایشان از سرکار والا بهریک خلعت - و بامان بیگ شصت هزار شاهي و بآتش قلماق که نامش محمد سعید است سي هزار شاهي برسم انعام دادند - و منصب امان بیگ که مرد فهمیدهٔ کار دیده بود نظر بعقیدت و چغتا بودن او دو هزاری ذات و هشتصد

سوار - و منصب آتش هرچند از رسوخ بندگي بی بهره بود هشت صدی ذات و چار صد سوار تجویز کردند - و بالتماس امان بیگ محال میمنه ورای قلعهٔ و چیچکتو و غرجستان و کرزوان و فاریاب و خیراب بجاگیرش مقرر گردانیدند - و چون آتش مناصب بزرگ برای مینگ سعید پدر خود و نفش قلماق و دیگر برادران خواهش نمود و التماس کرد که قلعهٔ میمنه و شبرغان برای گذاشتن عیال و اهمال مرحمت شود تا خاطرفراهم آورده یکان یکان برای مهمسازي ببلخ بیایند - اولیای دولت پاینده که برین گروه اعتماد نداشتند گفتند که بالفعل همه را منصبی درخور حال تجویزنموده غیر آن دو قلعه هرجا خواهند بجا گیر تن کرده میشود تا الوس خود را از سرحد آورده دران محال نگاهدارند - و هرکدام که ببلخ آید فراخور حال مدد خرچ یافته مرخص خواهد شد - اگر مهمی درمیان آید همه با اویماق خود حاضر شوند - و هرگاه با تمام قبیله بصدور خدمات پسندیده ایلي و یکدلی خود را بروی روزانداژند التماس آن دو قلعه در بارگاه آسمان جاه شرف پذیرائي خواهد یافت - و مناصب نیز افزوده خواهد شد - آتش پس از استماع پاسخ رخصت شده رفت که باستمالت پدر و برادر و احشام پرداخته این معني را باینان قرار دهد - واز بخت شوریده وخرد رمیده نه خود برگردید - و نه دیگر شقاوت منشان را به بندگي رهنما گشت - و با پدر نابکار و برادران بی هنجار بسر انجام مواد شورش و فساد پرداخته مصدر بعضی کار ها که بعد ازین گذارده آید گردید - و زر سرکار والا را بر حرام خواري صرف نمود - و امان بیگ فرزندان را در بلخ گذاشته برخصت

دولتخواهان بصوب کرزوان و غرجستان روانه شد - که در مقام محکم رحل اقامت افگنده او یماق خود را گرد کند - ولختی احشام دیگر را که با قلماقان مسطور باختیار و بی اختیار متفق شده بودند بالطاف پادشاهانه امیدوار ساخته از همراهیِ شوریده بختان فتنه اندوز باز آرد - و هزارهٔ دهنهٔ زنگی را که از میمنه کوچ نموده مائل بصوب بلخ منزل گزیده بودند باخود موافق گرداند - و چون حقیقت یکروئي و یکرنگیِ امان بیگ و منصبی که برای او تجویز یافته بود از عرضه داشت بهادر خان و اصالت خان بمسامع جهانباني رسید آنرا مقرر داشته بخطاب قبچاقخانی سربلند گردانیدند *

سانحه دیگر آنکه

سبحان قلي با پنج شش هزار اوزبک که سابقا در بلخ میبودند و المانان که نزد او فراهم آمده بودند آخر شب ششم ذی القعده بر ترمذ هجوم آورد - اوزبکیه از اطراف و جوانب حصن بیرونیِ قلعه نرد بانها نهاده بدرون ریختند - میرزا کوهستي با پانصد پیادهٔ افغان بنگش پایان که برساعت او بنگاهبانیِ حصار می پرداختند ازهمت مردانه هنگامهٔ زد و خورد گرم گردانید - و پس از کشش و کوشش بسیار بزخم سنان بپایهٔ گرانمایهٔ شهادت رسید - درین اثنا سعادت خان مهتابیها بر افروخته با تفنگچیان سرکار والا و تابینان خود از ارک بر آمد - نبرد اوران طرفین تا سپیدهٔ صبح در تلاش و پرخاش بودند - و چون از مخاذیل بای محمد ایشک آقا باشي و شاه کوچک میرای و دین محمد یساول و الله ویردي پسر حاجي محمد اتالیق

سبحان قلي و برادر زادهٔ اوراز بی با چندی دیگر رهگرای نیستی گشتند - بقیة السیف پای ثبات از دست داده از هر سو بهزاران جان کندن بدیوار بر آمده خود را ببیرون حصار افگندند - و تا دوازده کروه هیچ جا توقف نگزیده در موضع بویه فرود آمدند *

اکنون عنان گلگون قلم بشاه راه نگارش وقایع حضور برتافته

گزارش مآثر سوانح بلخ و بدخشان بهنگام آن باز می گذارد

بیست و ششم ذي القعده محمد حسین برادر همت خان بخدمت ضبط بکلانه و منصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بر افراخت *

سیوم ذي الحجه بهر یکي از حکیم محمد داؤد و طاهر شیخ مادهٔ فیل بجهت سواري عنایت شد - هفت فیل که اعتقاد خان صوبه دار سابق بهار از مرزبان مجهوه گرفته بدرگاه آسمان جاه فرستاده بود بنظر اشرف درآمد *

هفتم [ذي الحجه] بفولاد خواجه پسر سنگي خواجه دو هزار روپیه - و به خواجه عبد الرحمن پسر شاه خواجه هزار روپیه - و بهر یکی از ملا صالح بدخشي از علماء بلخ که درین ایام بادراک دولت ملازمت فایز گشته بود - و سید محمد عرب - صد مهر انعام شد *

دهم [ذي الحجه] بعیدگاه رفته نماز به نیاز تمام ادا فرمودند - و بعد از مراجعت سنت قربان پرداختند و در ذهاب و ایاب نیازمندان بآئین مقرر از زر نثار بکام دل رسید شامگاهان آتش بازی که بر کنار دریای راوی محاذی دولت خانه معلی که بر

اب مذکور مشرف است ترتیب یافته بود حسرت افزای نظارگیان گشت - و پسران نذر محمد خان که چنین تماشا بخواب ندیده بودند تا به بیداری چه رسد بحیرت افتادند *

چاردهم [ذی الحجه] بلرام وکیل رانا جگت سنگه که به تهنیت گزاری فتوحات جدیده با پیشکش و عرضه داشت او آمده بود باستلام سدهٔ اقبال سرافتخار برافراخت - و اسپ با ساز طلا بابت پیشکش رانا بخسرو مرحمت شد - و بلرام پس از چندی بعنایت خلعت و اسپ مباهي گشته رخصت معاودت یافت - و مصحوب او بهر یکی از رانا و راج کنور پسر بزرگ او خلعت فاخر و اسپ با زین طلا عنایت نموده فرستادند مهدی خواجه اسماعیل اتائي پیر اویماق ترکمن را که بجهت احتمال صدور فتنه ازو علامی سعد الله خان بحکم اقدس در بلخ برسم نظربند بصید فیروز سپرده روانهٔ درگاه والا گردانیده بود و تا حال بهمین طریق نگاهبانی مي‌نمودند - از مراحم پادشاهانه که مطیع و عاصي را شامل است از تنگ نائی قید براورده بعنایت خلعت و منصب هفت صدی ذات و صد سوار و انعام دو هزار روپیه سربلند گردانیدند - چون اختر برج خلافت پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر بعد از ورود یرلیغ طلب از کار پژوهي و رضا جوئی پادشاه ظل الله بکمتر زماني از گجرات بدارالسلطنه رسیده بود علامي بامر اقدس استقبال نموده شب بیست وسیوم در ساعت مسعود بدولت ملازمت رسانید - آن درة التاج خلافت هزار مهر نذر گذرانیدند - و بمرحمت خلعت خاصه

مفتخر گشتند - و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن کامگار نیز شرف ملازمت اقدس اندوختند - درین تاریخ از عرایض نگارندگان وقایع توران بمسامع جهان بالی رسید که حسن خواجهٔ جویباری پدر طیب خواجه که از بخت بیدار بحضور پیشگاه قوایم سریر اقبال کامروای صورت و معنی است بعلت وبا در بخارا رخت هستی بربست - و یوسف خواجه پسر کلان او سجادهٔ گزین و جانشین گشت - پوشیده نماند که پیش از وصول لشکر اسلام به بلخ از کثرت ظلم اوزبکیه و شیوع مظلمهٔ المادیه وبائی عظیم درانجا شایع شده بود چنانچه هر روز جمعی کثیر رهگرای نیستی می گشتند - بمیامن ورود الویهٔ فیروزی بیکبار منقطع گشت - و این بلای عام بر مکان بدانجام بخارا مسلط گردید *

گرامي جشن وزن شمسي

روز پنجشنبه بیست و چهارم ذي الحجه سال هزار و پنجاه و ششم موافق دوازدهم بهمن خجسته مجلس وزن انجام سال پنجاه و پنجم وآغاز سال پنجاه و ششم شمسي از زندگانی ابد طراز حضرت خاقاني ترتیب یافت - و آن گرانبار عظمت و جلال برسم هر سال بطلا و دیگر اجناس مقررهٔ وزن نموده آمد - پادشاه با فر و فرهنگ بعد از وزن اقدس در ایوان سپهرسان دولت خانهٔ خاص بر سریر مرصع جلوس فرموده بزر و سیم نثار جهانی را از احتیاج برآوردند - درین روز میمنت افروز پادشاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر لختی جواهر از لعل و یاقوت و مروارید ثمین

پیشکش گذرانیدند - خدیو آفاق آن کامگار را بعطاي ولایت بلخ و بدخشان سر عزت بر افراختند - و از سواران منصب آن قرة باصرة جلالت هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر فرموده آن رفیع مقدار را بمنصب پانزده هزاري ذات و ده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگي بخشیدند - صدرالصدور سید جلال باضافهٔ پانصد سوار بمنصب شش هزاري دو هزار سوار نوازش یافت - پانصد سوار راجه جسونت سنگه دو اسپه سه اسپه گردانیده اورا بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه برنواختند - جعفر خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار - و طیب خواجه بمنصب چار هزاري ذات و چار صد سوار و انعام هزار مهر - و خلیل الله خان بعنایت فیل - و سعادت خان تهانه دار ترمذ که در مدافعهٔ سبحان قلي مصدر خدمت شده بود چنانچه گزارش یافت باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري . دو هزار و پانصد سوار - و لهراسپ خان و راجه راجروپ بمرحمت نقاره - بلند پایه گشتند - وحکیم محمد داؤد بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و سه صد سوار - و هرکدام از ملا علاءالملک میر سامان که بعطاء قلمدان طلاي میناکار نیز سر برافراخت - وحقیقت خان بمنصب دو هزاري ذات و سه صد سوار و راي تودرمل بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و فیل - و لطف الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ بخلعت و خدمت حراست قلعهٔ کابل و منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار و خطاب خاني و علم - و طاهر شیخ

بخلعت و جیغهٔ مرصع و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب خانی و اسپ با زین نقره - و هریکی از قاضی محمد اسلم و میرک شیخ بمنصب هزاری ذات و صد سوار عز افتخار اندوختند جمیع این مناصب از اصل و اضافه است چون مقرر شده بود که پنجاه لک روپیه با نور حدقهٔ سلطنت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ببلخ بفرستند پرتهیراج راتهور را بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره نوازش نموده و محافظت مبلغ مسطور بعهدهٔ او مفوض ساخته دستوری دادند که خزانه همراه گرفته پیشتر راهی گردد - بمیر عبد الله صفوی چهار صد مهر انعام شد - مهتر یوسف سرآمد غلامان علیمردان خان راحسب الالتماس او در سلک بندهای درگاه منسلک ساخته بمنصب پانصدی ذات و صد سوار بر نواختند - اهل نشاط و طرب بانعام مقرر نوازش یافتند *

بیست و هفتم [ذي الحجه] در اثنای آنکه اورنگ آرای جهانباني درسمت باغ فیض بخش نشاط اندوز نخچیر بودند بعرض اقدس رسید که عصمت نصاب عفت مآب ستي النسا خانم بسفر آخرت رخت هستي بر بست مظهر رحمت الهي و منشاء رافت نامتناهي از استماع این سانحه تاسف نموده حکم فرمودند که ملا علاء الملک میر ساماں که در شهر بود ده هزار روپیه از خزانهٔ عامره برای تجهیز و تکفین آن مغفوره داده و سرانجام کار های ناگزیر این امر نا گذران نیکو نموده همراه چندی از بندهای درگاه با حکیم مسیح الزمان و عاقل خان و رحمت خان در رسانیدن آن نقاب گزین عدم بمنزل نخستین رفیق باشد

او بطریق امانت سپرده آمد - و پس از یک سال وکسری بدارالخلافهٔ اکبر آباد برده در مقبرهٔ که غربی روضهٔ منورهٔ حضرت مهد علیا متصل بچوک جلوخانهٔ روضهٔ مذکوره بمبلغ سی هزار روپیه از زرسرکار والا انجام یافته دفن نمودند - و دهي که حاصلش سه هزار روپیه است بجهت ماهیانهٔ سدنه وخرچ مقبره مرحمت شد - او از اولاد اهالی مازندران است - و همشیرهٔ طالبای آملي که در معني طرازی و سخن پردازي یگانهٔ روزگار بود - و در زمان حضرت جنت مکاني بپایهٔ ملک الشعرائي مرتقي گشته - چون شوهر او نصیرا برادر حکیم رکنای کاشي در هندوستان پیمانهٔ زندگي بر آمود او بفیروزی بخت بیدار در سلک خدمتگزاران مشکوی اقدس منتظم گردید و از کاردانی و شیوا زباني و شناسائي آداب بندگي و رسوم خانه داري و آشنائي بفن طب و طرق معالجات در پیشگاه تقرب صدر نشین فردوس اعلی حضرت مهد علیا ممتاز الزماني کار خود از جمیع خوادم قدیمه گذرانیده بدرجهٔ مهرداري رسید - و چون از علم قراءت آگاه بود و کلام الهي نیکو تلاوت میکرد و سواد فارسی نامهای نظم و نثر چنانچه باید داشت ادب اموز دبستان الهي قدوهٔ محتجبات عصمت - اسوهٔ منتقبات عفت - نورحدقهٔ خلافت - نورحدیقهٔ سلطنت - بیگم صاحب نزد او تلمذ نمودند - چنانچه در کمتر فرصتی سواد مصحف و کتب فارسي بهم رسانیدند - و بعد ازانکه حضرت مهد علیا سفر گزین ملک تقدس گشتند چون رسوخ عقیدت و خلوص ارادت او بروی روز افتاده بودگیتي خدیو صدارت محل مقدس بعهدهٔ او تفویض فرمودند - و ازان رو که فرزندی نداشت بعد از فوت طالبا

دو دختر او را بفرزندي برگرفت - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را بحبالهٔ نکاح حکیم ضیاء الدین مخاطب برحمت خان که پسر حکیم قطبا برادر دیگر حکیم رکنا است وخانم او را بسبب قرابت سببیه برخصت بندگان اعلی حضرت از ایران طلبیده بود در آورد - اتفاقا دختر کوچک که خانم باو کمال محبت داشت روز یکشنبه سیزدهم ذي الحجه بمرضی که در اثناء وضع حمل عارض شده تا یکسال ممتد گشته بود رخت هستی بر می بندد - خانم با آنکه بآگاهی و فهمیدگی موصوف بود از افراط محبت سر رشتهٔ شکیبائی از دست واهشته تا یازده روز درمنزلی که بیرون ارک دار السلطنهٔ لاهور داشت بماتم داري و سوگواري اشتغال نمود *

روز جمعه بیست و پنجم [ذي الحجه] پادشاه بنده نواز خانم را بمنزلي که درون محل اقدس داشت طلبیده بنفس نفیس و شخص قدیس با نواب خورشید احتجاب ملکهٔ زمان و مالکهٔ دوران بیگم صاحب بدان منزل تشریف فرموده خاطر پراگنده و دل الم آگندهٔ آن ضعیفه را بالطاف گونا گون و اعطاف روز افزون از غم وا پرداختند - و بزندگانیِ جاودانیِ خود که سرمایهٔ کامراني و پیرایهٔ امن واماني است تسلیه نموده بدولتخانهٔ والا همراه بردند صباح روزشنبه بیست وششم [ذي الحجه] که از خورانیدن ماحضر خاصه بجهت خدمت سفرهٔ چیني که از قدیم با او بود فارغ شد - و برازندهٔ افسر جهانباني بشکار توجه فرمودند - او برای بعضي کارهاي ضروري مرخص شده بمنزل بیرون رفت . بعد از خوردن طعام و ادای نماز مغرب و عشا بخواندن کتاب مشغول شد - و چون چار پنج گهري از

شب که شب پانزدهم از واقعهٔ دختر بود گذشت گفت نفسم تنگي میکند و حال خود را متغیر مي بینم - و از اشتداد آن حال حکیم مسیح الزمان را که قرابت سببی داشت طلبید - و پس از آمدن حکیم سر بتعظیم او فرود آورده همین که سر برداشت به پهلو افتاد و چون نبض هنوز حرکت داشت تا دو گهری حکیم و رحمت خان بگمان غشي درپی مداوا بودند - بعد از سکون نبض ظاهر شد که ازین جهان در گذشته ٭

سلخ ذي الحجه شش اسپ عراقي پیشکش الله ویردیخان تیولدار ایلچپور که ازانجا بدرگاه معلی فرستاده بود بنظر انور در آمد - و دو اسپ به پذیرائي رسید - ازان میان کمیت اسپي لعل فام خوش خرام باد پای جهان پیما برق آساي متناسب الاعضا نکو منظر کوه پیکر پسندیدهٔ طبع دشوار پسند افتاد - و به پادشاه پسند موسوم گردید - و سر امد اسپان خاصهٔ عراقی مقرر گشت - و بر لسان حقیقت بیان گذشت که در رنگ و صورت بفتح لشکر که چگونگی آن بتقریب لعل بي بها در طي سوانح رمضان این سال نگارش یافت مانان است - اما فتح لشکر در بلندي و پهنائي و تنومندی یک دانگ از چار دانگ بل بیشتر زیاده بود و نجابت آن برین رجحان دارد چه آن عربی نژاد بود و این عراقی نهاد - اگر چه پیش ازین حکم معلی بصدور پیوسته بود که هر روز آش مبلغ دو یست روپیه از سرکار خاصهٔ شریفه در ده جا طبخ نموده بمحتاجان میداده باشند چنانچه در تضاعیف و قایع محرم نهم سال این دور نگاشته آمد ٭

غرۂ محرم [سنه ۱۰۵۷] خاقان جود گستر از وفور رافت و شمول شفقت و فیض عام و کرم تام سی هزار روپیه بپانزده بندۂ معتمد حواله فرمودند - تا بجمعی منزوي که از گراني غله بفاقه و عسرت میگذرانند قسمت نمایند . سبحان سنگه سیسودیه باضافۂ پانصدي ذات بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار عز افتخار اندوخت ‌•

سیوم [محرم] سید منصور ولدسیدخانجهان راکه بسزاي اعمال نکوهیده و افعال نا پسندیده که تفصیلش در سال نوزدهم رقم پذیر گشته تا حال محبوس بود به درخواست اختر برج خلافت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از زندان برآورده بآن غرۂ ناصیۂ اقبال سپردند که داخل ملازمان خود نموده ببلخ برند - طیب خواجه را بعنایت خنجر مرصع - و قباد میر آخور را بمرحمت فیل سربلند گردانیدند - روز عاشورا ده هزار روپیۂ مقرر این ماه باصحاب احتیاج بذل فرمودند سید محمود ولد خاندوران بهادر نصرت جنگ را باضافۂ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - و محمد صالح ولد میرزا عیسی را باضافۂ پانصدي ذات بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مفتخر ساختند •

پانزدهم [محرم] درساعت مسعودپادشاهزادۂبخت بیدارمحمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادري و دوتسبیح مروارید که در یکی لعل و در دیگري زمرد انتظام یافته بود وشمشیر خاصه و دویست اسپ صد تپچاق ازان میان در اسپ زا طویلۂ

خاصه یکی یوز فتح نام عربی با زین مرصع - دیگری هنی سندر نام عراقی با زین طلاي مینا کار - و صد ترکی - و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل و انعام پنج لک روپیهٔ نقد نوازش نموده دستوری دادند که به پشاور شتافته ایام نوروز دران حدود بگذرانند - اوایل بهار که هواي کوهستان رو باعتدال نهد و علف بروید و طرق شایستهٔ آمد شد عساکر ستاره شمار گردد - با امیرالامرا علیمردان خان و جمعي از راج پوتیه و غیرهم مانند راجه رایسنگهه و راو ستر سال ونظر بهادر خویشگي و راو روپ سنگه چندراوت و راجه امر سنگه راجاوت و غیر اینان که از بی‌توفیقی از بلخ و بدخشان به پشاور آمده بودند وحکم شده بود که متصدیان اتک نگذارند که اینان از دریا بگذرند روانهٔ بلخ شوند - وهر کدام از نجوم سماء معالي محمد سلطان و محمد معظم را تسبیح مروارید مرحمت نموده با پدر والا قدر مرخص ساختند - وخلیل الله خان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و هریکی از خواجه عنایت الله و غضنفر ولد الله و یردیخان و آي محمد تاشکندی و راوت دیالداس جهالا و مرشد قلی و میر محمد امین و شرف جان بیگ ترکمان و ابراهیم حسین ترکمان و عطاء الله خواني و آقا علي مستوفي را بعنایت اسپ سربلند گردانیده با جمعي دیگر از بندهاي درگاه عرش اشتباه درخدمت پادشاهزادهٔ والاگهر رخصت فرمودند - و بخشیگری این لشکر بمرشد قلي - و خدمت توزک بخواجه عنایت الله - و دیواني بآقا علي تفویض یافت - سلطان علي میر هزار عرب به انعام دو هزار روپیه کامیاب گشت *

هژدهم [محرم] بمهدي خواجه اسمعيل اتائي دويست مهر انعام شد - و چون قوم ترکمن باو ارادتي داشتند و او التماس نمود که اميد وارم که عيال و اطفالم را درينجا نگاه داشته مرا دستوري دهند تا در دولتخواهي کوشيده اين الوس را بجادهٔ فرمان پذيري در آرم - پس از چندي بعنايت خلعت و خنجر طلا و اسپ با زين نقره و انعام دوهزار روپيه سر بر افراخته بخدمت پادشاهزادهٔ کامگار مرخص گرديد - او پس ازان که لشکر ظفر اثر ولايت بلخ و بدخشان بحکم اقدس بنذر محمد خان باز گذاشته مراجعت نمود از بد طينتي و بدگهري از اطفال و اموال دل برگرفته نزد خان ماند *

بيستم [محرم] بشکار گاه تلوندي توجه فرمودند *

بيست و ششم [محرم] دولتخانهٔ والا را فروغ آمود گردانيدند و در شش روزهٔ رفتن و آمدن و يک مقام که در تلوندي واقع شد سه قلادهٔ شير و هشت نيله گاو و بيست و هفت آهو صيد نمودند *

بيست و هفتم [محرم] ملتفت خان را بخلعت و خدمت بخشيگري احديان سر بلندي بخشيدند - راجه پرتهي چند زميندار چنبه را بعنايت خلعت و اسپ با زين نقره بر نواخته بوطن مرخص ساختند - چون حليلهٔ جليلهٔ مهين پور خلافت هنگام انتهاض عساکر جهانکشا بصوب دارالملک کابل در جهانگير آباد بيمار شده بود چنانچه نگاشته آمد و بعد از انقضاء يازده ماه درين وقت رو بصحت نهاده پنجم صفر اورنگ آراي جهانباني برسم عيادت بمنزل پادشاهزادهٔ بيدار بخت تشريف فرمودند - آن سرو

جویبار جهانداري مراسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانید پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و اقسام اقمشه بنظر اشرف در آوردند - رای بهاریمل دیوان آن والاگهر از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و صد و پنجاه سوار سر افراز گردید - میرصفي پسر اسلام خان از دکن آمده بسعادت ملازمت فایز گشت - و سه فیل با یراق نقره و لختی مرصع آلات و بسیاري از امتعهٔ دکن که خان مومی الیه برسم پیشکش همراه او فرستاده بود از نظر انور گذرانید *

نهم [صفر] پیمانهٔ زندگی مهیس داس ولد دلپت راتهور برادر راجه سورج سنگه بر آمود - چون از بندگان معتمد کار دیدهٔ پیکار ورزیده بود چنانچه هرگاه در دولتخانهٔ خاص عز حضور می اندوخت حسب الحکم پس تخت اقدس پهلوي سندلی که بران شمشیر و ترکش خاصه مي باشد و از اورنگ سدرهٔ آهنگ همواره بفاصلهٔ ده گز نگاه میدارند می ایستاد - و در وقت سواری اعلی حضرت بفاصلهٔ دو برابر این از عقب می آمد - بر زبان مقدس رفت که بایستی درمعرکهٔ بکار می آمد که با او بسیاري کشته میشدند - و باز ماندگان او را بمرحمت خلعت بر نواخته رتن پسر کلانش را که درجالور است وچار صدي دویست سوار منصب دارد از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار نوازش فرمودند - تا جمعیت پدرش رو بتفرقه ننهد *

گذارش نوروز

بعد از پانزده گري و چهار پل از شب پنجشنبه چهاردهم ماه

صفر فروزنده هفت طارم رایات اعتدال به بیت الشرف برافراخت و بهار فیض آثار چهره زمین و زمان را بگلهاي رنگا رنگ و سبزهای گوناگون بر افروخت - فردای آن که روز نو روز عشرت افروز بود ابر افضال بیهمال پادشاه دریا نوال ریاض آمال جهانی سیراب ساخت درین روز خجسته هزار سوار دیگر از منصب پادشاهزاده والا قدر محمد شاه شجاع بهادر که بفرمان طلب از بنگاله احرام حریم حرم احترام جهانباني بسته روانه شده بودند دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند که منصب آن والا گهر پانزده هزاري ذات و ده هزار سوار هشت هزار سوار در اسپه سه اسپه باشد - علامي سعد الله خان گزین پیشکشي از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفایس اقمشه بنظر کیمیا اثر در آورد - و متاع یک لک روپیه شرف پذیرائی یافت - و آن نوئین بلند قدر را بعنایت فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و مادهٔ فیل سربلند گردانیدند - سعید خان بهادر ظفرجنگ از صوبهٔ ملتان آمده باحراز دولت ملازمت فایز گشت - و هزار مهر نذر گذرانید و باضافهٔ هزاري ذات بوالا منصب هفت هزاري ذات و سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز گردید - و از اصل و اضافه الله قلي ولد یلنگتوش بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار - و میرزا محمد ولد میر بدیع مشهدي بمنصب هزار و پانصدي چار صد سوار - و قباد بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار - و سلطان نظر بمنصب هزاری ذات و چار صد سوار - و هریکي از میر صفي ولد اسلام خان و خواجه عبد الوهاب بمنصب هزاري ذات و دویست سوار مفتخر گشتند - سالیانهٔ بالتون پروانچي خسر نذر محمد خان

دوآزده هزار روپیه مقرر گشت - بمیر فضل الله کرمانی که تازه از ایران آمده در سلک بندهای درگاه منسلک گشته بود شش هزار روپیه - و بنگارندهٔ این صحیفه دوات چهار هزار روپیه - و بخواجه قاسم نقشبندی حصاری دو هزار روپیه انعام شد - درین روز بساعت مختار انجم شناسان پیشخانهٔ والا بامر معلی بجانب دار الملک کابل بر افراخته آمد - سید بهادر بعنایت خلعت و بداروغگی فیلخانه از تغیر مرحمت خان مباهی گشت - اواخر این روز مسعود باغ فیض بخش و فرح بخش را که نموذج فردوس برین است بقدوم عشرت لزوم طراوت تازه ونضارت بی اندازه بخشیدند - و بحکم قضا توام برکنار حوضهای کوثر آسا و جوهای دریا نمای آن چراغان برافروخته شب را فروغ روز دادند پسران نذر محمد خان و اعیان بلخ و بدخشان که در پیشگاه قوایم سریر فلک نظیر دولت دین و دنیی می اندوزند حاضر شده از گشت باغ و تماشای چراغان مسرت اندوختند *

بر افراختن رایات فیروزی بصوب دار الملک کابل نوبت سیوم

در سنهٔ ماضیه که بعنایت صمدی و لطف سرمدی فتح بلخ و بدخشان نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و این دو ملک وسیع با مضافات ضمیمهٔ دیگر ممالک محروسه گردید - بهادر خان واصالت خان را برای حفظ ولایت و ضبط معاملات گذاشته بودند - چون از عرایض این دو بندهٔ جدکار پیکار گزار بکرامت استماع مسامع

جهانداري رسيد كه عبد العزيز خان والي توران كه بخرد تباه و فكر كوتاه در تهيهٔ اسباب زيانكاري بوده ميخواهد كه با لشكر ادبار اثر اوزبكيه از علوفه خوار و علف خوار در اوايل بهار كه خزان روزگار آن نابكار باد بر سر بلخ بيايد بنابران پانزدهم محرم پادشاهزادهٔ والاگهر محمد اورنگ زيب بهادر را با جمعي از بندگان نبردكار و مبارزان جلادت شعار به بلخ رخصت نمودند چنانچه گزارده آمد - و بنفس نفيس هژدهم ماه صفر بعد از دو پهر و چار گري روز * ع *

بساعتي كه تولي كند بدو تقويم

از دار السلطنهٔ لاهور بصوب دار الملك كابل نهضت فرموده پاي ملك سا در ركاب اشهب شهاب ركضت برق سرعت درآوردند تا بقرب اعلام نصرت طراز جهانداري والويهٔ ظفرپرداز فرمان گزاري دليران خون ريز و شيران اجل ستيز مستظهر بوده بتيغ آب دار و سنان جوشن گذار آب نخوت والي توران بخاك مذلت برآميزند - و به سم اسپان بادپا گرد از قعر جيحون بر انگيزند - و سرگرم تسخيرات تازه و كشايشهاي بي اندازه باشند - چون مقرر شده بود كه هرمه پسر نذر محمد خان تا مراجعت مواكب كواكب شمار در دارالسلطنه درخدمت مهين پادشاهزادهٔ والاقدر باشند ايشان را بمرحمت خلعت فاخر نوازش نموده رخصت دادند - صدر الصدور سيد جلال را بسبب بيماري كه درينولا عارض شده بود در دارالسلطنه گذاشته سيد علي دو يمين پسر او را در ركاب سعادت گرفتند - تا بنيابت پدر مراسم خدمت صدارت بتقديم رساند - سيد شير زمان و سيد منور پسران

سید خان جهان را با سید علی خویش او بعنایت خلعت مباهی ساخته بحراست قلعهٔ دارالسلطنه معین گردانیدند بملا علاء الملک میرسامان که برای سرانجام برخی مهام بودن او در لاهور مقرر گشت و بهرام ولد صادق خان که بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی صوبهٔ پنجاب نوازش یافت خلعت مرحمت فرموده از نخستین منزل رخصت نمودند *

بیست و پنجم [صفر] که موکب اقبال از دریای چناب گذاره فرموده بود مهین پور خلافت که صوبهٔ مذکور بدیشان مرحمت شده دستوری معاودت دار السلطنه یافتند - و حکم شد که آن غرهٔ ناصیهٔ خلافت تا مراجعت رایات جلال از دار الملک کابل در دارالسلطنه باشند و هنگام رخصت بآن والا گهر خلعت خاصه با نادری و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلای میناکار دیگری با زین طلای ساده عنایت فرمودند - و هرکدام از سلطان سلیمان شکوه و ممتاز شکوه و سپهر شکوه را فیل عطا نموده با والد ماجد مرخص گردانیدند - فیل‌دار خان از جملهٔ هفتاد و سه فیلی که درحدود رهود و نواحی قلعهٔ چانپانیر از مضافات صوبهٔ گجرات صید نموده بود چهل و شش فیل نر و ماده بنظر کمیا اثر درآورد *

دوم ربیع الاول که روز شرف آفتاب بود بعلامي شمشیر با یراق میناکار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا مرحمت فرمودند - و حکیم محمد داوٗد را بخطاب تقرب خان - واللّه قلي ولد یلنگتوش را بخانی و عنایت اسپ با زین نقره مفتخر ساختند - و معتمدخان را بفرستادن علم بلند پایگي بخشیدند - فیض اللّه ولد زاهد خان

را باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی چار صد سوار سر بلند گردانیدند *

ششم [ربیع الاول] باغ و عمارت حسن ابدال بنزول فیض موصول نضارت فردوسی یافت *

هشتم [ربیع الاول] کوچ فرمودند - و سعید خان بهادر ظفر جنگ که برای بعض کارهای ناگزیر چندی در دار السلطنه مانده بود استلام سدهٔ سنیهٔ جهانداری نمود *

دهم [ربیع الاول] از پل کشتی که بردریای نیلاب بسته بودند بفرخی عبور کردند - ملتفت خان را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار نوازش نموده حکم فرمودند که تا رسیدن پادشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر در اتک باشد - و ده اسپ یکی با زین طلا و بیست استر که بپادشاهزادهٔ بخت بیدار مرحمت شده بود بدو حواله شد - تا بآن نور حدیقهٔ سلطنت برساند - و در ملازمت آن بلند اختر بکابل بیاید *

شب دوازدهم [ربیع الاول] مبلغ مقرر بارباب استحقاق رسید - فردای آن ساحت پشاور مرکز الویهٔ اقبال گشت - و در باغ ظفر که دران عمارتی از سرکار خاصه بروی کار آمده نزول اجلال فرمودند *

پانزدهم [ربیع الاول] ازانجا نهضت نمودند *

شانزدهم [ربیع الاول] در علي مسجد سعید خان بهادر ظفر جنگ را خلعت خاصه با نادری طلا دوزی و شمشیر یراق طلای میناکار و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا

و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ساز نقره و مادهٔ فیل مرحمت نموده
رخصت دادند که بسرعت هرچه تمامتر باختر برج جهان بانی
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رسیده در خدمت آن بلند
قدر روانهٔ بلخ گردد - و خانه زاد خان را بخلعت و اسپ - و دیگر
پسران و برادر زادهاي خان ظفر جنگ را بخلعت نوازش فرموده
همراه او مرخص گردانیدند - و حکم شد که لطف الله خان خلف
او که بحراست قلعهٔ کابل میپردازد نیز با پدر روانهٔ آن صوب شود -
و نگاهبانی قلعهٔ مذکور به سیورام کور تفویض یافت - و اورا بمرحمت
خلعت سرافراز گردانیده روانهٔ کابل ساختند - و بخان ظفر جنگ
و پسران او سه لک روپیه برسم مدد خرچ عنایت شد - راجه بیتهل
داس بعنایت اسپ از اصطبل خاصه با زین مطلا نوازش یافت *

هژدهم [ربیع الاول] چون بعرض اقدس رسید که امیر خان
صوبه‌دار تتة * مصرعه *

* رخت هستی ازین جهان بر بست *

مغل خان پسر زین خان را که از خانه زادان معتمد لایق تربیت
است و در دکن بخدمت قلعه داری اود گر می پرداخت ناظم
آن صوبه گردانیدند - و باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاري
ذات و دو هزار سوار برنواختند *

بیست ویکم [ربیع الاول] باغ صفا به نزول مقدس صفای
تازه یافت - و هرکدام از مادهو سنگه و اد راو رتن هادا و روپ سنگه
راتهور ورام سنگه راتهور را که در بلخ بودند بارسال اسپ با زین
نقره مفتخر ساختند - و حکم معلی صادر گشت که شفیع الله

برلاس برسم استعجال بکابل و ازانجا بغور بند شتافته از بندهائي که در خدمت پادشاهزادهٔ فیروز مند محمد اورنگ زیب بهادر ببلخ معین شده اند هرکه بآن کامکار نه پیوسته باشد سزاولی نموده اورا بخدمت آن قرهٔ باصرهٔ جهانداری بزودي روانه گرداند ٭

اکنون سوانح بلخ و بدخشان و مضافات آن که دربن دو سه ماه بروي کار آمده و از عرایض اولیاء دولت ابد بنیاد بکرامت استماع جهانبانی رسیده بر می نگارد تا سلسلهٔ سخن از هم نگسلد - بعد از نگارش آن بگزارش در آمدن رایات نصرت ایات بدار الملک کابل و دیگر وقایع حضور اقدس خواهد پرداخت ٭

از سوانح بلخ نخستین آنکه

دوازدهم ماه محرم بسیاري از الامانان فتنه نشان سه پهر شب گذاشته ناگهان برسرتهانهٔ کلته آمدند - اگر سین کچهواههٔ نروکا تهانه دار کلته و کرگان خبر ببلخ فرستاده خود بدستیاری عبودیت راسخ و پای مردی عقیدت صادق با جمعی از منصبداران و تفنگچیان پادشاهی که برسم کومک همراه او بودند مخاذیل از نواحی قلعهٔ کلته راند - و بهادر خان بعد از اطلاع برین ماجری راجه جیرام و روپسنگه راتهور و گوکلداس سیسودیه و برخی دیگر از بندگان درگاه و دوهزار سوار از تابینان خود را بسرکردگی نیکنام عم خود بدفع مقاهیر روانه ساخت - مبارزان کار طلب بعد از رسیدن کلته بسوی موسی آباد که مخاذیل بدانصوب رفته بودند شتافتند - و ازانرو که بادیه نوردان ادبار بشنیدن خبر روانه شدن افواج قاهره از آب جیحون گذشته

بودند ببلخ برگردیدند - ثانی الحال از نگاشتهٔ سعادت خان ظاهر شد که این گروه فتنه پژوه را سبحان قلي از موضع بویه که میان قلعهٔ کلیف و ترمذ است بصوب کلته و کرکان فرستاده بود چون آنجماعه کاری نساخته برگشتند از کنار آب بجانب حصار رفت *

سانحهٔ دیگر الکه

بیست و پنجم محرم جمعي از المانان بگذر نیلگران که از کلیف پائین تر است از جیحون عبره نموده و از نزدیکی شبرغان گذشته بجانب شبرم و خرپل رفتند - بهادرخان پس از آگهی راجه دیبي سنگه و راجه جیرام و روپ سنگه راتهور و رامسنگه راتهور و معتمد خان میرآتش و گوکلداس سیسودیه و علاول ترین و گوپال سنگه و مهیس داس راتهور و جگرام کچهواهه و نیکنام عم خود را با دو هزار سوار از تابینان خود به تنبیه مخاذیل فرستاد - و اواخر روز که لشکر فیروزي به آنچه رسید المانان مذکور که احشام نواحي شبرم و خرپل را غارت کرده و اسپ و شتر و گاو و گوسفند فراوان گرفته بجانب جیحون راهي شده بودند از گزارش قراولان خود حقیقت حال دریافته راه چول پیش گرفتند - مبارزان جد کار نیم شب برین ماجرای آگاه گشته پی مقاهیر گرفته روانه شدند - و دوپهر شب و دو و نیم پهر روز بر اثر شتافته بآن زیانکاران دین و دنیا رسیدند - و جمعي را رهگرای هلاک گردانیدند - بقیة السیف راه فرار پیمودند - دلاوران عرصهٔ وغا تا پایان روز تعاقب نموده و از اسپ و شتر و گاو و گوسفند آنچه بغارت رفته بود گرفته شب در همان چول فرود آمدند - اتفاقا پس از گذشتن یک گری از شب پنج شش

هزار سوار دیگر ازآب گذشته هنگامهٔ نبرد گرم ساختند - و بعد ازستیز و آویز بسیاری بگوی نیستی نرد رفتند - دیگران جانی بصد جان کندن بدر بردند - از کنداوران سپاه نیروزی نیز چندی پروانه وار خود را بر آتش پیکار زده جان در باختند - درمیان روس مقاتیل المانان سر بعضی از اوزبکیهٔ بدتحیه که خود را در سلک بندگان درگاه خواقین پناه منسلک ساخته و بهمت پست برای غارت مال مسلمانان بآنجماعهٔ بد سگال پیوسته بکیفر افعال بد مال خود رسیده بودند هویدا گشت - و سر نظر مینگ سردار آن فوج را که در قوم اورازبی و الوس مینگ بتهور و اعتبار شهرت داشت شناختند - و اولیای دولت بلند صولت مظفر و منصور معاودت نمودند *

از حوادثی که در حدود بدخشان بروی کار آمد نخستین آنکه

ششم صفر گروهی از اوزبك والمان بنواحی رستاق آمده مواشی رعایا و دواب سپاه از چراگاه گرفته راهی گشتند - خنجر خان حارس رستاق آگاه گشته بسرعت تمام با جمعیت خود بمخاذیل رسیده - و بعد از تلاشهای گردانه آنجماعهٔ بی آزرم را منهزم ساخته برخی را مقتول و چندی را مجروح گردانید - و دوابی را که بغارت رفته بود گرفته برستاق آمد *

دیگر

از وقایع نبیلهٔ بدخشان جنگ طالقان است

هفدهم ربیع الاول مکتوب حسین قلی آغر از دشت قلعه

بقلیج خان رسید که المان بسیاري در قبادیان فراهم آمده قصد عبور از آب جیحون دارند - قلیج خان راجه راجروپ را که از قندز بدیدن او آمده بود و نور الحسن بخشي احدیان و چندي دیگر از بندهاي آستان خواقین مکان را نزد خود خوانده استشاره نمود که اگر مقاهیر بسوي طالقان آیند مصلحت برامده جنگ کردن است یا حراست شهر نمودن - بعد از رد و بدل چنین صلاح دیدند که چون غنیم را بسیار نشان میدهند آنسب آنکه در استحکام حصار شهر و ضبط مداخل و مخارج آن کوشیده بمدافعهٔ طایفهٔ ضاله باید پرداخت - قلیج خان بانحاء شهر درون حصار گلین که بر دورآن کشیده بود ملچارها قرار داده ضلع غربی حصن را براجه راجروپ که دران جانب بیرون قلعه دایره داشت و بنور الحسن که با احدیان پهلوي او فرود آمده بود سپرد - و گفت که مردم خود را گرد آورده آمادهٔ کار باشید - و حراست سمت شرقی بابو البقا ولد قاضی خان و مقصود بیگ علي داشمندی و جمعي از بندگان درگاه که با مشار الیه بودند وطغرل ارسلان برادر زادهٔ خود و گروهي از تابینان خویش مقرر نمود - و باحداد مهمند و خواجه عبد الرحمن بخشي پسر عبدالعزیز خان نقشبندی و محمد مراد گرز بردار که داروغهٔ توپخانهٔ بدخشان بود و دیگر بندهای پادشاهی قدغن کرد که هر کدام از ضلع خود آگاه بوده راه در آمد جماعهٔ بدسگال مسدود دارد - و هیچ یکي بجسارت بي هنگام از ملچار خود برنیاید *

نوزدهم ربیع الاول بعد از پنج گری روز المانان مخذول شروع در آمدن نمودند - و از لشکر اینان که قریب ده دوازده هزار سوار

بسرداري تركباي قطغن و شاه مراد كلچي و محمد كيلدي مجاوت و محمد بداي و محمد جان درمان و شاه مراد بابو و آدينه حاجي بوز و خدا قلي الچين و قرچه سراى و بايم قبچاق آمده بود شش هفت هزار سوار مبقت جسته شهر را گرد گرفتند - و پس ماندگان فوج فوج آمده بانجماعه مي پيوستند - نخست آغاز پيكار از جانب شرقي شد و نزديك دو سه هزار سوار يكبار بدانصوب جلو انداختند - ابو البقا و مقصود بيگ با بندگان پادشاهي و طغرل ارسلان با تابينان قليچ خان كه بحراست آن سو مي پرداختند جمعي را كه بجسارت قصد در امدن شهر داشتند بشيبهٔ تير و تفنگ رهگراى نيستي گردانيدند - و از مبارزان اخلاص شعار قاسم بيگ صفدر خاني جان بمردانگي در باخت - و چون راجه راجروپ بيرون قلعه كه درانجا فرود آمده بود فوج خود آراسته ايستاده بود - و متصل راجه نور الحسن بخشي احديان فوج احديان توزك ساخته و پيش روى اينان ميدان بود جوقي گران بايذان روبرو شد - و سه چهار هزار سوار ديگر باحداد مهمند و خواجه عبدا الرحمن بخشي با لختي منصبدار و محمد مراد با مردم توپخانه كه بيرون قلعه دست راست راجه و نور الحسن بودند در آويختند و ساير ادبار پيشگان قشون قشون دور تر بر پشتها برآمده ايستادند درين هنگام كه مردان ناموس پرست دل از جان بر كنده بكارزار مي پرداختند جوقي ازان فساق از جملهٔ فوجي كه براجه و نور الحسن رو برو بود از كنار شهر اسپي چند را كه سپاه فيروزي براى خوردن علف گذاشته بودند گرفته راهي شدند - و چون گذار اينجماعه

بر احداد مهمند افتاد او با مردم خود بریشها تاخت - کامل بیگ گرز بردار با جمشید بیگ برادر خود و برخی از گرز بر داران با او مرافقت نمود - مقاهیر از حیله سازی و غدر پردازی رو بگریز نهادند تا این ناموس پرستان را دلیر ساخته بمیدان کشند - و چون بتعاقب پارهٔ راه نوردیده آمد جوقی دیگر ازین گروه غدر پژوه تا ایشان را در میدان گیرند جلو ریز رسیدند - راجه را جروپ پس از دیده این حال از حماست و حمیت بی توقف با مردم خود و نور الحسن با احدیان بکومک راجه تاختند - و کومک احداد و گرز برداران نموده جنگ کنان میدان در امدند - قلیج خان برجرأت و جسارت این فدویان پیکار طلب آگاه گشته پیام نمود که از کنار شهر این همه دوری گزیدن مصلحت وقت بر نمی تابد - چه هر طایفه در ملچار خود بفوجی از مخاذیل به زد و خورد اشتغال دارد - اگر صدمه فرستاده آید هر جانبي که خالی شود غنیم هجوم آورده ازانطرف بشهر خواهد در آمد - صلاح آنست که پیش از هجوم مقاهیر آویزه کنان بآهستگی برگردیده بملچار برسید - این گفتار در دلهای نبرد گرای ابطال هنگامهٔ قتال کارگر نیفتاد - مقاهیر از هر جانب فوج فوج بر ینان تاخته بکار زار می پرداختند - و دلیران جانباز و دلاوران نبرد پرداز بتلاشهای مردانه هر بار این قابوچیان جان دوست را ره گرای هزیمت میگردانیدند - و مخاذیل بي آزرم بخیره روئي و شوخ چشمي باز هجوم میکردند - خواجه عبد الرحمن بخشی و محمد مراد داروغهٔ توپخانه نیز با رفقا بغنیم خود آویزشي نمایان نمودند - و حریف خود را بشیبهٔ تیر و تفنگ یک تفنگ انداز

عقب بردند - و خرمن زندگانی جمعی بآتش توپ و تفنگ خاکستر گردانیدند - بقیة النار فراهم شده با مبارزان اقبال در آمیختند - و کار از مقابله بمعانقه و از مقاتله بمصارعه امتداد - و از جانبین ترددات سترگ بروی کار آمد - افواج جسارت شعار جمعي از کنداوران خسارت دثار را کشته وبرخي را خسته گردانیدند - و از لشکر فیروزی محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و چندی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند - و ازانجا که جمعي کثیر از مناکیب تلف گردیدند محاذی توپخانه صرفهٔ پیکار ندیده ایشان نیز بجماعهٔ که با راجه و نور الحسن سرگرم نبرد بودند پیوستند - و چون در یافتند که کار به پیکار پیش نمیرود دست بحیله سازی و سحر پردازی که پیشهٔ عجایز بي دست و پا است زده شروع دریده نمودند (؟) تا آنکه سحایب متراکمه فراهم آمده آفاق را تیره ساخت - و از باران هم در جمعیت این شیران زنجیر گسل و دلیران سراپا دل فتور افتاد و هم باروت وفتیله بتری و افسردگی از کار باز ماند - و چون سیاه خذلان دستگاه را خاطر از بان و تفنگ لشکر منصور فراهم آمد بر سر راجه و نور الحسن و احدیان و جمعي که بکومک ایشان آمده بودند ریختند - وکار از تیر و سنان بشمشیر وخنجر افتاد - و بحملهاي صف شکن مرد افگن از هر دو طرف بسیاري مقتول و مجروح گشتند - و هراول راجه ادیا نامي که از قوم راجه بود با جمعي کثیر از مردم راجه جوهر مردانگي باز نموده جان در باخت - و راجه نیز سه زخم برداشت - و اسپش بجراحت پیکان در میدان افتاد - و نورالحسن و احداد مهمند و از گرز برادران کامل بیگ و عمر بیگ

و محمد خواجه و خواجه یادگار و صالح بیگ نیز داد دلاوري داده زخمها بر داشتند - و جمشید بیگ برادر کامل بیگ بجراحات متوالیه بپایهٔ شهادت بر امد - انجام کار از آویزهاي سخت پي در پی و شدت باران و کثرت غنیم بهبود کار در رسیدن بمحکمهٔ شهر دیده نبرد کنان بسوی شهر روان گشتند - در اثناء معاودت از بسیاري آویزه و آمیزهٔ طرفین جمعي کثیر رهگراي نیستي شدند - اتفاقا کوچهٔ باغی پیش آمد از تنگی راه و هجوم مردم مخاذیل قابو یافته بسیاری را بشیبهٔ تیر از پا در آوردند - بعد ازانکه کوتوال راجه با پیادهاي کماندار از پس دیوار باغ برآمده تیراندازی و تفنگ اندازي نمود مقاهیر از دور راجه و نورالحسن پراگنده شدند - اینان بشهر درآمدند - و اوز بکیه برگردیده مغرب رویهٔ شهر بر دو کروه فرود آمدند - و بتمنی آنکه فرجه یافته بشهر درآیند تا بامداد گرد شهر گشتند - از استحکام مداخل و مخارج و آگهي دلاوران ظفرشعار از هیچ سو راه در امد نیافتند - و به نا امیدي که همیشه نصیبهٔ بد اندیشان این دولت خداداد است ازانجا برخاسته مشرق رویهٔ طالقان بر سر بند آبي که از میان شهر میگذشت رفتند - و بند را شکسته آب را بطرف دیگر سر دادند - چنانچه در شهر آب نماند - و گروهي بتاراج نواحی طالقان فرستادند - و باز ماندگان در دو روزی که آنجا بودند هر روز گرد شهر دست و پا میزدند - و بندگان درگاه در پاسباني سعي بلیغ نموده جمعي از باطل ستیزان را به تیر و تفنگ رهگرای جهنم میگردانیدند - و از لشکر اقبال نیز چندي مقتول و مجروح میگشتند - مخذولان از کشایش شهر نا امید شده بیست و دوم

ربیع الاول با خسران روز افزون - و خذلان گونا گون - بجانب ساحل آب رفتند - اگر چند روز دیگر در دور شهر توقف مینمودند از بی آبی کار بر قلعه نشینان تنگ میشد - بعد از خلو اطراف شهر ازین قوم فتنه پژوه راجه راجروپ و نور الحسن بقلیچ خان بر گزاردند که آب طالقان اعتماد را نشاید انسب آنکه شما نیز در قندز فروکش کنید - قلیچ خان بموجب گفتهٔ واقفان حقیقت آن سر زمین قرار داد که بفرخار رود - و راجه از بیم آنکه مبادا در غیبت او الجماعهٔ حیله پرداز با حفاظ قندز غدري بروي کار آرند بصوب قندز راهي گشت - و چون اکثر مردم او درین زد و خورد جان در باختهٔ قلیلی ماندهٔ بودند نور الحسن نیز برسم بدرقه با او همراهي نمود - و قلیچ خان حسین قلي آغر را با جمعي در طالقان گذاشته بفرخار رفت و چون آنرا نیز شایستهٔ بودن ندید به اشکمش آمد - و قلعهٔ قدیمهٔ آنرا بعد از مرمت و احکام برای اقامت بر گزید ٭

از سوانح غوری اول آنکه

چارم ربیع الاول در اوایل روز خبر بشاه بیگ خان رسید که برخي از مخاذیل المانان سه گروهی غوري بموضع قراباغ آمده همگي گله و رمهٔ مردم ایماقات و رعایا را که دران سمت بود رانده مي برند - او بشنفتن این واقعه جمعي را بمحافظت قلعه گذاشته بمالش مقاهیر سوار شد - بعد از انکه نزدیک رسید لختي از قطان آن سرزمین گزارش نمودند که از کمین این گروه بدآئین غافل نبوده راه را باحتیاط باید نوردید - شاه بیگ خان

توقف نموده لشکر نویس خود را پیش فرستاد که اگر جمعی از کمین گاه بر آیند او بکومک برسد - مخاذیل که مواشی را با اسپان زبون راهی ساخته خود توقف نموده بودند ایشان را کم پنداشته دلیرانه تاختند - گند اوران لشکر فیروزی پای ثبات از دست نداده تلاشهای مردانه بروی کار آوردند - و المانان راه فرار که سرمایهٔ زندگی و پیرایهٔ پایندگی میدانند پیمودند - فوج اقبال روز افزون تعاقب نموده مال مسلمانان را از تصرف آن قوم بی دین و دولت کشیدند و لختی را مقتول و برخی را مجروح گردانیده مظفر و منصور برگردیدند ٭

سانحهٔ دوم آنکه

هژدهم ربیع الاول پیش از طلوع آفتاب بشاه بیگ خان خبر رسید که مناکیب مواشی هوالی غوری می برند - خان جمعی به نگاهبانی قلعه گذاشته سوار شد - بعد از نوردیدن نیم کروه از غارتگران قریب دویست سوار ظاهر شدند - خان خنجر بیگ خویش خود را با جوقی پیشتر روانه کرد - و خود از عقب بآهستگی راهی گردید چون سپاه نصرت دستگاه که بفتح و فیروزی خوگر شده بودند بی درنگ تاخته مواشی را گرفته آن سراق را پیش انداختند - نزدیک هزار سوار که در کمین جا نشسته بودند بر آمده هنگامهٔ پیکار گرم گردانیدند - پس از زد و خورد بسیار خنجر بیگ و نظام بیگ و میر فرخ از بند های منصبدار و برخی از احدیان و جمعی از تابینان خان بتلاشهای مردانه جان فانی در باخته بزندگانی جاودانی

رسیدند - از مقاهیر نیز جوقي مجروح و چندی مقتول گردیدند
در اثناء التهاب نایرهٔ نبرد خبر رسید که نزدیک دوهزار سوار از
جانب دیگر قصد قلعه دارند - خان از بیم آنکه مبادا حصار را
متصرف شوند پیکار کنان خود را بقلعه رسانید - درین کارزار نیز از
جانبین لختي کشته و برخي خسته گشتند - و ادبار پیشگان بناکامي
معاودت نمودند ٭

واقعهٔ سیوم آنکه

بیست و پنجم ربیع الاول نزدیک دوهزار سوار از المانان نمودار
شده نیمي بسوي محال طرف راست غوري و نیمهٔ دیگر بجانب
کیلکي و سرخاب که از توابع غوریست راهی شدند - و ازان
رو که مردم آن سر زمین از پیشین غارت مخاذیل متنبه
گشته اموال و عیال خود را بشعب جبال کشیده بودند
مناکیب مایوس برگشتند - و فراهم شده برقصبهٔ غوري که
بیرون قلعه است تاختند - و انجام کار بجد و جهد مبارزان جسارت
شعار و تفنگچیان قدر انداز ازانجا نیز مردود و مطرود بر گردیدند
چون پیش ازین قاضي خواجهٔ کلان و قاضي تیمور و لختي دیگر
از شقاوت پیشگان غوري رهگرای مخالفت اولیای دولت بی زوال و
موالفت اوزبکیهٔ بد سگال گشته نهاني نامه و پیغام با وزبکیه که
مکتوبي متضمن تحریض بر دو روئي با بندهای درگاه و یکرنگي
با خویشتن و اقسام امید و بیم بایشان نوشته بودند میفرستادند
درین هنگام آن بد سگالان فتنه سرشت نیز دوکس خود را با مکتوبي

و چند نانی که نزد آن تهی دستان تنگ چشم از جان گرامی تر است پیش آن فرومایگان دون همت فرستادند - اتفاقا برخی از پیادهائی که بدست آن مقاهیر مامور شده بودند گریخته آمدند و کیفیت حال بشاه بیگ خان باز نمودند - او هر دو منافق پست فطرت را نزد خود طلبید - و پس ازان که بکمتر تهدید و ترهیب بمکنون خاطر فساد ناظر خود معترف گشتند هردو را با یک پسر قاضی خواجهٔ کلان درین کار بی هنجار انباز پدر بود بیاسا رسانید *

سانحهٔ چهارم آنکه

نهم ربیع الاول جمعی از طوایف الامانان اسپان و شتران لشکر فیروزی را که در چراگاه میان ده قپچاق و ده قاضی که پنج کروهی اندخود است بودند پیش انداخته و از نوکران مبارزان اقبال که برای نگاهبانی دواب مذکور باز داشته بودند چندی را هلاک و برخی را اسیر گردانیده بقرار گاه خویش بر گشتند - رستم خان برین ماجری آگهی یافته بسیاری از منصبداران و احدیان را با تابینان خود بتعاقب آن گروه خذلان پژوه فرستاد - ایشان چند کروه تاخته بآن مدابیر رسیدند - و مال را با اساری از دست طغاة گرفته قصد مراجعت نمودند - درین هنگام جمعی دیگر از گرد راه بکومک مخاذیل رسیده نایرهٔ پیکار بر افروختند - غزاة دین پای استقامت فشرده و دست جسارت کشاده جمعی از باطل ستیزان را ره گرای نیستی گردانیده باز ماندگان را پراگنده ساختند - از حماة اسلام بهادر بیگ عرب بعد از چپقلشهای مردانه سه زخم تیر و شمشیر برداشت

و چندي کشته و لختي زخمي گشتند - و لشکر ظفر پیکر منصور و مسرور بر گردیده شب باند خود رسید - و اسپان و شتران بخداوندان آن عاید گشت *

از وقایع حوالي بلخ آنکه

ششم ربیع الاول بهادر خان از گذارش جواسیس و نگاشتهٔ شمشیر خان تهانه دار خان آباد دریافت که خوشي لب چاک و حق نظر مینک با پنج شش هزار سوار المان بدستوري عبد العزیز خان از کلیف گذر گذشته بطرف چشمهٔ علي مغول رفته اند - و آهنگ آن دارند که بصوب درهٔ کز و شادیان که دران هنگام مرتع افراس سپاه ظفر اساس بود رفته بر اسپان مزبور و مواشي رعایا و احشام آن سرزمین دست تاراج بر کشایند - خان مذکور آمادهٔ تادیب آن گروه غدر پژوه گشته خواست که بدان سو راهي شود - درین میان اصالتخان از جد کاري و کارگزاري گفت که این مرتبه شما بحراست شهر به پردازید - و تنبیه مقاهیر بعهدهٔ من باز گذارید - بهادر خان آرزوي او را پذیرا شده راجه پهار سنگه و راجه جیرام و معتمد خان و جمالخان نوحاني و محمد حسن ولد منصور حاجي و برخي دیگر از بندهاي پادشاهي را همراه نمود - اصالتخان بسرعت هرچه تمامتر اواخر روز بمقاهیر در اثناي آنکه پارهٔ از مواشي آن حدود پیش انگنده مي بردند رسیده - و بعد از کارزار بسیار جمعي را به تیغ خونریز از هم گذرانید - باز ماندگان مال مسلمانان را گذاشته رو بگریز نهادند - اصالت خان پارهٔ بتعاقب شتافت - و چون ظلمت

شب آذاق را در گرفت در درهٔ کز فرود آمد - و ازانجا که همگی روز با جیبه تردد کرده بود و درین هنگام برای وضوء نماز مغرب و عشا جیبه برآورده برهنه شد - بتصرف هوا آن شب اثر تپ در خود یافت - بامداد بعد از رسیدن نگاشتهٔ بهادر خان مشتمل بر تاکید مراجعت بنابر سببی که نگارش خواهد پذیرفت بشهر معاودت نمود *

واقعهٔ دیگر آنکه

هشتم ربیع الاول قریب پانزده هزار سوار بسرکردگی خنجرالمان و جفت المان و فولاد سرای و امان یساول و محمد یار و قریق و مراد قرغز و غیر ایشان بر خصمت عبد العزیز خان بر سر تهانهٔ خان آباد رسیدند - و هزار سوار از روی غدر ظاهر گشته بقیه برسم کمین جابجا پنهان گردیدند - شمشیر خان و مراد قلي سلطان و دیگر بندهای پادشاهی که دران تهانه بودند بر امده بران گروه غدار که یک تفنگ انداز نزدیک شده بودند تاختند - و جمعیت این حیله گران را برگنده گردانیدند - گروه محتال جنگ بگریز کنان ایشجماعه را بسوی خود کشیدند - ناگاه جمعی از کمین گاه برآمده ایشان را گرد گرفتند - و آتش پیکار مشتعل گشت - با آنکه جمعیت آن تهانه عشر عشیر مخالف نبود چون نبرد پژوهان این درگاه جانبازی را جان درازي میدانند عنان تماسک بدست داشته هنگامهٔ سرافشاني و جان ستاني گرم نمودند - سید سادات پسر سید صدر خان بخاری و بهلول برادر شمشیر خان و چندی از منصبداران با جمعي از

سپاه نصرت دستگاه از جهان فاني بملک جاوداني انتقال نمودند - و بسیاری از اوز بکیهٔ بد سجید علف تیغ گشتند - چون روز نزدیک بانجام رسید و نگاهبانیِ تهانه ناگزیر بود مجاهدان لشکر فیروزی از روی دور بیني و حزم گزینی پرخاش کنان خود را به تهانه رسانیدند - و مداخل آنرا به نشاندن تفنگچیان حکم انداز محکم گردانیدند - مخالفان تهانه را احاطه نمودند - دو شباروز از درون و بیرون بازار جانبازی و سراندازي گرم بود - چون نهم ربیع‌الاول این خبر ببهادر خان رسید اصالت خان را چنانچه نگاشته آمد باستعجال‌تمام از درهٔ گز طلبید - دهم که اصالت‌خان به بلخ آمد محافظت شهر را باو باز گذاشته با دیگر بندهای درگاه بدفع اهل خلاف روانه شد - مخاذیل بشنفتن خبر توجه بهادرخان از چیرگی هراس دل بلی داده روز سوم دست از محاصره باز کشیدند - و دل از پیکار بر گرفته بادیه پیماي فرار گشتند - بهادرخان بخان آباد رسیده ایک روز براي دریافتن خبر مقاهیر مقام کرد - و چون از گزارش جواسیس دریافت که آن گروه غدر اندیش از هراس تعاقب لشکر اقبال پراگنده شده جمعی زبون اینان بسوی گذر کلیف رفتند تا بگذشتن آب جیحون از آتش تیغ جانسوز در امن باشند - و جماعهٔ بجانب چول و ریگستان شتافتند - و گروهي با سرداران که آسامیِ شان گزارده آمد بصوب چشمهٔ علي مغل رفته قصد آن دارند که باخوشي لب چاک وحق نظر مینک که در درهٔ گز از اصالت خان فرار نموده بودند اتفاق کرده باز بتاراج حدود درهٔ گز بروند - بهادرخان

صرف و بارزت و بان و دیگر ناگزیر نگاهبانی تهانهٔ خان آباد سرانجام داده و ازانجا کوچ کرده میان درهٔ تز و کوه سال سول که قرارگاه احشام آن حوالي است فرود آمد - صخادیل بشنیدن این خبر فسخ عزیمت آن سو نموده بادیهٔ پیمای گریز گشتند - و ازان رو که اثری ازان قوم فرصت جوی فرار خو بر فرازظهور بر نیامد بهادرخان سرپل امام بکری مقام کرده هرطرف جواسیس فرستاد - دربن اثنا خبر رسیدکه اصالت خان بعارضهٔ که مادهٔ آن در یساق درهٔ گز بهم رسیده بود بیست ودوم ربیع الاول برحمت حق پیوست - پس از شنفتن این واقعه رام سنگه راتهور و عجب سنگه کچهواهه را فرستاد که مراسم صیانت ارک بلخ باتفاق محکم سنگه سیسودیه و پهلوان درویش صرخ پیشین حارسان آن بتقدیم رسانند - و محافظت حصن شهر را باهتمام شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه مقرر گردانید - و چون از گفتار جاسوسان آگهي یافت که المانان از جیحون گذشتند عبد العزیز خان از قرشي باین صوب راهی گشته بیگ اوغلي را با بسیاری از اوزبک و المان پیشتر بساحل جیحون روانه ساخته عنان عزیمت ازان سو برگردانید و یك کروه از بلخ گذشته بجانب گذر کلیف منزل گزید - و استعداد نبرد نموده قرار داد که اگر بیگ اوغلی با گران حشری که با او نشان میدهند از آب گذشته باین صوب بیاید نبردی که درقرون آینده ازان باز گویند و حروب گذشته را فراموش کنند بروی کار آرد *

گذارش رفتن نذر محمد خان از اندخود بصفاهان نزد والیء ایران بامید کومک - و از انجا بخیبت و خسارت بچیچکتو و میمنه آمدن - و محاصره نمودن حصار میمنه و ازان مایوس برگردیدن

چون نذر محمد خان بعد از عزیمت شبرغان چنانچه گذارده آمد با قتلق محمد پسر خود و قلیلي از اوزبک و غلام که از چنگ مرگ رهائي یافته بودند باندخود رسید قاسم نبیرهٔ او پسر خسرو با اتالیق خود محمد قلي بن کلباد و جوقی دیگر از اوزبک و ترکمن و قلماق بوی پیوستند - پس ازانکه از اند خود راهی گشت نزدیک سه صد سوار که سرآمد آنها محمد قلی مذکور و برادر باقی دیوان بیگی یکي محمد بیگ ایشک آقاباشي و دیگری یادگار و عاشورقلي حاجی شقاول و محمد امین بیگ کوکلتاش پسر صالح بیگ کوکلتاش و دین محمد خان و عبد الله بیگ سرایي و قتلق اویناق ترکمن و قربان علي میر آخور باشي ترکمن بودند باو همراهی گزیدند - و باین جماعه از اندخود براه چول درهفت روز بمرو رفت - بعد از توقف هفت روزه در مدت پانزده روز بمشهد مقدس شتافته پانزده روز درانجا اقامت کرد - و چون مرتضی قلي خان ناظم مشهد منور شنید که خان می خواهد که ازینجا گریخته باز بحوالیء میمنه رود از دور بینی و حزم گزینی سه صد چار صد تفنگچی بر گرد خانهٔ او به کیشک نشاند

خان از مرتضی قلي خان رنجیده بي طلب فرمان رواي ایران
از مشهد مکرم روانهٔ صفاهان شد - پس از وصول به بسطام محمد
علي بیگ که در سلطنت شاه صفی برسم رسالت بعتبهٔ علیهٔ
جهانداری آمده بود چنانچه در وقایع سال پنجم از دور اول
گزارش یافت برای مهمانداري با نامه و برخي از نقود و
اجناس رسیده خان را دید - و در چهل روز از راه کاشان بصفاهان
برد - روز درآمد بلدهٔ مذکور اعیان قزلباش و اکابر شهر بفرمودهٔ
شاه پذیره شدند - هرکه باو میرسید از اسپ فرود آمده برسم
متعارف قزلباشیه تواضعی بجا می آورد - و جز خلیفهٔ سلطان
اعتماد الدوله که لقب وزیر فرمان روای ایران است هیچ یکي
در خانهٔ زین درنیافت - یک فرسخی صفاهان که از در خانه تا
آنجا پا اندازي که بیشتر آن پارچهٔ رنگین و باقی قطني و دارائي
و مخمل و میلك زربفت بود گسترده بودند - شاه نیز استقبال
نموده بر پشت اسپ دریافت - هر دو دستی بدرش یکدیگر
رسانیدند - و از گرد راه بباغ قوش خانه که بیرون دروازهٔ طوغچی
است رفته بر یک مسند نشستند - و ما حضری که در سرکار شاه
سرانجام یافته بود خورده سوار شدند - و تا میدان صفاهان باهم بودند
ازانجا شاه بمنزل خود رفت - و خان را بخانهٔ سار و تقي وزیر پیشین که
برای بودن او قرار یافته بود فرستاد - و فردای آن صبحدمي باز شاه
بدیدنش رفت - او از مسند خودکامي چند پیش آمد - و بدستور روز
گذشته هردو بر یک مسند نشستند - و بعد از ساعتی شاه بخانه بر
گردید - روز دیگر خان بی طلب بدیدن شاه شتافت - و طعام خورده

بر گشت - پس از یک روز شاه خان را برسم مهمانی خوانده سبب آمدن باز جست - او دوروئي اوزبکیه و بي وفائي پسر و آنچه برو رفته بود گزارش نمود - و خواهش کومک ظاهر ساخت - شاه گفت آنچه از سپاه مقدور باشد همراه خواهم کرد - و دیگر مدد نیز بقدر میسور بفعل خواهد آمد - خلیفهٔ سلطان بر گزارد که هرگاه پسر و اوزبکیه بحکومت و ایالت خان دران ملک بهیچ وجه رضامند نباشند معلوم نیست که از فرستادن کومک فایدهٔ بروی کار آید خان پاسخ داد که شما لشکر همراه نمائید - و صلاح و فساد معامله بمن باز گذارید - و مجلس آنروز بهمین گفت و شنید بانجام رسید شب ششم از روز در آمد صفاهان خان را بتفرج چراغاني که درمیدان صفاهان بر آفروخته بودند طلبیدند - او بآنجا رفته در تالار سر دروازهٔ منزل شاهي با شاه نشسته بخاطر آشفته و دل گرفته بتماشاي چراغان پرداخت - و بعد ازان دابراز مرضی که نزد برخی تمارض بود خانه نشین گشته نزد شاه نرفت - روزی شاه بدیدنش آمد چون خان استقبال نکرد و پسر و پسر زاده را نیز نفرستاد و بعد از ملاقات تواضعي که در خور حال باشد هم بجا نیاورد شاه رنجیده بمخلصان خود گفت که این مرد با من چنان پیش مي آید که گویا بدر خانهٔ او بدریوزه رفته‌ام - و از سوداي روز افزون پس ازان نیز بعضي امور خارج از منهج توهم عقل ازو بروی کار آمد - و ازین رو شاه باحوال او نپرداخت - روز دوازدهم از تاریخ ورود محمد علي بیگ مهماندار را نزد خود خوانده پیغام کرد که آمدن من براي خوردن طعام و دیدن چراغان نبود بل براي آنکه بوسیلهٔ

امداد و اعانت شاه از پسر غدار و اوزبکان نابکار که بسپردن راه بغي و طغیان و پیمودن جادهٔ دورنگی و نمک حرامي مرا باین حال تباه و روز سیاه انگنده اند انتقام بکشم - اکنون که شاه از مدد و معونت من چشم باز پوشیده اند من نیز از مطالب و مآربی که توقع داشتم در گذشتم - چون بیماری عارض گشته و مزاج از قوت افتاده لایق آنست که بدستوری شاه مشتی استخوانرا بمدفن اسلاف خود برسانم - شاه در جواب این پیام گفته فرستاد که درین نزدیکي داخل صفاهان شده آید - و قدوم شما را گرامی میداریم خواهش اینست که بسیر باغات و گشت عمارات این ملک خاطر شما را از انقباض بر آورده چندی باهم بانبساط و نشاط بگذرانیم روزي چند که بآسایش و آرامش بسر برید آنچه پیش نهاد خاطر شما است به نیکو روشي انجاح خواهد پذیرفت - خان در پاسخ این سخن بمحمد علی بیگ گفت که زیاده برین طاقت بودن ندارم - کام و نا کام ازین ملک بر مي آیم - روز دیگر خلیفهٔ سلطان آمده از طرف شاه اصناف مهربانی ظاهر ساخت - و چون دریافت که خان بهیچ رو راي بودن ایران ندارد گفت اختیار بدست شما است - اگر عزم مراجعت فسخ نموده روزي چند توقف گزینید بهتر خواهد بود - و اگر خواهش سفر مصمم است انسب آنکه برخصت شاه روانه شوید - جواب داد که من در بلد رضای کسي نیستم فردا روانه میشوم - و روز دیگر که پانزدهم روز از در آمد او بصفاهان بود از شهر بر آمده بیرون دروازهٔ طوقچي در همان باغ قوشخانه فرود آمد - دوم روز شاه خلیفهٔ سلطان وقورچي باشی و بعضي

دیگر از ارکان دولت را بدیدن خان فرستاد - و فردای آن خود رفت
و از روی مراحم و اشفاق گفت که چون عزیمت رفتن تصمیم یافته
از لشکر و غیره هرچه ناگزیر باشد همراه خواهم نمود - و خان را وداع
کرده از نقد و جنس مبلغی دیگر بوی ارسال داشت - از نوشتهٔ
جان نثار خان که بسفارت ایران رفته بود ظاهر شد که تکلفات شاه
به نذر محمد خان از اول تا آخر از نقد و جنس دوازده هزار تومان
بود که چار لک روپیه باشد - اگر خان برهنمائی بخت بیدار و
پیشوائی دولت کارگزار بدرگاه خواقین پناه که مآب اقبال و مآل
آمال امت ملتجی میگشت هرآینه طعن زینهار بمخالف مذهب
بل عار التجا به کسی که پدر خان در جنگ نیاکانش بکشتن رفته
داغ منت چار لک روپیه بر قبیلهٔ چنگزیه نمی ماند و شاه سارو
خان تالش را با جمعیتی از سپاه خراسان و عراق همراه او روانه
گردانید - وبایشان امرنمود که از همراه پیش نروند - واو روز چهارم از باغ
قوشخانه راهی گشته بساروخان گفت که چون هوا سرد شده و نبیرهٔ
من از فزونی ضعف بیماری تاب سرما ندارد من از راه مازندران
میروم - شما لشکررا گرفته بخراسان روید - که درانجا یکدیگر را خواهیم
دید - و قتلق محمد پسر خود را با برخی از مردم خود براه راست
روانهٔ مشهد گردانید - و قاسم ولد خسرو را همراه گرفته بسیر فرح آباد
رفت - و ازانجا باستراباد شتافته از بسطام سر براورد و از انجا براه
متعارف بمشهد متوجه شد - و بعد از رسیدن بآن شهر سعادت بهر
چون حقیقت کار را دریافته دانست که این کومک نامی بیش
نیست و جمعیتی نیست که باستظهار و استعانت آن کاری ساخته

آید بسارو خان که روزي چند پیش از و بمشهد مقدس رسیده
بود گفت که من براه مرو راهي میشوم این جمعیت را با خود
بآن راه که چول کم آب است نمیتوانم برد - شما با همرهان خویش
براه رفته لشکر خراسان را نیز درانجا فراهم آرید - هرگاه کس بطلب
شما فرستاده آید هرجا باشم خود را برسانید - و پنج روز در مشهد
معلی بوده روز ششم با پسر و نبیرهٔ و جمعی که همراهش بودند
بمرو راهي گشت - و ازان رو که هنگام رفتن از بد سلوکی و درشت
خوئی خود از علی قلی خان حاکم مرو رنجیده بود بمرو درنیامده - و
در کنار بند خان که چهار فرسخی مرو است فرود آمد - و
سه روز در انجا مقام کرد - درین اثنا کفش قلماق از حوالی
چیچکتو و میمنه رسیده وا نمود که اوزبکیه از روي غدر
خطوط مشتمل بر ابراز وفاق و اتفاق نزد شما ارسال
داشته اند و مي خواهند که شمارا باین طرز بدست آورده هلاک
گردانند - مبادا بفسون و فریب این جماعه عزم بخارا کنید - خان
گفت که من نیز اندیشهٔ این قوم دریافته ام لیکن برای دفع
حجت و آگهي بر مکنون بواطن خبث مواطن این قوم دون
طینت دني فطرت بدین صورت آمده‌ام - و با کفش قلماق از
کنار بند خان در پنج روز بمارو چاق و ازان جا بدو روز بقورماچ
آمد - از قورماچ قتلق محمد و کفش را فرستاد تا از الوس قلماق
هر قدر جمیعتي که مقدور باشد گرد آورده قلعهٔ میمنه را محاصره
نمایند - ایشان با قلماقان و بعضي احشام دیگر حصار مذکور را
مدت دو ماه قبل نمودند - و چون دریافتند که از هوشیاري و کار

گذاري شاه خان حارس قلعه ميمنه و تلاش و پرخاش مبارزان جانباز و گندآوران نبرد پرداز تسخير حصن صورت پذير نيست كفش قلماق نزد نذر محمد خان كه بعد از تعين ايشان در نواحي چيچكتو فروكش كرده بود رفته گفت كه بي شما اين مهم بانصرام نخواهد رسيد - و اورا برداشته بميمنه آورد - بعد از رسيدن خان يك ماه ديگر محاصران گرد قلعه بسوداي تسخير سرگردان بودند در مدت محاصره دو بار بندهاي پادشاهي از تفنگچيان سوار و پيادهاي بنديله و مردم شاه خان بپاي مردي جسارت و جلادت از قلعه بر آمده بر ملچارهاي اوزبكيه ريختند - نخستين بار جمعي را كشته و خسته منصور و مسرور مراجعت نمودند - دريمين دفعه كه خسرو بيگ و باقي خواهر زادهاي شاه خان همراه بودند در ملچار يادگار برادر باقي ديوان بيگي كارزاري بروي كار آمد - و يادگار و باقي بيگ درآويختند - باقي بيگ بضرب شمشير دست چپ اورا از بيخ جدا ساخت و خود مردانه جان در باخت - و ديگر مبارزان كار طلب برخي از مناكيب مقتول گردانيدند - و ازين گروه نبرد پژوه نيز چندي مجروح گشتند - و از انقاب چهار گانه كه اوزبكيه در مدت محاصره از چهار سوي قلعه به ته ديوار رسانيده بودند سه نقب را بندهاي پادشاهي از درون يافته برهم زدند - نقب چهارم كه در شرقي سوي قلعه از ملچار كفش قلماق بسلامت پيش رفته بود ننده مكان هشتم ربيع الاول بباروت انباشته آتش دادند - و بيست و پنج گز ديوار پريد - مقاهير كه دركمينگاه آمادهٔ پيكار بودند باهتمام

قتلق محمد بر قلعه دویدند - با انکه بپریدن دیوار از اساس
خراب راهي بهم رسیده بود گنداوران نبرد جوي باستیاري
همت مردانه و پامردي عزیمت گردانه ثبات ورزیده به شهبه
تیر و تفنگ اصحاب فساد را بقلعه راه ندادند - و تاپک پاس
مبارزان طرفین در کشتن و خستن کمال سعي بتقدیم رسانیدند -
چون تائید رباني و تیسیر آسماني همعنان اولیای این دولت روز
افزون است از اهل شقاق جمعي مقتول و لختي مجروح شده
بازماندگان بکام ناکامی بادیه پیماي فرار گشتند - و از ارباب وفاق
هشت کس در ته دیوار ماندند - و دوکس در اثناء زد و خورد جان
در باختند - و بندهای آستان فلک نشان تا دو پهر روز دیگر بجد
و کد تمام کار جدار را نزدیک بانجام رسانیدند - چون دیوار از
بنیاد تر بر آمده بود فرو غلطید - اوزبکان فرصت جو افتادن
دیوار را بکام خود دانسته برقلعه یورش نمودند - از طرفی نذر
محمد خان و از جانبي قتلق محمد پسر او سپاه را برجنگ
تحریض مي نمودند - شادخان با بندهای پادشاهي از منصبدار
واحدي و تفنگچي و تابینان خود پای همت فشرده تا نیم
شب با گروه بدسگال راه قتال سپرده بیش از پیش در جان
ستاني و سرافشاني کوشش نمود - از جملهٔ معتبران اوزبکیه
که درین کارزار مقتول گشتند خوجم قلی دیوان بیگي است
و چون نذر محمد خان جان سپاري جنود بیی دولت دیر بنیاد
مکرر امتحان نموده دریافت که باین اندیشهاي نا استوار
و تدبیرهای دور از کار باولیاي این اقبال بی همال در افتادن برافتادن

است - و باصفیاء این دولت بیمثال کمر عداوت بستن در بلا بروی خود کشادن - و نیز صیت رسیدن شهسوار میدان وغا پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با عساکر فیروزی دور و نزدیک را درگرفته بود ناگزیر بهزاران آسیمه سری و دل شکستگی کوچ نموده به بیلچراغ نام جائی از مضافات میمنه که سی کروهی آن کوهی که بکوهستان غرجستان پیوسته است واقع شده رفت - و کفش قلماق با الوس خود نیم کروهی میمنه فرود آمد - تا بعد راه آذوقه و کاه و آمد شد مردم کار بر اهل قلعه تنگ سازد - و بعد ازانکه نذر محمد خان و همرهان او از فتح قلعهٔ میمنه مایوس گشتند نا کرده کاران اوزبکیه و سرداران احشامی که همراه بودند برگزاردند که چون درین هنگام بهادر خان در بلخ نیست اگر با این چار پنج هزار سوار از سپاهی و غیر آن که همراه دارید بیک ناگاه بر سر بلخ روید ظن غالب آنست که مردم بلخ چون شمارا می خواهند بشهر درآورد حصار را بتصرف شما باز گذارند نذر محمد خان پاسخ داد که گرفتن بلخ دشوار است و نگاه داشتن آن ازان دشوار تر - رفتن خود را درین وقت لایق نمی بینم - اگر مصلحت دانید قتلق محمد را با جمعی روانه کنم هرگاه مردم بلخ با و درآیند و اورا بشهر درآورده قلعه را محافظت کنند من هم طرز کار دیده خواهم آمد - پس ازان که این رای ناصواب همگنان پسندیدند خان از بیلچراغ قتلق محمد را با قریب پانصد سوار بخاری که از عبد العزیز خان رنجیده هنگام محاصرهٔ قلعهٔ میمنه نزد او آمده بودند ببلخ تعین نمود - و از

همرهان خود محمد قلی ولد کلباد و محمد بیگ و یادگار چوق برادران باقي ديوان بيگي را با عبد الله سرای و عاشور قلي حاجي و قورجي بيگ والله يار بيگ پسران اوراز بی همراه ساخت - بعد از رسیدن قتلق محمد به کرزوان که از بیلچراغ یک روزه راه است میدک سعید پدر کفش قلماق بخان گفت که اوزبکان بخاری که به قتلق محمد همراه کرده اید اعتماد را نشایند نزدیک است که اورا بافسون و افسانه راضی سازند - و وسیلهٔ دولت خواهیِ خود ساخته نزد عبد العزیز خان برند - شایسته آنکه کس فرستاده اورا به کرزوان باز دارید - و خود با مردمی که همراه اند رفته باو برسید - چه این جمعیت کم سزاور تجزیه و تبعیض نیست - تا برخي با شما و پارهٔ با او باشند - اگر همه یکجا شده رو بکار زار نهید شاید کاري ساخته شود - خان این کنکش بگوش قبول شنفته عابد خواجه را که سابقا نقیب قتلق محمد بود و نزد خان مانده پیش پسربه کرزوان فرستاده پیغام داد که در همان جا باشد و پیش نرود - من نیز باو مي پیوندم باتفاق بصوب مطلبی که وجههٔ همت است رو آورده خواهد شد جماعهٔ که همراه قتلق محمد بودند بر گزاردند که دولت از خان روي گردانیده است - بقول او عمل نباید کرد - بهبود کار شما درین است که نزد برادر کلان رفته انباز دولت او باشد - بعد از پذیرفتن او اینمعني را عابد خولجه برگشته نزد نذر محمد خان آمد و او باغوای این گروه شورش پژوه از اطاعت پدر رو برتافته با آن جماعهٔ ضلال پیشه از کرزوان برسم ایلغار راهي گشت - و چندي

از معتبران را که پدر همراه کرده بود باختیار یا اجبار با خود برد و ازان میان محمد قلی ولد کلباد و محمد بیگ او یرات برادر باقی دیوان بیگی را از سه شنبه نام جائی که نزدیک شبرغان است رخصت مراجعت داد - و بعد ازان که به پل خطب رسید قریب ده هزار سوار المان که با محمد بیگ قبچاق و محمد مراد کنکس و کوچک چوره اقاسی و غیر اینان از طرف بیگ اوغلی بقراولی آمده بودند از رسیدن او آگاه گشته اورا دیدند - و گفتند عبد العزیز خان سبحان قلی را با سی چهل هزار سوار فرستاده که از راه بدخشان آمده درتنگی درهٔ کز سرراه بر شاهزاده بگیرد - چون او هنوز نرسیده اگر شما این قابو را غنیمت شمرده دست بردی نمائید هر اینه پیش برادر باعث اعتماد خواهد بود - و اورا برداشته بصوب درهٔ کز راهی گشتند •

گزارش سبل و مسالک از کابل به بلخ و رفتن گوهر اکلیل خلافت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از راه آب دره بجانب بلخ و نبرد درهٔ کز

از طرق دار الملک کابل ببلخ یکی راه طول است که در سنه ماضیه عساکر فیروزی ازان بقندز و از قندز ببلخ رفته و آن صد و چل کروه پادشاهی است - از کابل تا پای کتل طول چهل

و ازانجا تا قندز پنجاه و دو - و از قندز براه کنار جیحون تا بلخ چهل و هشت - و شرح مراحل این راه در داستان رفتن پادشاهزادهٔ والا تبار مراد بخش به بدخشان و بلخ گذارش یافته - و ازین منهج اگر برف کتل طول که آنرا هندو کوه نیز نامند بردارند یا بکوبند غرهٔ تیر ماه میتوان رفت - و اگر نه تا انجام این ماه هرگاه برف آب شود راه آمد شد میگشاید - دوم راه خواجه زید است که از کابل بغوري و از غوري ببلخ میرود - و آن صد و سه کروه است تا غور بند بیست و دو - و ازانجا تا غوري سي و چهار - و از غوري که ازان راهی بقندز نیز سر بر می آرد تا بلخ چهل و هفت کروه - تا ایبک شانزده و نیم - و ازانجا تا بلخ سي و نیم - و این مسلک را بر تقدیری که برف کریوه بر دارند یا بکوبند اوایل امرداد میتوان نوردید - و الا او اخر آن - سیوم راه خنجان که آن جادهٔ نیز از کابل بغوري و از غوري ببلخ میرود - و آن نود و هشت کروه است - تا غوري پنجاه و یک - و ازانجا بلخ چهل و هفت - اگرچه نزدیک ترین مسالک است اما از تنگی راه و بسیاری نشیب و فراز بغایت دشوار گذار است - عبور ازان در اواسط امرداد بعد از برداشتن برف میتوان کرد - چهارم راه آب دره و ازین راه در چلهٔ بزرگ گذشتن لشکر میسر نیست - اگر بارش و شورش نباشد یکه سواری بصعوبت میگذرد - و بعد از چله اگر لشکر کمتر هم باشد بجهت زیادتی آب بمحنت میتواند رفت - و آن صد و بیست و سه کروه است - از کابل تا قرا بلاغ نه - و ازانجا تا چاریکاران چار - و ازانجا تا غوربند ده و نیم و از غوربند تا ضحاک بیست و یک و ازانجا تا باجگاه بیست و

هفت - و از باجگاه تا رباط ونا بیگ تولکچی بیست و ... - و ازانجا تا موضع پونی قرا که آغاز درهٔ کز است هفده و نیم - و ازانجا تا بلخ یازده - پنجم راه میدان که بباجگاه سر بر می آرد - درین راه نسبت براه هاي دیگر برف کمتر است - اگرچه آمد شد لشکر فیروزی ازین راه واقع نشده اما آنچه از حقیقت دانان معلوم شده اینست که هنگام تردد درین راه همان هنگام تردد براه طول است و آن صد و چارده کروه است - از کابل تا تکانه چارده - و ازانجا تا پاي کتل صد برگ هفده و نیم - و ازانجا تا شهر غلغل که نزدیک ضحاک است هفت - و ازانجا تا بلجگاه بیست و چهار - و از باجگاه تا بلخ پنجاه و یک و نیم - چنانچه گزارده آمد - چون بسرعت شتافتن شیر بیشهٔ شجاعت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با امیر الامرا علی مردان خان و سعید خان بهادر ظفرجنگ و دیگر بندها که با آن اختر برج ابهت و جلال معین گشته بودند ناگزیر بود بنابران هنگام رخصت آن کامکار مقرر گشت که لشکر فیروزی از راه آب دره که نسبت بجمیع طرق آسان گذار است روانه شود - و آن والا گهر که پانزدهم محرم در دار السلطنهٔ لاهور مرخص شده بودند چنانچه گزارش یافت - نوزدهم ماه صفر موافق چارم فروردین به پیشاور در آمدند - و چون بنابر ضابطهٔ که در سال نهم این دور در تضاعیف شرح تعین مواکب جهانکشا به تسخیر بلخ و بدخشان بسرکردگی پادشاهزادهٔ والاتبار مراد بخش نگارش یافته بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر حکم اقدس بشرف صدور پیوسته بود که آن والا گهر از امرا و سایر منصبداران تیولدار هرکس بهر نهجي که بر

وفق حاصل جاگیر داغ کرده باشد موافق چهارم حصه محصول
تیول که سه ماه باشد باو برسم مساعدت و بمنصبداران نقدی و
احدیان تیر انداز و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر
ماهیانه داران سه ماه بطریق پیشگی زر از خزانهٔ والا در پیشاور
تن نمایند - آن کامگار سه روز توقف گزیده بر طبق امر معلی
تنخواه نمودند - و بیست و سیوم از پیشاور کوچ کرده هشتم ربیع الاول
داخل دار الملک کابل گشتند - و سه روز در کابل توقف نموده و از
سپاه ظفر دستگاه هرکه زر طلب داشت باو زر داده و اگر مهمی
دیگر داشت بانصرام آن پرداخته دو از دهم مقارن تائید یزداني و
تیسیر آسماني رو بمقصد نهادند - و تا بعضي از مبارزان لشکر اقبال
و پس ماندگان توابع آن در درج جلال بآسانی برسند منازل را
بآهستگي پیمودند - در موضع آق رباط که ازان تا کهمرد دو منزل
است خلیل بیگ از کهمرد استقبال نموده آن والا گهر را ملازمت
نمود - و از باجگاه مرخص گشت - تا خاطر از بند و بست قلعهٔ کهمرد
فراهم آورده پانزده لک روپیهٔ خزانه را که پیش ازین بامر
مقدس ذو القدر خان از قلعهٔ کابل بقلعهٔ کهمرد رسانیده بود
تا بهادر خان جمعي فرستاده از کهمرد ببلخ طلب نماید -
و بهادر خان را برای اشتغال فرو نشاندن گرد شورش المانان
جمعي را از لشکر جدا ساختن صلاح کار ندیده بآوردن آن نپرداخته
بود همراه برداشته بمبارزان دین و دولت به پیوندد او روزي که
سر کتل پدر حمید مضرب خیام غزاة نصرت اعتصام بود با خزانهٔ
مذکور بخدمت آن نور حدقه عظمت رسید - و برطبق امر واجب

الایلغ بقراولی جنودعاقبت محمود معین گشت - بیست و پنجم ربیع الثانی از موضع کشن ده خرد کوچ نموده از صعوبت و تنگی مسلک موضع بونی قرارا که از کشن دو کروه است مرکز الویهٔ نصرت گردانیدند - و چون جمعی بعرض رسانیدند که برخی از اوزبکیه بخیال آنکه در تنگنای درهٔ کز بحماهٔ دین آویز و ستیزی نمایند نزدیک رسیده اند و خلیل بیگ برای خبر تحقیق این رخصت گرفته پیش رفت - غرهٔ ناصیهٔ خلافت قلیچ خان را که پذیره شده روز گذشته بملازمت آن والا قدر رسیده بود با طاهر خان که حقیقت دانان این ملک اند و عطاء الله بخشی خود و جمعی از ملازمان خویش از عقب خلیل بیگ راهی ساخته بتاکید تمام فرمودند که زود تر خبر مشخص بفرستند. اتفاقا خلیل بیگ بالهمراهان سر رشتهٔ حزم و احتیاط از دست داده بسیار پیش رفت - و اوزبکیه از دهنهٔ تنگی درهٔ کز برامده و این گروه نبرد پژوه را قلیل دیده دلیرانه تاختند - بندهای درگاه خواقین پناه که ظفر را از تیسیر آسمانی دانند نه تدبیر انسانی با آنکه زیاده از پانصد سوار نبودند بتلاشهای گردانه جوهر اصالت و بسالت خویش بروی روز افگندند و از طرفین برخی رهگرای هلاک گشتند - در اثنا ء زد و خورد خلیل بیگی مستعجل نزد پادشاهزادهٔ بخت بیدار فرستاد - تا حقیقت کار نموده طلب کومک نماید یکپهر روز مانده بود که این خبر رسید پادشاهزادهٔ فیروز مند فوج هراول را که دران راجه رایسنگه ولد مهاراجه و راو سترسال و نظر بهادر و راو روپ سنگه چندراوت و راجه امر سنگه کچهواهه و بلرام هادا و اندرسال و چندی دیگر

ازین گروه ناموس پژوه بودند با تفنگچیان سرکار خود بکومک ایشان معین گردانیدند - تا رسیدن کومک هنگامهٔ کشتن و خستن گرم بود پس ازان که آخرهای روز سیاهیِ لشکر کومک نمایان شد اوزبکیهٔ بدسجیه بسوی بنگاه خویش رفتند - و چون بامداد روز بیست وششم ربیع الثانی موافق یازدهم خرداد هنگام کوچ ظاهر شد که بسیاري از اوزبکیه آن روی آب یکه اولنگ و آب درهٔ ملکان که بهم پیوسته و از درهٔ کز گذشته بجانب بلخ میرود و ببلخاب شهرت دارد شتافته و تتمهٔ آن قشون قشون شده در درها و کریوهای این روی آب که گذرگاه عسکر ظفر اثر است جا بجا در کمینگاه ایستاده اند - پادشاهزادهٔ جهان بعلیمردان خان امیر الامرا فرمودند که چون جمیعت مقاهیر دران جانب آب بیش ازین طرف نشان میدهند شما از آب بگذرید و فوج هراول مارا همراه گرفته مقدمهٔ خویش کنید - و خود قول گشته همه جا بحذاء مقدمهٔ اردو میرفته باشید - خان برطبق فرموده از آب گذشت - و از شیران زنجیرخا و دلیران جوشن قبا - و بهادران نبرد پرداز - و تفنگچیان حکم انداز - لشکری که همراه داشت نصف را با خود داشته قول شد - و راجه‌رایسنگه و راوستر سال و نظر بهادر و دیگرمبارزان فوج هراول را پیش کرد - و از نصف دیگر نیمه را با فریدون و نیمه را با فرهاد که غلامان معتمد تربیت کردهٔ او اند معین گردانیده آنرا برانغار و این را جوانغار ساخت - و بلهجی که شایستهٔ سرداران کار دیدهٔ پیکار گزیده باشد روبراه نهاد - و پادشاهزادهٔ جهانیان تفنگچیان سرکار خود را با چندی بسر راست پیش اردو تعین نمودند - و انیال سحاب رفتار عربده کار را پیش رو داشته

با سعید خان بهادر ظفر جنگ عقب اردو بتوزکی شایسته راهی گشتند - این روی آب مردم پیش اردو بهر فوجی از افواج مخاذیل که میرسیدند آن خس منشانرا بباد تیر و آتش تفنگ از راه بر میداشتند - چنانچه مخذولان هیچ جا عنان تماسک بدست نیارستند داشت - و آن روی آب بعد از آنکه جنود مسعود اصعب تنگنائی که در پیش بود گذشتند - اوزبکیه نمودار شده بفوج هراول در آویختند - دراثنای گرمیء هنگامهٔ نبرد اسپ شمس الدین پسر نظر بهادر خویشگی بزخم پیکان از پا در امد - و چندی از تابینان فوج مقدمه نیز به تیر مجروح گشتند - درین اثنا فریدون و فرهاد با همرهان باشارهٔ امیر الامرا بمدد فوج هراول در رسیدند - بهادران نبردکار و مبارزان پیکارگزار بضرب تیغ آبدار - و سنان آتشبار - و زخم پیکان دل دوز - و تفنگ جان سوز - افواج غنیم را در اثناء آویزه از پیش بر داشته به تیپ آنها رسانیدند - درین هنگام امیرالامرا نیز رسید - و چون دریافت که اوز بکان هفت قشون شده هرقشونی به پشتهٔ برامده است و میخواهند که شب در باغی که عقب آن پشتها است فرود آمده بامدادان بباد شقاق آتش نبرد بر افروزند صلاح وقت آن دید که در گرمیء نایرهٔ زد و خورد باتفاق سرداران فوج هراول بحملهای مرد افگن و آویزهای صف شکن بنیاد استقامت این گمرهان راه سلامت چنان بر کند که دیگر هوس توقف و خیال تلبث دران نواحی در سرهوس پرورد این گروه هرزه گرد نماند - اگرچه مصلحت دید دیگران آن بود که بهمان تلاش و ترددی که آمروز بروی کار آمده خرسند باید بود لیکن چون

عزیمت امیر الامرا رسوخ داشت و رای مقتضی آن که غنیم را شب هنگام پهلوی عسکر فیروزی نباید گذاشت و جزای جرات و جسارت این گروه خسارت پژوه بنهجی درکنار شان نهاده آید که بعد ازین گرد پیکار نگردند - نا گزیر همگنان باتفاق تیغها آخته دولت دوات پادشاه ممالک ستان گویان و نعره زنان جلو ریز تاختند - غریو کوس و غلغلهٔ کرنا و خروش فیلان صف شکن - و جوش دلیران شهر اوژن - زلزله درخاک - و ولوله درافلاک - افگند - غنیم سررشتهٔ صبر و ثبات از دست داده و هزیمت را غنیمت پنداشته روبگریز نهاد - مبارزان عسکر اقبال تعاقب نمودند - درا ثنای تکامشی جمعی از مخاذیل اوزبکیه ره گرای نیستی گشتند - و باز ماندگان بروز سیاه تفرق و تبدد نشستند - امیر الامرا با همرهان نزدیک دو کروه پشتهای دشوار گذار و زمینهای نا هموار عقب آن بادیه نوردان ادبار نوردیده چون اثری و خبری ازان پی گم کردگان دشت ناکامی ندید و نیافت مظفر و منصور بر گردید - و از مجاریح مقاهیر که در اثناء فرار از اسپ افتاده بودند جمعی را دستگیر نموده نزد پادشاهزادهٔ کامگار آورد - چون در اول درامد پادشاهزادهٔ عالی گهر بولایت بلخ نخستین فتحی بود که بتائید آسمانی و اقبال حضرت صاحب قران ثانی و تلاشهای مردانه و حملهای گردانهٔ امیر الامرا نصیب اولیای دولت خداداد ازل بنیاد گردید پادشاهزادهٔ ظفر آمادهٔ هزاران آفرین و فراوان تحسین بر امیر الامرا و دیگر مبارزان نمودند - از دید کوتاه و خرد تباه بران بودند که سد سکندر را بدمی یا جوجی از پا در ارند - و میل خانه بر انداز را

بخس و خاشاک باز دارند - و چون از اوز بکیهٔ ادبار پژوه کاری که آبی بروي کار شان باز آرد بروي کار نیامد ناگزیر قتلق محمد را برداشته نزد بیگ او غلی بردند *

اکنون تفصیل بقیهٔ کارنامهائی که در نبرد جنود نامحمود اوزبکیه او اخراین سال از شهسوار معرکهٔ پیکار پادشاهزادهٔ والامقدار و علیمردان خان امیر الامرا جلوهٔ ظهور یافته بجایش بازگذاشته بنگارش سوانح حضوراقدس می پردازده

چون کیفیت درگذشتن اصالتخان از عرضه داشت بهادر خان بمسامع جهانداری رسید خدیو ملک و ملت بر رحلت این بندهٔ نجیب کار گزار جدکار مزاج دان آداب شناس که بکمال جوانی رسیده بود و چهل مراحله از منازل زندگاني نوردیده تاسف نموده فرمودند که اگرچه سر کردگی لشکر بلخ ببهادر خان مفوض بود اما او از سنجیدگی وفهمیدگی همگي معاملات دیوانی و بخشیگري و محارست قلعه و خزانه و داد و ستد عمارت ملک و خشنودی رعایا و خرسندي سپاه و غیر آن به نیکو روشی سرانجام میذمود - دریفوقت که پادشاهزادهٔ سعادتمند نصرت پیوند براي انجام مهام ملک گیری و ملک داري خصوصا نبرد آرائی و پیکار گزاری بآنصوب رفته کاش آن فدوی جانباز زنده می بود تامصدر خدمات جلیله و مظهر شیون نبیله که از تربیت بیست سالهٔ اومتوقع بود می گشت - اگرچندی مهلت می یافت بر مدارج علیه ارتقا نموده خدمات سنیه که از جوهر اصالت و بسالت اوچشم داشت بود ازو بفعل مي آمد

و از فرط بنده پروري باز ماندگان او را بعنايات پادشاهانه بر نواخته سلطان حسين پسر کلان او را که در حضور سراسر نور سعادت اندوز بود باضافهٔ منصب - و دو پسر ديگر او را بمنصبی در خور سر بلند گردانيدند - و چون خليل الله خان که بدرگرامي خدمت فهرست مفاخر و معالی پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر روانهٔ بلخ بود درضحاک اين خبر وحشت اثر شنيده از بسياري علاقهٔ محبت و فزونیِ رابطهٔ مودت باوجود چنين خدمتی که درانصرام آن قطع نظر از جان و مال و عرض و ناموس کرده بايد کوشيد دل از اسباب تعلق برگرفته بخانه نشيني و زاويه گزيني قرار داد - با آنکه اختر برج خلافت خود بتعزيهٔ او رفته و مواعظ دلکشا ونصايح صبر افزا گزارش نموده فرمودند که آدمی هميشه مورد نوازل و موقع دواهي است خصوصا قضيهٔ ناگزير مرگ کهاز ديگران ديدنی است و بخود رسيدنی طريقهٔ خردمند آنکه اين زهرابه را بصبوري و شکيبائي بر خود شيرين گرداند - و نيز گفتند که اگرچه ديگري بنام بخشی است اماکار لشکر فيروزی بشما که در حضور ميربخشي بوديد باز گذاشته‌اند - بيکبار دست از چنين کار عمده باز کشيدن از عقيدت بغايت دور است - درجواب برگزارد که اکنون خود اينمعني بروي کار آمد - و درضحاک نشست - چه عقلي که در مصايب عظيمه ونوايب جسيمه رهنماي شکيبائي شود نداشت - والا بايستي که گذشتن برادر را در کار ولی نعمت و خداوند دين و دولت عمر ثانی بل زندگانیِ جاوداني می انگاشت - و چنين مردن را ولادت دوم می پنداشت - خاقان ادب آموز پس از معروض

گشتن حقیقت تقاعد او از عرضه داشت پادشاهزادهٔ نیکو سیر منصب او بر طرف نموده جاگیرش تغیر فرمودند - از تعیناتیان احمد ابن سید شیخن بمنصب هزاری ذات و نهصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشت *

سلخ ربیع الاول بساعت مختار نزهتگاه کابل بنور ماهچهٔ اعلام ظفرانجام ضیا و سنا پذیرفت *

غرهٔ ربیع الثانی راجه جگمن جادون را بمرحمت اسپ نوازش فرمودند *

سیوم [ربیع الثانی] بمزار فایض الانوار حضرت فردوس مکاني و ضریحهٔ منیعهٔ خدیجة الزماني رقیه سلطان بیگم که لختی از حال شریف آن قدوهٔ مطهرات در نخستین سال دور اول نگارش یافته است رفته بعد از اداي اداب زیارت ده هزار روپیه بخدم و دیگر اصحاب استحقاق مرحمت فرمودند *

فرخنده جشن گرامی وزن قمری

روز سه شنبه هشتم ربیع الثاني سال هزار و پنجاه و هفتم موافق بیست و چهارم اردي بهشت در دولتخانهٔ خاص دولت سرای کابل خجسته بزم وزن مقدس انتهای سال پنجاه و هفتم و ابتدای سال پنجاه و هشتم قمری از زندگانیِ جاودانیِ خاقان زمان ترتیب یافت - و آن ذات پاک بطلا و دیگر اجناس مقرره سنجیده آمد - و گروهي از اهل احتیاج دارالملک کابل کامیاب امید گردیدند - و از زر نثار بخواجه طیب پانصد دهن که در صد و

پنجاه اشرفي باشد - و بخواجه عبدالوهاب صداشرفي - و بمحمد مقيم ميستاني هزارروپيه - مرحمت شد - علامي سعد الله خان بعنايت خلعت خاصه و باضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب هفت هزاري ذات و هفت هزار سوار و مرحمت اسپ عربي از طويلهٔ خاصه با زين طلا - و خواص خان صوبه دار قندهار باضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار - و پردلخان قلعه دار بست باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار - و عاقلخان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب سه هزاري هزار سوار و بمرحمت علم - و تقرب خان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب سه هزاري سه صد سوار - و حيات خان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار - و سيد فيروز باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزاري هزار سوار و بعنايت علم - و نوازش خان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار - و از اصل و اضافه ارجن ولد راجه بيتهلداس بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار - وفراست خان بمنصب هزاري ذات و دو صد و پنجاه سوار سر افراز گشتند و اسد الله ولد شير خواجه و راي مكنداس ديوان بيوتات و سيد بهادر و مظفر حسين كوتوال و بهيم چند نبيرهٔ راي منوهرو سرمست و نذير بيگ سلدوز و پلنگ حمله و حاجي بيگ برلاس و محمد حسين تيراسي و محمد محسن كرماني و مير صالح داروغهٔ كتاب خانهٔ والا باضافهٔ منصب نوازش يافتند - و همدرين روز نشاط افروز اسلام خان ناظم صوبهٔ دكن را باضافهٔ هزاري ذات و هزار

سوار بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگی بخشیدند *

چهاردهم [ربيع الثاني] ذو القدر خان از غزنین رسیده تلثیم عتبهٔ فلک رتبه نمود - او را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و بمرحمت اسپ با زین نقره سرافراز ساخته رخصت بلخ فرمودند - و پانزده لک روپیه همراه او روانهٔ آنصوب نمودند - خدمت فوجداري بروده بسلطان یار و اسفندیار پسران همت خان مفوض گردید - و منصب سلطان یار هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت - و اسفندیار نیز باضافهٔ منصب سربرافراخت *

هفدهم [ربيع الثاني] از اصل واضافه قلیچ خان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار و معتمد خان را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بر نواختند *

بیست و دوم [ربيع الثاني] به درة التاج خلافت بادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر که حوالی کابل رسیده بودند چهار اسپ از طویلهٔ خاصه یکی ازان بازین طلا ارسال داشتند *

بیست و چهارم [ربيع الثاني] با شاهزادهٔ بلند قدر محمد شاه شجاع بهادر که حسب الحکم الاشرف علامي سعد الله خان باستقبال آن والاگهر شتافته بود با پاشاهزادهٔ عالي نسب مراد بخش که بوسیلهٔ درخواست آن والا گهر اجازت دریافت دولت کورنش حاصل نموده مصحوب گرامی برادر از پشاور روی نیاز

بآستان خواقین مکان نهاده بادراک شرف ملازمت فایز گشت و هر یکی ازین دو نور حدیقهٔ خلافت هزار مهر نذر گذرانید خدیو دین و دولت بادشاهزادهٔ جوان بخت محمد شاه شجاع بهادر را بمرحمت خلعت خاصه با نادری و تسبیح مروارید و سرپیچ لعل و جیقهٔ مرصع بالماس و برخی مرصع آلات که مجموع یک لک روپیه قیمت داشت سرفراز گردانیدند - در همین تاریخ راجه جیسنگه که بحکم ارفع از دکن روانهٔ آستان کیوان مکان شده بود دولت ملازمت اندوخت - و جعفر خان تلثیم عتبهٔ علیه نمود - و یک کرور و بیست لک روپیه و سه لک مهر که راجه جیسنگه هنگام آمدن از دکن بامر معلی از خزانهٔ عامرهٔ دار الخلافهٔ اکبر آباد آورده در دار السلطنهٔ لاهور بخان موسی الیه سپرده بود و او آنرا با مردم خود به پشاور رسانیده و ازانجا بموجب یرلیغ والا درخدمت بادشاهزادهٔ کامگار آورده بود بآستان عرش مکان رسانید - او را بمرحمت خلعت خاصه و باضافهٔ پانصد سوار بپنجهزاری چار هزار سوار سر برافراخته میر بخشی گردانیدند *

غرهٔ جمادی الاولی از وقایع دار السلطنهٔ لاهور بعرض مقدس رسید که صدر الصدور سید جلال بخاری که بعروض مرض شدید از احراز سعادت حضور والا محروم گشته بود در دار السلطنه رخت هستی ازین جهان بربست - خاقان مهر گستر بر رحلت آن سلالهٔ دودمان سیادت که مجملی از محاسن احوال او گزارده آمد تاسف نموده از جناب ایزدی آمرزش خواستند - و باز ماندگان اورا بعنایت پادشاهانه نوازش فرمودند - از

سید سه پسر مانده - بزرگتر سید جعفر که از استحقاق و استعداد در حیات پدر بسجادهٔ آبای کرام نشسته پیش از فوت پدر بیکسال هر دو پایش بریختن مادهٔ فالج از حس و حرکت بازمانده بود - و بمدد هر دو دست راه میرفت - بعد از فوت پدر بچندی ازین بیماری رهائی یافت - و اکنون بپا ره نوردی مینماید - دوم سید علی که از بخت بیدار بدولت حضور کامیابست - پس از در گذشتن سید مرحوم اورا منظور نظر تربیت ساخته و ذات و سوارش ده بیست اضافه نموده بمنصب هزاری دویست سوار سرفراز فرمودند - سیوم سید موسی - چون سید علی بعرض مقدس رسانید که او از دوام ضعف و بیماری التماس مینماید که در وطن مالوف بوظیفهٔ نیاکان خویش بپردازد وجه معیشتی که سبب فراغت بال و رفاهیت حال او گردد مقرر ساخته حکم فرمودند که از دار السلطنهٔ لاهور بگجرات رفته با مهین برادر بدعای ازدیاد دولت ابد مدت مشغول باشد ●

دوم [جمادی الاولی] بهمنیار ولد یمین الدوله که بعد از انتهاض رایات نصرت آیات از دار السلطنه روی ارادت بکعبهٔ مرادات نهاده بود به تلثیم عتبهٔ فلک رتبه سر بر افراخت - و بانعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید ●

چارم [جمادی الاولی] بشکار رنگ که در طرف دهٔ یعقوب قمرغه کرده بودند متوجه گشتند - دوازده به تفنگ خاصه صید فرمودند - و یازده را پادشاهزادهٔ نیك اختر محمد شاه شجاع بهادر و برخی از اهل تقرب بحکم اقدس شکار نمودند - و بیست و یک را دیگر سعادت اندوزان حضور سراسر نور

زنده گرفتند - قایم بیگ داروغهٔ نقار خانه که بدیدن راه خواجه زید رخصت یافته بود برگردیده سنگریزهٔ چند که فی الجمله صفائی داشت آورد - وبمسامع جهانبانی رسانید که دو کروه آنسوی خوربند در طرف یمین راه نزدیک ده قبچاق کوهی است و ازان آبشاری به بلندی دو و نیم گز در ریزش - پائین آن از ریختن آب گوها بهمرسیده - آبی که در گوه می ماند بمرور ایام سنگریزهٔ بزرگ میشود - و آنچه در اطراف و جوانب ترشح مینماید سنگریزهٔ خرد - چون خالی از غرابتی نبود نوشته شد ٭

هفتم [جمادی الاولی] میرزا سلطان نبیرهٔ مظفر حسین میرزای صفوی را که به نسبت مصاهرهٔ اسلام خان همراه خان مذکور بدکن معین گشته باضافهٔ پانصدی ذات و دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مباهی گردانیدند - خواجه عبد الرحمن پسر عبد العزیز خان نقشبندی را که بخدمت بخشیگری بدخشان سرفرازی دارد باضافهٔ منصب مفتخر گردانیده خدمت داروغگی توپخانهٔ بدخشان نیز باو مفوض ساختند ٭

یازدهم [جمادی الاولی] راجه جیسنگه را که با دوهزار سوار بملازمت اقدس رسیده بود بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره بر نواخته و هزار سوار دیگر از جملهٔ سواران منصب او دو اسپه سه اسپه گردانیده اورا بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دوهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز ساختند - و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و دو لک روپیهٔ مساعدت عنایت نموده ببلخ رخصت دادند - و

مصحوب او بیست لک روپیه نزد پادشاهزادهٔ والا گهر ارسال نمودند
رتن ولد مهیس‌داس راتهور که در ماه ربیع الثاني از جالور بآستان
معلی رسیده بود بعنایت خلعت و اسپ - و هریك از همیر سنگه
سیسودیه و بلوي چوهان و جسونت برادر مهیس داس و برخی
دیگر از راجپوتیه بمرحمت اسپ سربلندي یافته با راجه مرخص
گشتند - میر هدایت الله ولد سید احمد قادري را که بدیوانی
قندهار سرافراز است چون مکرر سلوک شایستهٔ او دران صوبه
بعرض حجاب بارگاه آسمان جاه رسیده بود بمنصب هزاری ذات
و صد سوار از اصل و اضافه بر نواخته به پیشگاه قوایم سریر
جهانباني طلبیدند *

شب سیزدهم [جمادي الاولی] شیخ ناظر که نبذي از احوال او در
خاتمهٔ دور اول گزارش یافته به نزهتگاه آخرت شتافت - او از بختمندي
و سعادت وري بعد از کشیدن ریاضات و پیمودن مناهج عبادات
از دیر باز حضور سدهٔ سنیه را وسیلهٔ حصول برکات نشاتین و ذریعهٔ
وصول سعادات دارین دانسته التزام دوام ملازمت نموده بود - و دیدن
دیدار فیض آثار قبلهٔ مرادات قوت جان و قوت روان او گشته
چنانچه از نخستین روزي که بدولت خدمت فایز شده تا حال
در حضور شبا روزي او در دولتخانهٔ خاص فتور نشده - و پیوسته در
ازمنهٔ پنجگانهٔ صلوات مکتوبه بتاذین مي پرداخت - و نماز مغرب
و عشا با پادشاه دین پناه خدا آگاه ادا مي نمود - و از شام تا بام
باگهي تمام در دولتخانهٔ خاص بسر می برد - درین شب که لیلة
الوداع او بود در دولتخانهٔ خاص فیض اختصاص پس از نماز خفتن

نواق شدید بروی طاری شد - و تا آخر شب بشدت تمام گذرانید - و پنج گهری شب ماندہ رخت هستي بر بست - و از خلوص اخلاص و رسوخ عقیدت جان بر آستان جانان سپردن که نهایت آرزوی نیاز مندان جانباز است نصیب او شد - و چون این معني بعرض اقدس رسید رضامندي که سرمایهٔ رضوان الهي است و پیرایهٔ غفران نامتناهي ظاهر ساخته متاسف گشتند - و مبلغي برای سرانجام مصالح این سفر واپسین از سرکار مرحمت نموده فرمودند که قاضي محمد اسلم و جمعي از فضلا و صلحا حاضر گشته در دامان کوه مقابلین که جنوب رویهٔ کابل است و مدفن اخیار و ابرار بطرز شایسته در نخستین منزل بطریق امانت نگاه دارند و پس از چندی بموجب وصیتش بدار الخلافهٔ اکبر آباد بردہ در مقبرهٔ که پهلوي مسجد خود برای خویش بنا نموده بگذارند *

بیست و سیوم [جمادي الاولی] دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی عربی موسوم به هي ظفر با زین طلاي مینا کار - دیگري عراقي مسمی بفتح بوز با زین طلاي ساده بپادشاهزادهٔ کامگار محمد شاه شجاع بهادر عنایت شد *

بیست و پنجم ماه مذکور محمد زمان طهراني و بختیار خان دکني را بعنایت خلعت و اسپ نوازش فرموده ببدخشان رخصت نمودند - و پنج لک روپیه با ایشان نزد قلیج خان فرستادند *

رسیدن درة التاج خلافت پادشاهزاده محمد اورنک زیب بهادر ببلخ و توجه نمودن به تنبیه بیک اوغلی وغیره که با حشری در نواحی آقچه فراهم آمده بودند و حروب آن والا گهر با عبد العزیز خان و برادران او

شرح این مقال آنکه عبدالعزیز خان از قرشی رو بکنار جیحون نهاده بیک اوغلی را با گران لشکر توران از نوکرو المان پیش از خویش فرستاده بود - و مقرر ساخته که از آب جیحون بگذر کلیف عبره نماید - و بهادر خان برین معنی آگهی یافته محافظت قلعهٔ بلخ را برام سنگه راتهور و حراست شهررا به شیخ فرید باز گذاشته خود با دیگر بندهاي درگاه خلایق پناه یک کروه از بلخ پیشتر شتافته در سمت گذر کلیف آمادهٔ کار زار نشسته بود - درین هنگام که فهرست صحیفهٔ مفاخر و معالی پادشاهزادهٔ والا گهر بسیار بوقت بنواحي بلخ رسیدند - خان یک منزل پذیره شده سلخ ربیع الثاني در کنار پل نذر محمد خان ملازمت نمود - و چون کیفیت گذاره شدن بیک اوغلي با اوزبکیهٔ مذکور از آب آمویه و گرد آمدن این پراگندگان دین و دنیی در حوالی آقچه و رسیدن تتلق محمد نزد بیک اوغلي پس از فرار جنگ درهٔ کز برگزارد - پادشاهزادهٔ والا گهر بارشاد پادشاه دوربین حزم گزین مدافعت آن مخاذیل را اهم و احری دانسته غرهٔ جمادي الولی به بلخ رسیدند - و بشهر در نیامده یک کروهی آن قریب مکاني که بهادر خان براي اقامت گزیده

بود معسکر ساختند - روز دیگر قلعهٔ درون و حصار بیرون را ملاحظه نموده خاطر از بند و بست آن فراهم آوردند - و اکابر و اهالئ آن شهر را در خور حال باکرام و انعام کامیاب گردانیده از خواجگان خواجه عبد الغفار واد صالح خواجه که برادر هاشم خواجه ده بیدی و پیر عبدالعزیز خان است و خواجه عبدالولي را که از اولاد خواجه محمد پارسا است بمظنهٔ نفاق از روي احتیاط که نا گزیر سرداری است در خدمت گرفته بمعسکر بر گردیدند - و مادهو سنگه ولد راو رتن هادا را بمحارست قلعه - و شمشیر خان ترین را با جمعی از منصبداران و احدیان و تفنگچیان سوار و پیاده بنگاهبانئ شهرگذاشته سه روز برای تنخواه مواجب سپاه و سرانجام بعضي مهام دیگر توقف کردند - و ترتیب لشکر پیشین و پسین بصوابدید خیر اندیشان چنین مقرر شد که فوج قول بوجود نصرت آمود پادشهزادهٔ کامکار استظهار یابد - و بهادر خان با تمام سپاهي که همراه او در بلخ بود هراول باشد - و امیر الامرا برانغار - و سعید خان بهادر ظفر جنگ جوانغار - و پنجم این ماه بآرایش و توزک لشکر پرداخته کوچ نمودند و موضع یولبوغه مرکز رایات نصرت گردید - خطاهائي که ازان نامدار درین رکضت رفت عنقریب گزارش خواهد یافت - روز دیگر براي بستن جسور انهاری که در پیش بود مقام کردند - و بجد وکد تمام تا شب بر هر نهری پل بسته شد ‍‌‌•

هفتم جمادي الاولی ازانجا کوچ کردند - و بدو روز حوالئ علي آباد رفتند •

روز پنجشنبه نهم [جمادي الاولی] موافق بیست و سیوم خرداد که

ازین سوی علی آباد کوچ شد بمظنهٔ نزدیکی اوزبک امیر الامرا را ساقهٔ لشکر فیروزی ساختند - و بر بهادرخان که بدستور سابق مقدمه بود حراست پیش روی اردو مقرر گردانیدند - و خود از چپ و راست اردو را درمیان گرفته راهی شدند - و چون بموضع تیمورآباد که یک کروهی فتح آباد است رسیده به ترتیب فرود آمدند - لشکر ادبار اثر اوزبکیه از اطراف بر اردو هجوم آورد - از افواج اقبال هرکه بطرفی فرود آمده بود بفوج مقابل گرم پیکار گشت - بهادرخان با رفقا بگروه انبوه که از پیش رو می‌آمد - باویزه درآمد - و امیرالامرا چون بنواحی اردو رسید و باغستان دران سمت از سپاه اوزبکیه آموده دید پس ماندگان لشکر را باردو رسانیده مستعجلی برای ابلاغ حقیقت حال نزد پادشاهزادهٔ بخت بیدار فرستاد - و بدستیاری تائید ایزدی و پا مردی تیسیر سرمدی بمحاربهٔ مقاهیر متوجه گشت - اوزبکان نیز از باغستان برآمده رده آرا گردیدند - پادشاهزادهٔ عالمیان چون دریافت که بسیاری از سپاه اوزبکیه بر امیر الامرا هجوم دارند - راجه رایسنگه و راو ستر سال و غضنفر وله الله ویردی خان و مرشد قلی بخشی لشکر فیروزی را بکومک فرستادند - و به سعید خان بهادر ظفر جنگ که در بلخ بیمار شده بود و میخواستند که اورا بحراست شهر بگذارند - و او از بسالت و اصالت ببودن شهر تن در نداد - مقرر ساختند که بنگاهبانی جانب چپ اردو که مکان نزول او بود پرداخته نگذارد که طغاة از انطرف باردو در آمده دست غارت که پیشهٔ این فساق است دراز کنند - و خود بمالش جمعی کثیر که روبروی دائرهٔ آن شیر بیشهٔ هیجا

بودند توجه نموده توپخانهٔ سرکار خود را سه چهار تیر انداز پیش راهي ساختند - تا بآن آتش افروز دشمن سوز خرمن حیات این احیاء اموات را خاکستر گردانند - از اطراف آتش قتال زبانه برکشید هر بار دو سه هزار سوار اوزبکیه بر هر فوجی از افواج سپاه ظفر دستگاه حمله میکردند - و ابطال نبردکار و رجال صفدر صفدار جمعي را به تیغ جانسوز و برخی را بسنان دل دوز ره گرای نیستي ساخته باز ماندگان را رهنمای هزیمت میگشتند - مخاذیل که فرار بي درنگ را غنیمت روز جنگ دانند باز گرد آمده بچستي و چالاکي بعرصهٔ ستیز می آمدند - از افواج نصرت امتزاج بهادر خان غنیم خود را از پیش برداشته بسر دادن توپ و تفنگ و بان آتش در نهاد آن گروه بد نژاد بر میزد - اشرار بی هنجار به پشت گرمي بیشتر در زد و خورد بوده برخي مقتول و لختی مجروح میگشتند - و امیر الامرا با جمعیت خود و چندي از بندهاي پادشاهي پیش ازانکه کومک فرستادهٔ پادشاهزادهٔ کامکار باو برسد خصم خود را چون بنات النعش متفرق گردانید - و هر بار که جمعي ازان بخت برگشتگان در اثنای ستیز گریز آمیز اسپ ناکامي در عرصهٔ بدنامی می تاختند بعضی کشته میشدند - و لختي خسته بر میگشتند - تا آنکه بعون آسماني دلیران معرکهٔ قتال آن ستیزندگان ادبار را تا منزل قتلق محمد که از دایرهٔ بیگ اوغلی پارهٔ دور بود رسانیدند - و درانجا نیز قرار نداده پیشتر راندند - وخیمهٔ قتلق محمد با بسیاري از دواب و اسباب او و رفقاي او تاراج نموده سالما غانما برگردیدند - و سعید خان بهادر ظفر جنگ که حفظ جانب چپ

لشکر فیروزي بعهدهٔ او باز گذاشته بودند از ضعف بیماري برنیامده
صادق بیگ بخشي خود و جهان افغان را که نوکر شمشیر گذار
جمعیت دار او بود با چارصد پانصد سوار فرستاد - که درین طرف
جوي که از کنار اردو میگذشت پاي ثبات استوار داشته غنیم را از
قصد این سو باز دارند - و نگذارند که هیچ یکی از نهر بگذرد - و بدیدن
قلیلي از اوزبکیه فریب نخوردهٔ خود نیز از نهر عبور ننمایند - چون
این جماعه بموجب قرار داد بر کنار نهر رده بسته ایستادند گروهي
از اوزبکان تاخته دران سوي جو شوخي و خیرگي بنیاد نهادند -
کند اوران عسکر فیروزي از فرط شجاعت اندرز ظفر جنگ را فراموش
کرده و تاب دلیري غنیم سیه گلیم نیاوردهٔ بچستي و چالاکي از
آب گذشتند - و پس ازان که بر مقاهیر جلو انداخته نبردکنان قدري
پیش شتافتند از اطراف و انجا جوق جوق مقهوران از کمینگاه برآمده
بمردم خود ملحق گشتند - و مبارزان جان فشان را دایرهٔ وار احاطه
نمودند - سعید خان بهادر برین ماجرا آگهي یافته خانه زاد خان
و لطف الله خان را با فوجي بکومک روانه گردانید - اینان بسرعت
هرچه تمامتر خود را رسانیدهٔ دلیرانه بر مقاهیر تاختند - و بباد حمله
جمعیت مخالف را متفرق ساخته جمعي را از هم گذرانیدند
مقهوران بازگرد آمدهٔ در پناه دیواري که دران سمت بود تیراندازي
نمودند - ازانجا که مخاذیل در تقابل افواج قاهرهٔ خصوصا فوج
بهادر خان که با وجود فزوني مجاهدان ناموس پرست توپخانهٔ
پادشاهي نیز همراه داشت نمیتوانستند کاري ساخت - و درین
جانب جمعیت کمتر مشاهدهٔ نمودند چه جز جمعیت خان مزبور

جمعیتی نبود از فوجی که مقابل بهادر خان بود طایفه طایفه پی هم جدا شده بدینصوب تاختند - و چون هجوم بسیار شد شیران بیشهٔ هیجا داد نبرد دادند - و جمعی کثیر نقد جان در باختند - سعید خان خود نیز با جماعهٔ که نزد او مانده بودند سوار شده مانند برق و باد در رسید - وبا وجود رنج و نا تنومندی مکرر بچپقلشهای مردانه مناکیب را پراگنده گردانیده چندان کوشش نمود که بذات خود چند کس را مجروح ساخت - و نه زخم برداشت - آخرکار دست اسپش بسوراخی در شد - و او از زین بزمین آمد - و از پسرانش لطف الله خان از وفور حماست و حمیت ترددات نمایان نموده بزخمهای منکر بر پشت اسپ در میدان گذشت - وبجای زندگانی فانی حیات جاودانی که نیکنامی دو جهانی است اندوخت - و خانه زاد خان نیز بعد از کشش و کوشش بسیار بزخمهای متواتر بیهوش شده از اسپ افتاد - درین اثنا پادشاهزادهٔ سوید کامکار که از شنیدن خبر هجوم اوزبکیهٔ ادبار شعار بر سعید خان بهادر توپخانهٔ سرکار خود را برابر فوج مقابل خویش گذاشته فیل سوار با گروهی بکومک خان مذکور متوجه گشته بودند در رسیدند - مقهوران بدیدن رایات فیروزی بدین جانب تاختند - آن گوهر افروز نصرت و اقبال دو فیل مست را که پیش پیش میرفت بر مقاهیر دوانیده بجمعی از دلاوران عرصهٔ مبارزت حکم فرمودند که از دنبال افیال در آمده بقتل بپردازند - بکمتر تلاش و پرخاش غنیم را پای ثبات از دست رفت - و از میدان پیکار بوادی فرار افتاد - دران هنگام که عصاةٔ بد فرجام بفوج پادشاهزادهٔ بخت بیدار رو نهاده بودند برخی

از تابینان خان ظفر جنگ فرصت غنیمت دانسته اورا با خانه زاد خان که هنوز رمقي داشت از آوردگاه بر داشته بمنزل او رسانیدند و خانه زاد خان اول شب در گذشت - و چون بعد از توجهٔ گوهر اکلیل خلافت بکومک سعید خان بهادر از فوجی که برابر آن فرازندهٔ لواي فیروزی بود قریب چهار پنجهزار سوار دلیري نموده بغتةً بر مردم توپخانهٔ پادشاهي حمله آوردند - و ایشان ثبات قدم ورزیدند- بهادر خان که غنیم خود را بر داشته معاودت نموده بود تاخته آن مخذولان را از پیش برداشت - اگر بهادر خان که تمام لشکر بلخ با او بود همچنین که کومك اینجماعه نمود کومک سعید خان بهادر و پسرانش که ممکن بود میکرد یا نصف جمعیتي که با او بود بکومک میفرستاد کار آنها باینجا نمیرسید - و غنیم منکوب و مقهور بر میگردیدند - وازان رو که افواج قاهره از بام تا نصف النهار ره نوردیده و ازان تا شام بقتال و جدال پرداخته از هر سو غنیم را آوارهٔ ساخته بودند سالار سپاه اقبال عنان یکران بمنزل منعطف گردانیده - و امیرالامرا نیز بعد از نماز مغرب مظفر و منصور رسیده - و باشارهٔ آن والاگوهر سرداران ظفر آئین کوه تمکین بر دور اردو ملچارها مقرر نموده و در هر جانب با سپاهیان نبرد گزین مراسم حفظ و حراست بتقدیم رسانیده شب گذرانیدند - روز دیگر که دهم جمادي الاولی مطابق بیست و چهارم خرداد بود امیر الامرا خبر توقف عسکر گیتی کشا در تیمور آباد شنفته بخدمت پادشاهزادهٔ جهانیان معروض داشت که درین هنگام اقامت نمودن مصلحت نیست اولی آنکه بسرعت هرچه تمامتر خود را به بنگاه مقاهیر رسانیده

دستبردی نموده آید - پادشاهزادهٔ جهان بصوابدید امیر الامرا ازان منزل کوچ فرمودند - و افواج فیروزی را ترتیب داده و محافظت جانب چپ اردو بعهدهٔ راجه رایسنگه و راو ستر سال و برخي از راجپوتان و جمعی از برق اندازان خویش مقرر نموده و اروه را از چار طرف درمیان گرفته به بنگاه بیگ اوغلي که در موضع پشائي از مضافات آقچه بود روانه گشتند - گروه خوش اسپهٔ اوزبکیه فوج فوج از پیش و پس و یمین و یسار نمایان شده از هر جانب شوخی می نمودند -وهر بار که بتاخت می‌پرداختند جمعي بضرب توپ و تفنگ و بان و تیر و تیغ و سنان جنگ آوران نصرتمند هلاک میگردیدند - برخی از دلیران لشکر فیروزي نیز مجروح و مقتول میگشتند - انجام کار ادبار پژوهان ضلالت انتما که درین تکا دو جز یاس و نا کامی نصیبه ندلشتند -گروهي را در یمین و یسار افواج قاهره گذاشتند - تا از دور خود را می‌نموده باشند - وبسیاری را گرد آورده همه یکمرتبه بفوج هراول رو نهادند - و چون مردم توپخانه و دیگر بندهاي پادشاهي که با بهادر خان دران فوج بودند در دفع اشرار مساعیِ جمیله بتقدیم رسانیدند - مخاذیل جمعي را بکشتن داده از عرصهٔ پیکار رخ برتافتند - و به بنگاه خویش راهی شدند باشد که اندوختهاي خود را از نهب و غارت بهادران ظفر نشان محافظت توانند نمود - درین اثنا بیگ اوغلي از برابر پیدا شده مقاهیر را از راه بر گردانید - و جوقي بر روي فوج هراول نگهداشته خود با سایر لشکر بر فوج امیرالامرا هجوم آورده تیر اندازي نموده امیر الامرا و همرهانش ثبات قدم ورزیده بیکبار بران گروهٔ تیره

روزگار جلو انداختند - درین هنگام پادشاهزادهٔ بخت بیدار بکومک در رسیده بهادران عرصهٔ شهامت را مستظهر گردانیدند - به نیرنگی اقبال عدو مال جمعی از خداوندان زر و مال بخاک هلاک افتادند - و بیگ اوغلی و دیگر بقیة السیف مانند روزگار خویشتن پراگندهٔ شدند - و چون دریافتند که این مرتبه نیز نقش مراد برلوح خواهش چنانچه باید نه نشست جوق جوق از هم جدا شدند - و دور اردو را احاطه نمودهٔ جنگی بگریز میکردند - و هرگاه قابو مي یافتند تاختهٔ بر برخی از لشکریان تیر میزدند - و چندی را بکشتن دادهٔ ناکام برمی گشتند - افواج قاهرهٔ هم بمقاتله و مجادله و هم بصیانت و پاسبانی اردو و دواب وبنهٔ لشکریان پرداخته ره می نوردیدند - تا آنکه بمعسکر بیگ اوغلی رسیدند - ازانجا که مقاهیر از طعن و ضرب دلاوران خونخوار دستخوش رعب و هراس شدهٔ بودند در دایرهٔ خود نیارستند ثبات ورزید - و تمامی خیمه و اسباب با اسپ و شتر و سایر دوابي که در بنگاهٔ مخاذیل بود بدست مجاهدان ظفرشعار افتاد - و هزاران نفوس از محال و مواضع آن نواحی که اسیر ظلمه شدهٔ بودند بسطوت اقبال جهانکشا رهائي یافتند - و اختر سماء عظمت و جلال با افواج قاهرهٔ در معسکر اوزبکان نزول فرمودهٔ روز دیگر بجهت استخبار مدابیر که بهزاران خواري آوارهٔ گشتهٔ بودند توقف نمود درینولا خبر رسید که قتلق محمد و بیگ اوغلي و دیگر اوزبکیه بصوب علي آباد شتافته اند و سبحان قلي که عبد العزیز خان اورا قتلغالي دادهٔ بخان خرد موسوم ساخته بود با گروهی انبوهٔ از آستانهٔ

علويه گذشته باينجانب آمده - وگمان آنست که بر شهر بلخ زنده
گرد فسادی برانگیزد - پادشاهزادهٔ والا مقدار بصوابدید اولیاء دولت
روز افزون از موضع پشائي ببلخ مراجعت فرمودند - در حوالیٔ علي
آباد مخالفان فوج فوج از میان عمارات و ریاض آن قریه ببیرون آمده
بآئین نکوهیدهٔ خود از ارجاء عساکر منصوره در آمدند - و جمعي
بهراول روبرو شده و از روی جسارت تاخته به تیراندازي پرداختند
گنداوران لشکر فیروزي آتش قتال بر افروخته آویزش سترگ
نمودند - مقاهیر پس از فراوان جد و جهد جوقی بکشتن داده
قرین یاس و ناکامي خود را عقب کشیدید - وازانجا که در اثناء نبرد
بهادرخان جمعي از مقاهیر فرصت یافته از پیش رو بارادهٔ نهب و
غارت باردو درآمده بودند او بعد از آگهي بسرعت هرچه تمامتر
در رسیده فتنه پژوهان را منهزم گردانید - و چون فوج عظیم بر قول
و برانغار عسکر ظفر پیکر تاخته بستیز و آویز اشتغال نمودند پادشاه
زادهٔ والا گهر بمردم توپخانهٔ خود و تفنگچیان امیر الامرا امر نمودند
که بضرب بادلیج و ضرب زن و بان و تفنگ اساس هستیٔ آن گروه
بی فرهنگ از بیخ براندازند - و بذات خود در مراتب سپه داري و
آگهي و سعي و ثبات و تقویت جنگ آوران ناموس جو و بهادران
نبرد خود کار فرمائي و پیکار گرائي فروگذاشتی نه نموده سلک
جمعیت مقهوران از هم گسیختند - و امیر الامرا نیز داد مردمي و
مردانگی داده ترددات نمایان بروی کار آورد - از کثرت و هجوم
مقاهیر تمام روز بقتال و جدال گذشت - شامگاهان آنسوي علی آباد
دایره گاه گشت - و ظاهر شد که درین تاریخ سبحان قلي باحشری

از بلخیان و المانان بآن لشکر پیوسته وازین رهگذر ازدحام مناکیب
بیش از پیش بوده - شب دوشنبه سیزدهم جمادي الاولی عبدالعزیز
خان نیز با یلنگتوش که آق سقال اوزبکیه است و فوجي که با او
مانده بود بلشکر خود پیوست - یلنگتوش بر گزارد که در سواري
نقاره ننوازند - چه اگر گنداوران عسکر پادشاهي بآوای نقاره دریابند
که شما در کدام فوج اید غالب آنکه توپخانه را پیش رو داشته
همه یک مرتبه بدان سو روان شوند - درین صورت اگر به نبرد
پردازید نمي توانید مقاومت نمود - و اگر بر گردید غلبه و استیلای
آن لشکر رو بفزوني خواهد نهاد - عبد العزیز خان آنرا پسندیده
اصلا نزدیک لشکر نیامد - و چندان دور استاد که بودن او در فوج معلوم
نشد - شبهنگام درین منزل خبر رسید که شاد مان پکهلیوال از آنچه
و محمد طاهر برادر فرخ حسین از فتح آباد بطلب پادشاهزادهٔ
جهانیان روانه شده بودند - و در راه یکدیگر پیوسته چون بموضع
شیخ آباد رسیده اند گروهي از فتنه پژوهان اوزبکیه ایشان را دریکي
از ریاض آنموضع که دران فرود آمده بودند محاصره نموده اند - و از
بیم تفنگچیان خراساني که قریب صد کس همراه محمد طاهر اند
دلیر در نمی توانند آمد - فردای ان پادشاهزادهٔ کامکار بخت بیدار
بهادر خان را با همرهان چنداول ساخته خود با امیر الامرا بدان
صوب متوجه گشتند - مقاهیر خبر توجه پادشاهزادهٔ نامدار شنفته راه
فرار پیش گرفتند - و شادمان و محمد طاهر که آنچه لازمهٔ تردد بود
بتقدیم رسانیده بودند سالما بملازمت آن والا گهر رسیدند - و اختر
برج دولت بمنزلي که در حوالي فیض آباد بر کنار بلخاب مقرر

گشته بود راهی گردیدند - از آغاز سواریء عساکر منصورهٔ همه جا افواج اوزبکان خیرهٔ چشم تیرهٔ دل که مانند مور و ملخ فراهم آمده بودند از اطراف و انجا به نبرد مي پرداختند - و هر بار فوجي ازان طایفه دلیری نموده مي تاخت - و جمعی طعمهٔ نهنگ توپ و تفنگ مي گشتند - چون در اثناء مراجعت از شیخ آباد بصوب منزل تند بادي گرد انگیز بر خاسته روی هوا را بسان روز بد اندیشان این دولت تیره گردانید - جوقی از فتنه سگالان باردو در آمده برخی از سوقه را مقتول و مجروح ساختند - و چند قطار شتر با بار گرفته امیر الامرا واقف گشته با مردم خود تاخت - و شتران را وا رهانده جمعی را بضرب تیغ سر افشان و سنان جان ستان روانهٔ ملک عدم گردانید - پس از لحظهٔ بقدر بارانی شد - و غبار فرو نشست - اوزبکیه که دران روز بتازگي پی هم مالش یافته جوقی کشته و جمعي زخمي گشته بودند ازین جسارت سراپا خسارت خود را باز داشته تا وصول افواج قاهره بمنزل گرد پیکار نگردیدند *

چهار دهم [جمادي الاولی] مطابق بیست و هشتم خرداد که عساکر منصوره از نواحیء فیض آباد بحرکت در آمدند - گروه اوزبکیه مقرر گردانیدند که تمامی لشکر خود را هفت فوج ساخته هر هفت با عساکر جهان کشا بجنگ بپردازند - و در میدان پاي ثبات فشرده نایرهٔ قتال بر افروزند - ازانجمله سه فوج بر قول و بر انغار لشکر روند - و باشلیقیء افواج سه گانه عبد العزیز خان و سبحان قلي و بیگ اوغلی بر خود گیرند - اما عبد العزیز خان و برادرانش با زبون اسپها فوجها آراسته دور ایستادند - و خوش اسپها

پیش آمده جنگ میکردند - نخست یادگار مکریت که پیش نذر محمد خان توقابه که درین دولت جاوید طراز میر توزک و در ایران ایشک اقامی باشي نامند بود - و سردار پیکار دیدهٔ آزمون کار - با فوجی از یکه تازان بر امیر الامرا دلیرانه تاخته نزدیک بود که خود را بدو رساند - امیر الامرا از دید این جرات و جسارت بخشم در شده تیغ خون آشام از نیام انتقام برکشید - و تکاور همت بجولان در آورد و کند اوران هر دو جانب به تیر و تیغ و تفنگ درآویخته آتش جنگ ملتهب گردانیدند - آخر کار یادگار بزخم شمشیري که بر رو خورد و اسپ او بزخم تفنگ از پا در آمدند - غلامان علیمردان خان امیر الامرا او را دستگیر نموده نزد خان آوردند - و گروهی از همرهانش رهٔ سپهر نیستی گردیدند - از مبارزان لشکر منصور نیز برخی جان درباختند - و بعضي چهرهٔ حمامت بگلگونهٔ جراحت بر آراستند - و امیر الامرا که دران معرکهٔ جانبازی و سر اندازی از فرط شجاعت کمال استقامت واستقلال ورزیده غنیم را شکسته بود یادگار را بملازمت پادشاهزادهٔ والا گهر آورده مورد تحسین و آفرین گردید - چون عفو زلات و صفح جرایم از نبایل خصایل و جلایل شمایل این دودمان خواقین نشان است یادگار را بعنایت پادشاهي مستمال ساخته مطمین گردانیدند - عبد العزیز خان و سران لشکر او ازین هزیمت دل باي داده و تاب ضرب مجاهدان فیروزي دثار نیاورده دیگر بار دلیران خود را ترغیب تاختن ننمودند - اما تا پایان روز که افواج نصرت امتزاج بموضع ینکي آرق نزول نمود اطراف لشکر و اردو را نگذاشته در آویز و گریز بودند - و فوجي که با هراول عسکر ظفر پیکر آویزش

داشت به نیروی بسیاري از دولتخواهانی که درین فوج بودند آوارهٔ دشت ادبار گردید - و جمعی از مخاذیل بکوی عدم فرو رفتند - روز دیگر که چهار شنبه پانزدهم جمادي الاولی بود همین که عساکر جهانکشا از ینکي آرق کوچ کردند - فتنه پژوهان افواج ادبار را تورک نمودهٔ از هر جانب جنگ کنان بره نوردي در آمدند - و چون روز گذشته از دست بهادران پیکار پرست مالش یافته مغلوب و مایوس گشته بودند هیچ جا جلو نینداختند - و در نزدیکی منزل گروهی از فوج خود بر آمدهٔ بزمین قلبی که کنار بلخاب بود ایستادند - راجه پهار سنگه و معتمد خان میر آتش و نیکنام عم بهادر خان تاخته مخذولان را از پیش برداشتند - چنانچه جوقی از آسیمه سري و تنگی راه فرار خود را در آب انگندهٔ به بئس المهاد شتافتند - آن روز پل دوست بیگ دایره گاه شد *

روز پنجشنبه شانزدهم [جمادي الاولی] چون لشکر عدو مال ازانجا کوچ نمود اوزبکیه در پناه اشجار و جدر ریاضی که بر سر راه بود تیر اندازي آغاز نهادند - و معدودي از تفنگچیان که با این جماعه بودند بانداختن تفنگ چندی را از کنداوران عسکر منصور زخمی ساختند - امیر الامرا از دید این حال تاخته مقاهیر را از درخت زار بر آورد - و جوقی را بضرب تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر از هم گذرانیدهٔ بقیة القتل را پرا گندهٔ گردانید - در اثناء نبرد بانی بدست راست میمونج بی دیوان بیگي عبد العزیز خان رسیدهٔ سه انگشت او را پرانید - چاشتگاه چون عساکر قاهره بنهر آبي رسیدند که دو معبر داشت و مقهوران آنطرف

نهر فراهم آمده هر دو را مسدود ساخته بودند پادشاهزادهٔ والا قدر
معتمد خان میر آتش را با توپخانهٔ پادشاهی و برق اندازان خود
و تفنگچیان امیر الامرا تعیین نمودند - که بضرب توپ و تفنگ
و بان ضلالت پیشگان را از کنار آب بردارد - چون آوای جان گزای
توپ و تفنگ هوش از سر مخالفان برده رستخیز دیگر بر انگیخت
ده پانزده اوزبک دران سوي جوعمامها بر گرفته گردانیدند - معتمد
خان میر آتش کس بخدمت پادشاهزادهٔ کامگار فرستاده حقیقت
معروض داشت - آن بخت بیدار امر نمود که اگر کسی از انجانب
براي اداي مقصدي قصد این صوب نماید منع نکنند - بعد از
حصول اطمینان دو سوار نزد پادشاهزادهٔ بخت بیدار آمده از قبل
عبد العزیز خان برگزاردند که معتمدي معین شود تا برخی کلمات
شنفته بخدمت برگزارد - آن والا گهر میر محمد امین را با قباد
ملازم خود روانه ساختند - از انطرف میرک شاه که سابقا دیوان
امام قلي خان بود آمد - ایشان بین العسکرین یک دیگر را
دریافتند - میرک شاه پیغام خان برگذارد که چون شنیده شده
که پیش نهاد همت فلکی مرتبت اعلی حضرت ظل الهي
آنست که بلخ باز به نذر محمد خان عنایت فرمایند - سبحان
قلي پسر خان است - و من او را قعل خاني داده ام امیدوار
است که بلخ بدو مرحمت شود - پس از مراجعت میر محمد
امین و قباد پادشاه زادهٔ جهانیان گفتند که رفته برگزارید که
بي حکم مقدس براسري اقدام نمی توانیم نمود - حقیقت
واقعه عرضه داشت می نمائیم - هرچه حکم شود فرمان برداریم -

و آن روز موضع یاندرک محط رایات فیروزی گردید - آخر روز باز بسیاری از مخاذیل از ریاضی که محاذی لشکرگاه بود بیرون آمده بارادهٔ نبرد ایستادند - و تفنگچیان پادشاهزادهٔ نصرتمند و امیرالامرا بضرب تفنگ ره سپر گریز گردانیدند - روز دیگر باز اوزبکی هنگام کوچ آمده معروض داشت که محمد یار سرای و نظر قطغان و رحیم پروانچی و میرک شاه از قبل عبدالعزیز خان آمده بیرون اردو ایستاده اند - شخصی معین گردد تا مطلب را دریافته بسمع عالی برساند - دیگربار میر محمد امین مامور گشته نزد آمدها رفت - برگزاردند که خان می خواهد که پادشاهزادهٔ بخت بیدار امروز در همین منزل توقف نمایند تا یلنگتوش و بیگ اوغلی بملازمت آمده برخی سخنان ناگزیر بعرض برسانند - پاسخ شد که چون لشکر بره نوردی درآمده است پس از رسیدن شهر هر کرا خواهند بفرستند که باداي مدعیات بپردازد - و آن روز یولبوغه مخیم گشت *

روز دیگر شنبه هبژدهم جمادي الاولی در ظاهر بلخ فرود آمدند - اگرچه اوزبکان درین دو روز بجنگ و پرخاش نپرداختند اما همه جا همراه بودند - و بموضع شهاب رفته سه روز دران مکان گذرانیدند - و ازین گفت و شنود در لشکر مخالف شهرت یافت که کار بصلح می گراید - و حال آنکه از تدبیرات سقالان اوزبکیه بود که چون دیدند که المانان ازانچه بامید آن جمع شده بودند مایوس گشته مي خواهند که از دریا بگذرند چنین شعبده برانگیختند تا روزی چند توقف نمایند - بنابران درین ایام

سه کانه الامانان فراوان اسپ بعسکر فیروزي آورده مي فروختند - چنانچه دو سه هزار اسپ را مبارزان نبرد آرا خریدند - آخر کار پادشاه زادهٔ ظفر شعار حزم دثار منع آن گروه غدار نموده فرمودند که باوجود جنگ و پیکار آمدن این گروه ادبار بلشکر اقبال مصلحت نیست ٭

گزارش باعث کمي سپاه اقبال - و فیروزي این فیئهٔ قلیله درین معارک ابطال و مجامع رجال - و فزوني لشکر نکبت اثر اوزبکیه ناگزیر دانسته ضمیمهٔ دیگر وقایع این شگرف نامه مي گرداند - تا دیده ور انصاف گزین را دلیلي واضح و شاهدي لایح باشد برین که فیروزي بتائید یزداني و بهروزي به تیسیر آسماني است نه بتدبیر انساني - بیان این معني برسم اجمال آنکه از جملهٔ پنجاه هزار سوار که در سنهٔ ماضیه با پادشاه‌زادهٔ والا نسب مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان معین گشته بودند بعد ازانکه آن ملک داخل ممالک محروسه شد گروهي حسب الطلب بعتبهٔ فلک رتبه برگردیدند - و سپاهي که با بهادر خان و اصالت خان دران ولایت ماند بیشتري بضبط حدود و حفظ ثغور و محارست قلاع مي پرداختند - و تا آمدن پادشاه زادهٔ کامگار محمد اورنگ زیب بهادر هرکدام در محل خود بخدمت مأموره اشتغال داشت - چنانچه قلیج خان با گروهي در طالقان و آن حدود و رستم خان با لشکري در اندخود - و سعادت خان با جمعي در ترمذ - و شاد خان با فریقي درمیمنه - و راجه راجروپ با جوقي در قندز - و خنجر خان با فوجي در استاق - و طایفهٔ در شهر و قلعهٔ

بلخ - و فرقهٔ دراماکن دیگر - که پیش ازین بشرح و بسط نگارش یافته - پادشاه زادهٔ والاقدر پس از رسیدن بلخ هیچ کدام را نزد خود نطلبیده - و از امرائی که بآن کامگار بخت بیدار معین شده بودند - و حکم جهان مطاع صادر گشته که از تیول و مواطن خود آمده در رکاب آن شهسوار میدان حمیت باشند - بعضی بندهای جمعیت وار مانند راجه جی سنگه که دو هزار سوار همراه داشت و چندی دیگر در رسیدن درنگ نمودند - و برخی مثل الله و یردی خان و نجابت خان ولد میرزا شاه رخ و میرزا نوذر صفوی و غیر ایشان از بی توفیقی بکابل نیارستند رسید - چه جای لاحق شدن بپادشاهزادهٔ والا نژاد - و ازین رو در همگی پیکارها این کتیبهٔ نصرت نصیبه از نصف لشکری که سال گذشته باین ولایت معین شده بود زیاد نبود بل کمتر بود - و از اوزبکیه عبد العزیز خان با هردو برادر و همگی اوزبکان چه علوفه خوار و چه آب خوار و علف خوار توران و بلخ و بدخشان فراهم آمده بودند - چنانچه آق سقالان پیکار دیدهٔ این طایفه می گفتند که در هیچ یساقی سپاه ماوراء النهر این قدر نبوده - حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی انار الله برهانه در گرامی صحیفهٔ که بواقعات بابری موسوم است - و آن بخط اشرف در کتاب خانهٔ خاصهٔ پادشاهی موجود - بتقریبی نگارش نموده اند که درمحاربهٔ که میان عبدالله خان والی توران و شاه طهماسپ دارای ایران بروی کار آمد لشکر اوزبک یک لک و پنج هزار سوار می گفتند - و سپاه قزلباش چهل هزار سوار برخی از معتبران اوزبکیه که درهمگی مصافها همراه عبدالعزیزخان

بوده بعد ازان روی ارادت بحریم حرم احترام جهان باني
آورده اند بر گذاردند - که جمیعت اوزبك درین معارك نیز از
صد هزار سوار بیشتر بود - لیکن پس ازان که عساکر جهان کشا
بر گردید از تقریر بعضي بندگان معتمد راست قول کار کردهٔ پیکاردیده
بعد از استفسار خدیو حق پژوه ظاهر شد که ازانچه اوزبکیه میگفتند
کمتر بوده - و ازانجا که حماة دین را گمان غالب آن بود که اوزبکیه
از غرور و فزوني سپاه به پیکار صف نبرد ارا خواهند گشت -
اردوی بزرگ را با احمال و اثقال همراه داشتند - چون غنیم باوجود
بسیاری جنگ صف نتوانست کرد - به قزاقي گرائید - هم
بمحارست اردو و هم بمحاربت غنیم مي پرداختند - و همیشه
از چار سو هنگامهٔ قتال گرم داشته و بانداختن توپ و تفنگ
و بان و زدن تیر و تیغ و سنان مناکیب را ره گرای هزیمت ساخته
برخی را مقتول و لختی را مجروح میگردانیدند - درین حروب
از مخاذیل قریب پنج شش هزار کس بیشتری بزخم توپ و تفنك
و بان بادیه پیمای نیستي گشتند - و از غزاة دین همگي پانصد
شش صد کس بپایهٔ والاي شهادت رسیدند - غرهٔ ناصیهٔ جهان باني
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر درین ایام هفت کانهٔ قتال
با انکه فیل سواره بودند حفظ الهي و اقبال شاهنشاهي را درع اقوی
و ترس اوفی دانسته بجوشن پوشیدن و سپر داشتن نپرداختند -
و هرگاه طغاة کار بر حماة دین و دولت تنگ مي گردانیدند
بسان شهاب ثاقب رجم آن شیاطین صورت و معني مینمودند -
الحق درین معرکهٔ مرد آزما نبردي بروی کار آمده که گزارش

تفصیل آن بي تدوین نامهٔ جداگانه صورت پذیر نیست - عبد الله بیگ برای نبیرهٔ شکور بي اتالیق امام قلیخان که در جمیع مراتب پیکار و مدارج کارزار همراه اوزبکیه بود - و از مکنون بواطن این طبقهٔ خبیث ضمایر - و مذکور السنهٔ این طایفهٔ قبیح مناظر - از قرار واقع آگاه است - و بعد ازان که عبد العزیز خان از جیحون گذشت برهنمونی نیکبختي و سعادت منشي با چندي بارادهٔ بندگی این بارگاه گیتي پناه نزد پادشاهزادهٔ والا گوهر آمد - و آن عالیمقدار بآستان خواقین پناه فرستاده - و بار اول بمنصب هزاری ذات و چار صد سوار سر بلندگشته - بر گزارد - که بیگ اوغلی میگفت که با این تدبیر و تلاشی که از ما درین یساق بروي کار آمده جز ناموس پرستان حمیت دوست هندوستان هر لشکری که می بود چه قزلباش و چه غیر آن برهم میخورد - و چون تنبیه این گروه فتنه پژوه و تادیب اینجماعهٔ وخیم العاقبت چنانچه باید و بنهجی که شاید بی آنکه عساکر منصوره احمال و اثقال در شهر بلخ واگذاشته و جریده شده به پیکار بهپردازند صورت‌پذیر نبود - چه ایشان در جنگ قزاقانه مثل دکنیان اند - و در سپاهیگری و تاب محنت و مشقت ازانها بمراتب در پیش - پادشاهزادهٔ ظفر آماده که بمیامن تربیت و برکت ترشیح پادشاه مرشدان و مرشد پادشاهان بر مدارج سپه داري و نبرد گزاری نیک آگاه اند بآئین اورنگ آرای اقبال فرمان فرماي جلال خدیو دوربین خداوند صواب گزین که در ایام خجستهٔ آغاز فرخنده انجام پادشاهزادگی بار دوم در حینی که قریب پنجاه هزار سوار یکدل و یک رو از همه دنیا داران دکن

فراهم گشته بملک پادشاهی آمده تمام بالا گهات و پایان گهات را بتصرف در آورده برهانپور را در محاصره داشتند ببرهانپور رسیده لشکر ظفر پیکر را از احمال و اثقال وا پرداخته و پنج فوج بسر کردگی پنج سردار جد کار کارگزار تعیین فرموده دمار از روزگار دکنیان نابکار برآوردند - و روز اول سواری آنها را پیش انداخته دو هزارکس را علف تیغ خونخوار ساختند - تا آنکه دکنیان را مجال آن نماند که بروش خود جنگ قزاقانه توانند نمود - و فتوحات عظیم نصیب اولیاي دولت روز افزون گردید - چنانچه در نخستین جلد این نگارین نامه در تضاعیف وقایع نهم سال بشرح وبسط گزارش یافته مقرر ساختند - که اردو و احمال و اثقال را با محمد سلطان خلف خویش در بلخ گذاشته جریده بمالش و تعاقب مخالفان بد مال برازند - بعد از شروع در تقدیم این تدبیر صائب عبد العزیز خان و سران اوزبکیه که در جمیع حروب لشکر گرانبار این دولت فیروزی آثار روی ظفر ندیده و جمعی را بکشتن و برخی را بخستن داده بادیه پیمای ناکامي گشته بودند چون برین معنی آگهي یافتند و دیدند که المانان بی دین و ایمان از شدت آویزه گاه و بیگاه این افروزندگان آتش قتال نا امید شده و از غارت مال مسلمانان که قوت حلال و قوت بال این اصحاب وزر و وبال است مایوس گشته قشون قشون بمساکن خود برمیگردیدند - روی جنگ صف کجا که نیروی مدافعت قزاقانه در خود ندیده و دستخوش واهمه گشته درین روی آب زیاده برین توقف صلاح کار ندانستند - و از موضع شهاب بجانب شهرک شتافته بعضی زراعات آن حدود را آتش

زدند - و از هراس تعاقب لشکر فیروزي شهرت دادند که بر سر پدخشان میرویم - و از خلم راه را چپ کرده در یك روز ازانجا بساحل جیحون که نزدیک بیست کروه پادشاهي است شتافتند و سلخ جمادی الاولی که غرهٔ فیروزی سپاه نصرت دستگاه بود و منتهای دور دوم از ادوار جلوس والا عبد العزیز خان بهزاران بدنامی و فراوان پشیمانی و سرگردانی بر جالهٔ که فورا بسته بودند نشسته بگذر ایواج از جیحون گذشت - و دیگران هرجا راه یافتند بلهجي که مالوف و مانوس این طایفهٔ بی الف و انس است بصد اضطرار و اضطراب عبور نمودند - و بسیاری غریق آن دریای خونخوار گشتند - و ازین پیدا است که این قوم بی رای و رویت چه قدر مغلوب باس و مسلوب هراس گشته بودند - خردمند دیده ور داند که آنچه بر زبان حقیقت بیان گذشته و اکثری ازان در مطاوی وقایع جا بجا نگارش پذیرفته محض صورت است - و آن این است که دریساق بلخ چندین امور ناشایسته روی نمود - اول التماس کردن شاهزاده مراد بخش معاودت خود را از بلخ پیش ازانکه این ملک نوکشوده بضبط دراید - و حصون و ثغور آن استحکام و انسداد یابد - و تهانجات جا بجا بنشینند - و خاطر از حصول انتظام و اتساق بجمعیت گراید - و معاملهٔ نذر محمد خان منقح گردد - و لشکری که بتعاقبش رفته مراجعت نماید - و الوسات و ایماقات چغتائیه که پس از فراوان سال بدیرین آرزوي خویش که فرمان روائی صاحب و ولي نعمت قدیم دران دیار باشد رسیده بودند - و صاحب زاده گویان بهزاران شادمانی به تمنی دریافت ملازمت او روي

امید بمساعت بلخ آورده بیایند - و عرصهٔ آن مملکت از وجوه بی
سود اشرار نا بکار و فجار تیره روزگار اوزبکان تنگ چشم ظاهر و باطن
و المانان بی ایمان وا پرداخته آید - و رعایا و کشاورزان استمالت
یابند - دوم تعاقب نکردن بهادر خان و اصالت خان نذر محمد خان
را و مراجعت آنها بدون ضبط و ربط حدود شبرغان و اندخود و
چیچکتو و میمنه و بی آنکه خاطر به نشاندن تهانه در هرمکانی
فراهم آرند و جمعی از مردم آن سرزمین را که قابلیت بندگی
عتبهٔ والا داشتند در سلک بندگان درگاه آسمان جاه منسلک سازند
و الوسات و ایماقات آن نواحی را تسلیه و استماله نمایند - سیوم
شتافتن پادشاهزادهٔ والا تبار محمد اورنگ زیب بهادر از بلخ بصوب
پیش بقصد مالش غنیم - و این اول خطائي بود که ازان
نامدار رفت - چه آن کامگار را دور نبایستی شتافت بلکه در چار پنج
کروهی توقف بایستی گزید - که هم تردد از لشکر بشهر میسر میشود
و هم احمال و اثقال زاید در شهر می‌بود - و بجهت جریده شدن
احتیاج بمعاودت بلخ نمی‌افتاد - و در نزدیکی شهر منتظر پیکار بایستی
نشست - اگر غنیم جنگ صف میکرد سزای کردار نابکار در کنار
خود می‌یافت - و اگر جنگ صف نمیکرد یقین که المانان بی دین
و ایمان که بیشتر لشکر غنیم ایشان اند چون علوفه ندارند و به نهب
و تاراج اموال مسلمین اوقات میگذرانند در ایام معدوده متفرق
میگشتند - و درینصورت افواج قاهره را ازان رو که جریده می بودند
تعاقب آنها بسی آسان بود - دیگر هنگام قسمت افواج همگی لشکر
بلخ را که بر لشکری که در خدمت پادشاهزادهٔ بختیار رسیده بود

نزوني داشت با بهادر خان تنها همراه نبايستي ساخت - بلكه در ميمنه و ميسره نيز قسمت بايستي كرد - تا هركسي غنيم مقابل خود را زده برميداشت - و چشم زخمي كه درجانب سعيد خان رسيد بروي كار نمي‌آمد - و پسرانش بقتل نمي‌رسيدند - خطاى ديگر آنكه بعد از معاودت بلخ پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر را زياده از يك دو روز توقف نبايستي كرد - و يكهفته جمعي كه نظر بر اغراض خود داشتند و چشم از حقوق تربيت و نمك خوارگى باز پوشيده بودند كربند نبايستي شد - وبعد از استماع خبر فرار عبد العزيز خان جريده شده تعاقب او بايستي نمود - بدين تقدير عبد العزيز خان يا مامور مي گشت و پهلوي سه برادر خود كه در هرگاه محلى اند مى نشست - و يا در درياى جيحون غرق مي شد - و بهمين تكامشي تمامى ماوراء النهر مفتوح ميگرديد ٭

چون گزارش فسحت ممالك محروسه و نگارش مجملي از حقيقت صوبجات و اظهار فراوانى خزانه و ابراز كثرت مواكب فيروزى كه از آلاء جسيمة ربانى و نعماء جزيلة سبحاني است نا گزير مقام بود راقم اين خامة مظفر بتحرير آن پرداخت ٭

ذكر مملكت روز افزون

طول اين مملكت كه از لاهري بندر تا سهلت (سلهت) است قريب دو هزار كروه پادشاهيست - هر كروهي پنجهزار ذراع - و هر ذراعي چهل و دو انگشت متساوي الخلقت - و عرضش كه از قلعة بست تا قلعة لوسه است نزديك هزار و پانصد كروه است - صوبجات اين

معظم معمورهٔ عالم بیست و دو است که هریکی چندین سرکار دارد - وهر سرکاری چندین پرگنه - و هرپرگنه فراوان ده متعلق - عدد پرگنات چار هزار وسیصد و پنجاه است - شمار قریات عالم نهان واشکار نیکو داند - از جملهٔ پرگنات صوبهٔ دار الملک دهلی که اکنون بتاسیس قلعهٔ گردون اساسی که بامر عامر جهان خاقان گیهان بر کنار دریای جون بر افراخته شده و بشاه جهان آباد موسوم است و محتوی است بر دولتخانهٔ والا و دیگر عمارات آسمان گرا و ساعت سعادت آمای نزول معلی دران مغانئ فلک فرسا بیست و یکم ربیع الاول سال بیست و یکم جلوس عالم آرا مقرر گشته - چنانچه در جلد سیوم گزارش خواهد یافت - بصوبهٔ دار الخلافهٔ شاه جهان آباد بر زبان روزگار مذکور است - و در صوبهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد و صوبهٔ دار السلطنهٔ لاهور چندین پرگنه است که هر یکی ده لک روپیه حاصل دارد برابر خراج تمامی ولایت بدخشان - و از قریات چندین قریه است که حاصل هر کدام بیست هزار روپیه است جمع تمامی ولایت هشت صد و هشتاد کرور دام است - که هشت ارب و هشتاد کرور دام باشد بدین تفصیل *

صوبهٔ دار الخلافهٔ شاه جهان آباد صدکرور دام *

صوبهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد نود کرور دام *

صوبهٔ دار السلطنهٔ لاهور نود کرور دام *

صوبهٔ اجمیر شصت کرور دام *

صوبهٔ دولتاباد پنجاه و پنج کرور دام *

صوبهٔ برار پنجاه و پنج کرور دام *

صوبهٔ احمد آباد پنجاه و سه کرور دام *

صوبهٔ بنگاله پنجاه کرور دام *

صوبهٔ آله اباد چهل کرور دام *

صوبهٔ بهار چهل کرور دام *

صوبهٔ مالوه چهل کرور دام *

صوبهٔ خاندیس چهل کرور دام *

صوبهٔ اوده سی کرور دام *

صوبهٔ تلنگانه سی کرور دام *

صوبهٔ ملتان بیست و هشت کرور دام *

صوبهٔ اوڈیسه بیست کرور دام *

صوبهٔ کابل شانزده کرور دام *

صوبهٔ کشمیر پانزده کرور دام *

صوبهٔ تته هشت کرور دام *

صوبهٔ بلخ هشت کرور دام *

صوبهٔ قندهار شش کرور دام *

صوبهٔ بدخشان چار کرور دام *

ولایت بکلانه دو کرور دام *

جمع تمامی مملکتی که از دیر باز باین دودمان والا شان متعلق است - هنگامی که اعلی حضرت بر اورنگ خلافت جلوس فرمودند هفتصد کرور دام بود - درین مدت بیست سال از فرط رعیت پروری و وفور آبادانی و کثرت معموری ولایت سوای چار صوبهٔ دکن و احمد آباد که بسنوح آمات همایون و ارضی که از سال

سیوم جلوس مقدس تا آخر سال پنجم دران ولایت عمرت آورد جمعش رو بفزوني ننهاد - بل بحالت اصلی باز نگشت - و لهذا در جمع این چار صوبه تخفیف داده آمد - صد کرور دام دیگر بران افزایش یافت - و مجموع هشتصد کرور دام شد - و جمع ولایاتي که درین عهد میمنت مهد کشایش یافته هشتاد کرور دام است بدین تفصیل - از صوبهٔ دولتاباد که پنجاه و دو کرور دام جمع آنست چنانچه نگاشته آمد - بیست و نه کرور دام جمع محالي است که درین دولت گردون صولت انفتاح پذیرفته - محال باقي پیشتر داخل ممالک محروسه بود - صوبهٔ تلنگانه سي کرور دام - صوبهٔ بلخ هشت کرور دام - صوبهٔ قندهار هفت کرور دام - صوبهٔ بدخشان چار کرور دام - ولایت بگلانه دو کرور دام صوبهٔ دولت آباد و برار و تلنگانه که بنظام الملک تعلق داشت از قدیم باز بولایت دکن شهرت یافته - چون سابقا قلعهٔ دولت آباد با تمامي ولایتش بتصرف درنیامده بود و قلعهٔ احمد نگر از توابع آن مفتوح گشته بنابران صوبهٔ دولت آباد را صوبهٔ احمد نگر می نامیدند - پس ازان که درین دولت ابد مقرون بیشتر محال صوبهٔ دولت آباد با دژ فلک تمثال آن وسي و سه حصن حصین از مضافاتش که همه بر شوامخ جبال واقع شده و برفعت و متانت و دشوار کشائی زبان زد روزگار است و از سال چارم جلوس مقدس تا سال نهم تسخیر پذیرفته بتصرف اولیاي سلطنت جاوید طراز در آمد چنانچه درنخستین جلد بشرح و بسط نگارش یافته حکم شد که آنرا در دفاتر صوبهٔ دولت آباد ثبت مي نموده باشند - از همگی ولایات

سابق و لاحق شد و بیست کرور دام خالصهٔ مقرری است که موافق دوازده ماه سه کرور روپیه حاصل آنست - محصول باقی برین قیاس باید نمود - پیشتر این قدر خالصه نبود درین عهد ابد پیوند از وسعت مملکت قرار یافته ٭

شرح خزاین موفوره و ذخایر نامحصوره

خزانهٔ که امروز درین دولت خدا داد ابد بنیاد فراهم آمده محاسب وهم و خیال در درک اندازهٔ آن بعجز و قصور معترف است - اگرچه خزانهٔ که حضرت عرش آشیانی در مدت پنجاه و یک سال فرمانروائی و سلطنت رانی جمع نموده بودند - و اکثر آنرا حضرت جنت مکانی در سلطنت بیست و دو سال خرچ نمودند - هیچ یکی از سلاطین هندوستان را میسر نشده تا بفرمان روایان دیگر ولایت چه رسد - اما آنچه درین عهد میمنت مهد بمیامن نیت عالم آرا و برکات معدلت گیتی پیرا باوجود فراوان اخراجات عساکر ستاره شمار و مهماتی که دران کرورها بخرج رفته و انعامات متکاثره که در هیچ عهدی نصف بل ربع آن نه شده باشد چنانچه از آغاز سریر آرائی پادشاه ابر نوال بحر افضال تا این وقت مبلغ نه کرور و پنجاه لک روپیه از نقد و جنس قریب به نصف نقد و بیش از نصف جنس انعام شده - و بر افراختن عمارات فلک فرسا از مساجد عرش گرا و دولتخانهای فیض آسا و قلاع چرخ سا و ترتیب باغات دلکشا که زیب افزای کیهان و زینت افروز جهان است و هندوستان بهشت نشان بآن رونقی

بي اندازه يافته و احداث روضهاى فردوس نما و سير گاههاى دلکش و شکار گاههاى خوش گرد آمده بمراتب ازان افزون است و حقیقت فزونىء جواهر ازانچه در مطاوىء سوانح رمضان هشتم سال این دور نگارش پذيرفته بوضوح مى پيوندد - و مجملا آنچه در سرکار مقدس از افراد کاملهٔ اقسام زواهر جواهر و زر سرخ و سفيد و طلا آلات و نقره آلات جمع شده غالبا بحسب کميت و کيفيت نزد کل فرمانروايان عالم نباشد - مبلغ دو کرور و پنجاه لک روپيه بر عمارات خرج شده - يك کرور و ده لک روپيه بر عمارات مستقر الخلافهٔ اکبر آباد - ازانجمله شصت لك روپيه بر مسجد سنگ مرمر که اندرون قلعهٔ مبارک بسان بيت المعمور عبادتگاه قدسيان است و دولتخانهٔ مقدس و ديگر بقاع و باغات - و پنجاه لک روپيه بر روضهٔ منوره که بنای مانند آن بروي زمين ديدهٔ آسمان نديده - و لختي از شگرفىء آن مکان خلد نشان در تضاعيف سوانح سال ششم این دور گذارده آمد - پنجاه لک روپيه بر عمارات دار الخلافهٔ شاه جهان آباد سوای مسجد جامعي که درينولا بانىء مبانىء دولت و اقبال اساس نهاده - و چگونگي اين عمارات و قدر مبالغ خرج هريکي از مغانىء آسمانىء آن در نخستين سال دور سيوم گزارش خواهد يافت - و قريب پنجاه لک روپيه بر عمارات و باغات دار السلطنهٔ لاهور - و دوازده لک روپيه بر عمارات کابل از مسجد و دولت خانهٔ معلىٰ و قلعهٔ ارک و قلعهٔ دور شهر - و هشت لک روپيه بر عمارات و متنزهات کشمير - و هشت لک روپيه بر حصار قندهار و بُست و زمينداور - و دوازده لک روپيه بر عمارات اجمير و احمدآباد وغيرها م

بیان مواکب کواکب شمار

لشکر علوفه خوار این دولت پایدار سوای جمعی که برای عمل پرگنات با فوجداران و کروریان و عاملان معین اند موافق ضابطهٔ داغ چهارم حصه که شرح آن در طی وقایع نهم سال این دور خجسته نگاشته شد دو لک سوار است - هشت هزار منصب دار - و هفت هزار احدی و برق انداز سوار - و یک لک و هشتاد و پنج هزار سوار دیگر تابینان پادشاهزادهای کامگار و امرای عظام و سایر منصب داران - و چهل هزار پیادهٔ تفنگچی و توپ انداز و گولهٔ انداز و باندارامست - که ازان میان ده هزار در رکاب سعادت می‌باشند - و سه هزار در صوبجات و قلاع - تنخواه مهین پور خلافت چهل کرور دام است که حاصل آن موافق دوازده ماه صد لک روپیه است - و تنخواه هرکدام دو یمین پور عظمت و سیومین نتیجهٔ سلطنت بیست و چهار کرور دام که دوازده ماهه شصت لک روپیه میشود - و تنخواه چار مین فرزند دولت دوازده کرور دام - که دوازده ماه سی لک روپیه میشود - و تنخواه سرآمد امرای والاشان سعد الله خان و نوئین بلند مکان علي مردان خان امیر الامرا نیز دوازده کرور دام است - و تنخواه دیگر امرا و منصب داران بر طبق منصبي که نگاشته آمد بمقایسه واضح میگردد زهي موهبت جلیل سبحاني - و فضل نبیل رباني - و کرم جزیل یزداني که مملکتي چنان وسیع و خزانهٔ چندین بي‌پایان - و لشکري بي‌کران - و موادموفورهٔ تنعم و کامراني - و اسباب نا محصورهٔ عشرت

و شادماني - بجناب سلطنت و حضرت خلافت که روزگار پیشکار و زمانه فرمان بردار آن آستان گیون مکان باد ارزانی گشته - ایزدکار ساز این شوکت و جاه و حشمت و دستگاه - را تا روز نشور در تزاید داراد - لله الحمد که به یمن توجه فرازندهٔ افسر جهان بانی برازندهٔ سریر کامرانی حضرت صاحب قران ثانی نگارش وقایع دور دوم از ادوار جلوس ابد مانوس بهزاران فرخي درسال هزار و پنجاه و هشتم هلالي حسن انجام گرفت • • شعر •

• بسر سبزي شاه گردون سریر •
• به نیروي فرهنگ فرمان پذیر •
• یکي سرو پیراستم در چمن •
• که با یاد او می‌خورد انجمن •

امید که ایزد کارساز بمیامن بندگي و خدمت گذاري این درگاه کام بخشي و کامگاري توفیق نوشتن سوانح ادوار آتیة که چون سلسلهٔ لیالي و ایام - و سررشتهٔ شهور و اعوام - تا قیامت روی انفصام مبیناد کرامت فرمايد - بكرمه العظيم - و لطفه العميم •

اکنون نگارندهٔ محامد خاقاني خاتمهٔ این دور را بتحریر مناصب کواکب سماء خلافت - ازهار حدایق سلطنت - و نوئینان والا مرتبت - و دیگر منصب داران تا پانصدی منصب - و بتنمیق نبذي از احوال مشایخ و علما و حکما و شعرا محلی میگرداند •

مناصب پادشاه زادهاي کامگار و امرای نامدار و دیگر منصبداران تا پانصدی نگارش می یابد

بادشاه زادهای بخت بیدار

پادشاه زاده محمد دارا شکوه مهین پور خلافت بیست هزاري بیست هزار سوار ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه •

پادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر دویمین فرزند گیتي خداوند پانزده هزاري ده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه •

پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر سیومین خلف اورنگ نشین اقبال پانزده هزاري ده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه •

پادشاه زاده مراد بخش چارمین دوحهٔ ریاض دولت دوازده هزاری نه هزار سوار •

نوئینان والا مکان

نه هزاري

یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه سالار نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه - هفدهم شعبان سال پنجم از دور دوم بعالم بقا رحلت نمود •

هفت هزاری

خاندوران بهادر نصرت جنگ هفت هزاري هفت هزار سوار

پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه - ماه جمادي الاولي سال هشتم از دور دوم بدرجهٔ والای شهادت فایز گردید *

علي مردان خان امیر الامرا هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه *

سعید خان بهادر ظفر جنگ هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه *

اسلام خان هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه *

علامي سعد الله خان هفت هزاری هفت هزار سوار *

افضل خان هفت هزاري چار هزار سوار - دو ازدهم رمضان سال دوم از دور دوم برحمت حق پیوست *

شش هزاری

سید خان جهان بارهه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه - بیست و دوم شوال سال نهم از دور دوم داعیٔ حق را لبیک گفت *

اعظم خان شش هزاری شش هزار سوار *

عبد الله خان بهادر فیروز جنگ شش هزاري شش هزار سوار - هفدهم شوال سال هشتم از دور دوم ره گراي سفر آخرت گشت *

صدر الصدور سید جلال بخاری شش هزاری دو هزار سوار بیستم ربیع الثانی سال دهم از دور دوم ازین جهان انتقال نمود *

خسرو ولد نذر محمد خان شش هزاری دو هزار سوار *

پنج هزاری

شایسته خان خلف یمین الدوله پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه *

بهادر خان روهیله پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه *

میرزا عیسی ترخان پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه *

راجه جسونت سنگه ولد راجه گجسنگه پنجهزاری پنج هزار سوار دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

رستم خان پنج هزاري پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

راجه جیسنگه پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

قلیج خان پنج هزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

وزیر خان پنجهزاری پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در صوبه داری اکبر اباد ماه جمادی الاولی سال چهارم از دور دوم بساط حیات در نوردید *

راجه گجسنگه پنجهزاری پنجهزار سوار - دوم محرم سال اول از دور دوم پیمانهٔ عمر برامود *

شاه نواز خان صفوی پنجهزاری پنجهزار سوار *

رانا جگت سنگه پنجهزاری پنجهزار سوار *

اعتقاد خان پنج هزاری پنج هزار سوار *

صفدر خان پنج هزاری پنج هزار سوار - ماه صفر سال هشتم از
دور دوم سفر گزین عقبی گردید *

راجه بیتهلداس گور پنجهزاری پنج هزار سوار *

سپهدار خان پنجهزاری پنجهزار سوار - ماه ربیع الثانی سال
هفتم از دور دوم رخت هستی بر بست *

الله ویردی خان پنجهزاری پنجهزار سوار *

خواص خان پنجهزاری پنجهزار سوار *

مالوجی دکنی پنجهزاری پنجهزار سوار *

جعفر خان پنجهزاری چار هزار سوار *

اصالت خان پنجهزاری چار هزار سوار - بیست و دوم ربیع الاول
سال دهم از دور دوم در بلخ ودیعت حیات سپرد *

چهار هزاری

سید شجاعت خان سید جهانگیر بن سید محمود خان بارهه
چار هزاری چار هزار سوار دو اسپه سه اسپه - رمضان سال ششم
از دور دوم در صوبه داری الهاباد ازین جهان بگذشت *

مکرمت خان چار هزاری چار هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه *

نجابت خان چار هزاری چار هزار سوار *

معتقد خان چار هزاری چار هزار سوار *

سیف خان چار هزاري چار هزار سوار - محرم سال سوم از دور
دوم بساط زندگی در بپیچید *

مبارز خان روهیله چار هزاری چار هزار سوار - ماه جمادی الثانیه آغاز سال هشتم از دور دوم در گذشت •

خلیل الله خان چار هزاری سه هزار سوار •

فدائی خان چهار هزاری سه هزار سوار - بیست و چهارم جمادی الاولی سال نهم از دور دوم رخت هستی بر بست •

سردار خان چار هزاری سه‌هزار سوار •

شاه بیگ خان چار هزاری سه هزار سوار •

سر افراز خان چار هزاری سه هزار سوار - سال دوم از دور دوم در پتن گجرات در گذشت •

رشید خان انصاری چار هزاری سه هزار سوار •

سرافراز خان دکنی چار هزاری سه‌هزار سوار •

راو امر سنگه ولد راجه گجسنگه چار هزاری سه هزار سوار - سلخ جمادی الاولی سال هفتم از دور دوم بجنون و بی ادبی سر بباد فنا داد •

صلابت خان میر بخشی ولد صادق خان چار هزاری دو هزار سوار - در تاریخ مزبور بدست امر سنگه شهید شد - چنانچه در طی وقایع سال مذکور نگاشته آمد •

راجه رایسنگه ولد مهاراجه بهیم سیسودیه چار هزاری دو هزار سوار •

سلحدار خان دکنی چار هزاری دو هزار سوار - سال چارم از دور دوم در بنگاله در گذشت •

معتمد خان چار هزاری هزار و دویست سوار - بیست و ششم شعبان سال سیوم از دور دوم رخت حیات از سپنجی سرا بر بست •

موسوی خان چار هزاري هفتصد و پنجاه سوار - هژدهم صفر سال هفتم از دور دوم ودیعت حیات سپرد *

خواجه طیب جویباري چار هزاري چار صد سوار *

سه هزاری

راجه پهار سنگه پسر راجه نرسنگدیو بندیله سه هزاري سه هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

یوسف محمد خان تاشکندي سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه - سال دوم از دور دوم در صوبه داری ملتان درگذشت *

قزلباش خان ترکمان سه هزاري سه هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

میر شمس سه هزاري سه هزار سوار *

راو ستر سال هادا سه هزاري سه هزار سوار *

مادهو سنگه هادا سه هزاري سه هزار سوار *

پردل خان بریچ سه هزاري سه هزار سوار *

جوهر خان دکنی سه هزاری سه هزار سوار *

سزاوار خان ولد لشکر خان سه هزاري دو هزار و پانصد سوار *

میرزا نوذر صفوي سه هزاري دو هزار و پانصد سوار *

سعادت خان نبیرهٔ زینخان کوکه سه هزاري دو هزار و پانصد سوار *

عزیز الله خان سه هزاري دو هزار و پانصد سوار - سال هفتم از دور دوم در قلعهٔ بست درگذشت *

مهیس داس ولد دلپت راتهور سه هزاري دو هزار و پانصد سوار - نهم صفر سال دهم از دور دوم پیمانهٔ عمر او لبریز گردید *

نظر بهادر خویشگي سه هزاری دوهزار و پانصد سوار *

میر نور الله سه هزاري دو هزار و پانصد سوار - سال دوم از دور دوم در کوچ هاجو سپري گشت *

بهرجي مرزبان بگلانه سه هزاری دو هزار و پانصد سوار - او نیز در سال مذکور بگذشت *

ذو القدر خان ترکمان سه هزاری دوهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

میرزا حسن ولد میرزا رستم صفوی سه هزاری دوهزار سوار *

لهر اسپ خان ولد مهابت خان خانخانان سه هزاری دو هزار سوار *

میرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبد الرحیم خانخانان سه هزاری دوهزار سوار *

مغلخان ولد زین خان کوکه سه هزاري دو هزار سوار *

غیرتخان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ سه هزاري دوهزار سوار - سال چارم از دور دوم در صوبه داری تته مراحل زندگني در نوردید *

الله یار خان سه هزاری دوهزار سوار *

امیر خان سه هزاری دو هزار سوار - ماه ربیع الاول سال دهم از دور دوم در تته بگذشت *

شاه قلیخان سه هزاري دو هزار سوار - سال چهارم از دور دوم
ره گراي عقبي گشت *

مرتضي خان ولد سيد صدر جهان سه هزاري دوهزار سوار *

ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن سه هزاري دوهزار سوار *

راجه جگت سنگه ولد راجه باسو سه هزاري دو هزار سوار - ماه
ذي الحجه سال نهم از دور دوم در پشاور سپري گرديد *

حسن خان حبشي سه هزاري دوهزار سوار *

كارطلب خان دكني سه هزاري دوهزار سوار *

اوداجي رام دكني سه هزاري دوهزار سوار *

شيخ فريد ولد قطب الدين خان كوكهٔ حضرت جنت مكاني
سه هزاري هزار و پانصد سوار *

فيروز خان خواجه سرا سه هزاري هزار و پانصد سوار *

پرسوجي بهونسله سه هزاري هزار و پانصد سوار *

جادون راي دكني سه هزاري هزار و پانصد سوار *

حبش خان سه هزاري هزار و پانصد سوار *

منكوجي بنالكر سه هزاري هزار و پانصد سوار *

راوت راي دكني سه هزاري هزار و پانصد سوار *

سيد هزبر خان باره سه هزاري هزار سوار *
سال اول از دور دوم ره سپر آخرت گرديد *

عاقلخان سه هزاري هزار سوار *

دتاجي دكني سه هزاري هزار سوار *

حكيم مسيح الزمان سه هزاري پانصد سوار *

تقرب خان سه هزاری سه صد سوار •

دو هزار و پانصدی

مرشد قلیخان ترکمان فوجدار مهترا و مهابن دو هزار و پانصدی
دو هزار و پانصد سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه - ماه رجب
سال اول از دور دوم دران نواحی رخت زندگی بر بست •

احمد خان نیازي دوهزار و پانصدی دوهزار و پانصد سوار •

جان نثار خان دو هزار و پانصدي دو هزار سوار - سال دوم از دور
دوم درراه بهکر درگذشت •

صف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی دوهزار وپانصدي
دو هزار سوار - سال نهم از دور دوم بساط حیات در پیچید •

عوض خان قاقشال دو هزار و پانصدی دو هزار سوار - سال چارم ازدور
دوم سپري گشت •

راجه دیبي سنگه ولد راجه بهارته بندیله دو هزار و پانصدي
دو هزار سوار •

تربیت خان دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - سال ششم
از دور دوم درگذشت •

دلاور خان دکني دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار •

التفات خان دوهزار و پانصدي هزار سوار •

حیات خان دوهزار و پانصدي هزار سوار •

سروز خان دکني دو هزار و پانصدی هزار سوار - سال هفتم از
دور دوم درگذشت •

دو هزاري

عرب خان دو هزاري دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

اوزبک خان دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

قزاق خان دو هزاري دو هزار سوار *

باقي خان قلماق دو هزاری دو هزار سوار *

مبارک خان نیازي دو هزاري دو هزار سوار *

محمد زمان طهراني دو هزاري دو هزار سوار *

پرتهیراج راتهور دو هزاری دو هزار سوار *

راجه راجروپ دوهزاری دوهزار سوار *

ذو الفقار خان دو هزاري هزار و پانصد سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

سعادت خان دو هزاري هزار و پانصد سوار *

اخلاص خان دو هزاري هزار و پانصد سوار *

جان سپار خان برادر زادهٔ نقیب خان دو هزاري هزار و پانصد سوار - سال هشتم از دور دوم در مندسور بگذشت *

زاهد خان کوکه دو هزاری هزار و پانصد سوار - بیست و چارم رجب سال نهم از دور دوم پیمانهٔ عمر او برآمود *

اهتمام خان دو هزاري هزار و پانصد سوار - سال دهم از دور دوم در گذشت *

عنایت الله ولد میرزا عیسی ترخان دو هزاری هزار و پانصد سوار *

شمشیر خان ترین ۱ وهزاری هزار و پانصد سوار *

رحمت خان - فیض الله نام دوهزاري هزار و پانصد سوار - سال اول از دور دوم ودیعت حیات سپرد *

احمد بیگ خان دوهزاري هزار و پانصد سوار *

سبهل سنگه ولد راجه سورجسنگه راتهور دو هزاری هزار و پانصد سوار - سال دهم از دور دوم درگذشت *

راو کرن بهورتیه دوهزاري هزار و پانصد سوار *

راجه جیرام بدگوجر - دو هزاري هزار و پانصد سوار *

جلال کاکر دو هزاری هزار و پانصد سوار *

میرزا والی دوهزاري هزار سوار *

صف شکن ولد میرزا حسن صفوي دو هزاري هزار سوار *

زبردست خان دو هزاری هزار سوار *

روپ سنگه نبیرهٔ کشن سنگه راتهور دو هزاری هزار سوار *

رام سنگه ولد کرمسي راتهور دوهزاری هزار سوار *

سید فیروز خویش سید خانجهان بارهه دوهزاری هزار سوار *

سید عالم بارهه دو هزاری هزار سوار *

حاجي منصور دو هزاری هزار سوار - سال دهم از دور دوم رخت هستي بربست *

عبد الرحیم بیگ اوزبک دوهزاری هزار سوار *

قبچاق خان دو هزاری هزار سوار *

اکرام خان فتحپوری دو هزاری هزار سوار *

کاکرخان دو هزاري هزار سوار *

اخلاص خان دوهزاري هزار سوار سال سیوم از دور دوم در گذشت *

راجه رام داس نروري دو هزاري هزار سوار - او نيز در همين سال درگذشت *

بختيار خان دكني دو هزاري هزار سوار *

شير خان ترين دو هزاري هزار سوار - سال هفتم از دور دوم بساط حيات درنورديد *

سيد عمر دكني دو هزاري هزار سوار *

فرحان حبشي دو هزاري هزار سوار *

پتهوجي دكني دو هزاري هزار سوار *

ربي راي دكني دو هزاري هزار سوار *

آتش خان دكني دو هزاري هزار سوار *

هاباجي دكني دو هزاري هشت صد سوار *

ديانت خان دو هزاري هفتصد سوار *

خواجهٔ جهان دو هزاري ششصد سوار - سال هفتم از دور دوم ازين جهان بگذشت *

سيادت خان برادر اسلام خان دو هزاري پانصد سوار *

جان نثار خان دو هزاري پانصد سوار *

علاء الملك دو هزاري سه صد سوار *

حقيقت خان دو هزاري سه صد سوار *

بهمنيار ولد يمين الدوله دو هزاري دو صد سوار *

هزار و پانصدي

راي تو درمل هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

محمد حسين برادر همت خان هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه ❊

سيد عبد الوهاب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه - سال نهم از دور دوم درگذشت ❊

يكه تاز خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار پانصد سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه - درسال هشتم از دور دوم بگذشت ❊

سيد محمود ولد خاندوران بهادر نصرت جنگ هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ❊

امان بيگ هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ❊

رتن راتهور هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار ❊

اسفنديار ولد حسن بيگ شيخ عمري هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - سال ششم از دور دوم سپري گرديد ❊

عبد الرحمن ولد شهباز خان روهيله هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - او نيز درين سال رخت حيات بر بست ❊

اكبر قلي سلطان گكهر هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - سال هشتم از دور دوم درگذشت ❊

راول پونجا مرزبان دونگر پور هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار ❊

افتخار خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فيروز جنگ هزار و پانصدی هزار و چار صد سوار ❊

خانه زد خان ولد سعيد خان بهادر ظفر جنگ هزار و پانصدي هزار و دويست سوار - نهم جمادی الاولی سال دهم از دور دوم در نبرد اوزبكيه كه در نواحي آقچه شده بود مردانه جان در باخت ❊

سهراب خان ولد آصف خان جعفر بیگ هزار و پانصدي هزار و دویست سوار - سال سیوم از دور دوم در گذشت *

مراندازخان قلماق چیله هزار و پانصدي هزار و دویست سوار - سال نهم از دور دوم بگذشت *

میرزا مرادکام نبیرهٔ میرزا رستم صفوي هزار و پانصدی هزار سوار *

معتمد خان ولد هاشم خان هزار و پانصدی هزار سوار *

جانباز خان هزار و پانصدی هزار سوار *

افتخار خان ولد احمد بیگ خان هزار و پانصدی هزار سوار - سال نهم از دور دوم سفر گزین آخرت گشت *

لطف الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ هزار و پانصدی هزار سوار - نهم جمادی الاولی سال دهم از دور دوم در جنگ اوزبکان که نزدیک آقچه شده بدلیري جان فشاني نمود *

محمد صالح ولد میرزا عیسی ترخان هزار و پانصدي هزار سوار *

انروده ولد راجه بیتهلداس هزار و پانصدی هزار سوار *

بهیو رام گور هزار و پانصدی هزار سوار *

راوهتي سنگه چندراوت هزار و پانصدي هزار سوار - سال هفتم از دور دوم در دکن سپري گردید *

راو روپسنگه چندراوت هزار و پانصدي هزار سوار *

بهیم راتهور هزار و پانصدی هزار سوار - در سال هشتم از دور دوم بگذشت *

مراد قلي سلطان ککهر هزار و پانصدی هزار سوار *

دولت خان قیام خاني هزار و پانصدي هزار سوار *

دولت‌مند پسر بهرجی مرزبان بگلانه هزار و پانصدی هزار سوار ٭
سکندر دوتانی هزار و پانصدی هزار سوار - سال پنجم از دور دوم درگذشت ٭
هریسنگه برادر خرد راجه سورجسنگه راتهور هزار و پانصدی نهصد سوار - بیست و سیوم صفر سال هفتم از دور دوم پیمانهٔ عمر او بر آمود ٭
الله قلی خان ولد یلنگتوش هزار و پانصدی هشت صد سوار ٭
چندر من بندیله هزار و پانصدی هشتصد سوار ٭
ولی محلدار خان دکنی هزار و پانصدی هشت‌صد سوار ٭
ملتفت خان ولد اعظم خان هزار و پانصدی هفت صد و پنجاه سوار ٭
حسام الدین خان هزار و پانصدی ششصد سوار ٭
آقا افضل هزار و پانصدی ششصد سوار ٭
سیام سنگه ولد کرمسی راتهور هزار و پانصدی ششصد سوار ٭
سنگرام زمیندار کنور هزار و پانصدی ششصد سوار - سال پنجم از دور دوم درگذشت ٭
علاول ترین هزار و پانصدی ششصد سوار ٭
رایبا برادر جادون رای دکنی هزار و پانصدی شش صد سوار ٭
خدمت خان خواجه سرا هزار و پانصدی پانصد سوار - سال چهارم از دور دوم بساط هستي در نوردید ٭
میرزا سلطان نبیرهٔ میرزا مظفر صفوی هزار و پانصدی پانصد سوار ٭
جمال خان نوحانی هزار و پانصدی پانصد سوار ٭

خوشحال بیگ کاشغری هزار و پانصدي پانصد سوار •

نوازش خان ولد میر میران یزدي هزار و پانصدي پانصد سوار •

سجان سنگه سیسودیه هزار و پانصدي پانصد سوار •

میرزا محمد ولد میر بدیع مشهدی هزار و پانصدي چار صد سوار •

فیض الله ولد زاهد خان کوکه هزار و پانصدي چار صد سوار •

مرحمت خان ولد صادق خان هزار و پانصدي چار صد سوار - سال دهم از دور دوم رخت زندگی بر بست •

حکیم حاذق ولد حکیم همام گیلاني هزار و پانصدي سه صد سوار •

میر عبد الکریم هزار و پانصدي دو صد سوار •

هزاری

آگاه خان خواجه سرا هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه •

سید محمد ولد خاندوران بهادر نصرت جنگ هزاري هزار سوار •

کرم الله ولد علیمردان بهادر هزاري هزار سوار •

سلطان یار ولد همت خان معروف بالله یار هزاري هزار سوار •

لطف الله ولد لشکر خان هزاري هزار سوار - سال پنجم از دور دوم در گذشت •

سید اسد الله بخاري هزاري هزار سوار •

هادي داد برادر رشید خان انصاری هزاری هزار سوار •

کنور رام سنگه ولد راجه جی سنگه کچهواهه هزاری هزار سوار •

گوپال سنگه ولد راجه منروپ کچهواهه هزاري هزار سوار •

راجه بدن سنگه بهدوریه هزاری هزار سوار •

راول سرسي زمیندار بانسواله هزاری هزار سوار •

پرتاب چرہ هزاری هزار سوار *

بهرام خان ولد جهانگیر قلي خان هزاري نهصد سوار - سال هشتم از دور دوم در گذشت *

سید شیخن بارهه هزاری نهصد سوار *

شمس الدین ولد نظر بهادر خویشگي هزاری نهصد سوار *

شادمان پکهلیوال هزاری نهصد سوار *

عبد الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ هزاری هشتصد سوار *

خلیل بیگ هزاري هشتصد سوار *

سید حسن مماعد هزاري هشتصد سوار *

گردهر داس گور هزاري هشتصد سوار *

قباد بیگ اوز بک هزاري هشتصد سوار *

عثمان خان عموی بهادر خان روهیله هزاري هشتصد سوار *

جبار قلی ککهر هزاری هشتصد سوار *

رحمان یار برادر الله یار خان هزاري هفتصد و پنجاه سوار *

دلدوست ولد سرافراز خان هزاری هفتصد سوار *

صفی قلی ترکمان هزاري هفتصد سوار *

محمد شریف خویش باقر خان نجم ثانی هزاري هفتصد سوار - در سال دوم از دور دوم بگذشت *

سید دلیرخان هزاري هفتصد سوار - سال چهارم از دور دوم شهید شد *

رایسنگه نبیرهٔ راجه گجسنگه راتهور هزاری هفتصد سوار *

ارجن ولد راجه بیتهلداس هزاري هفتصد سوار *

رایسنگه جهالا هزاری هفتصد سوار *

نجيب سرانی قديمي هزاري هفتصد سوار - سال هشتم از دور دوم در گذشت •

سيد ديندار خان هزاري ششصد و پنجاه سوار - سال نهم از دور دوم ره گرای سفر آخرت گشت •

سيد شهاب ولد سيد غيرت خان هزاری ششصد سوار •

شجاع ولد معصوم خان کابلي هزاری ششصد سوار - سال دوم از دور دوم بساط حيات بعالم بقا کشيد •

عبد الرحمن ترنابی هزاری ششصد سوار - در سال اول از دور دوم رخت هستي بربست •

قلعدار خان چيله هزاری ششصد سوار - سال سيوم از دور دوم در گذشت •

سيد محمد ولد سيد افضل بارهه هزاری ششصد سوار •

اردشير نبيرهٔ احمد بيگ خان هزاری ششصد سوار - سال هشتم از دور دوم سپری گشت •

راجه امر سنگه نروری هزاری ششصد سوار •

مهيس داس راتهور هزاری ششصد سوار •

راجسنگه ولد کهيوان راتهور هزاری ششصد سوار - سال چهارم از دور دوم در گذشت •

اختيار ولد مبارز خان روهيله هزاری ششصد سوار - او نيز درين سال در گذشت •

بهگوانداس ولد راجه نرسنگديو بنديله هزاری ششصد سوار - سال سيوم از دور دوم بدست زلجهوتی کشته شد •

کشن سنگه بهدوریه هزاری ششصد سوار - سال هفتم از دور دوم سپری گردید •

محبت غلزی هزاری ششصد سوار - سال چهارم از دور دوم درگذشت •

سید مظفر ولد سید شجاعت خان بارهه هزاری پانصد سوار •

خواجه برخوردار داماد مهابت خان خانخانان هزاری پانصد سوار •

میر خان هزاری پانصد سوار - سلخ جمادی الاولی سال هفتم از دور دوم شهید شد •

خنجر خان خویش قلیج خان هزاری پانصد سوار •

محمد هاشم کاشغری هزاری پانصد سوار •

همت خان کابلی هزاری پانصد سوار - سال هفتم از دور دوم درگذشت •

طاهر خان هزاری پانصد سوار •

حسین بیگ هزاری پانصد سوار •

میر خلیل ولد اعظم خان هزاری پانصد سوار •

حاجی محمد یار اوزبك هزاری پانصد سوار •

محمد علی کامرانی هزاری پانصد سوار •

سید خادم بارهه هزاری پانصد سوار - رمضان سال نهم از دور دوم درگذشت •

سید نورالعیان ولد سید سیف خان بارهه هزاری پانصد سوار •

رای تلوکچند کچهواهه هزاری پانصد سوار •

احداد مهمند هزاری پانصد سوار •

بهوجراج دکنی هزاری پانصد سوار •

نورالدوله ولد مرتضی خان انجو هزاری چار صد سوار - سال دهم از دور دوم شهید شد *

نور الحسن هزاری چار صد سوار *

سلطان نظر برادر خرد سیف خان هزاري چار صد سوار *

لطیف خان نقشبندی هزاري چار صد سوار - سال هشتم از دور دوم در گذشت *

ترکتاز خان هزاری چار صد سوار - سال دهم از دور دوم ازین جهان رخت بر بست *

باقي بیگ که بخدمت مهین پور خلافت می پردازد هزاری چار صد سوار *

سید مقبول عالم هزاري چار صد سوار *

شفیع الله برلاس هزاري چار صد سوار *

راجه کورمین زمیندار کشتوار هزاری چار صد سوار *

راجه پرتهی چند زمیندار چنبه هزاری چار صد سوار *

آدم خان تبتی هزاری چار صد سوار *

شادی ولد سیف خان هزاری سه صد و پنجاه سوار - سال دهم از دور دوم در گذشت *

یحیی ولد خان مزبور هزاری سه صد سوار *

سید شیر زمان ولد سید خانجهان بارهه هزاری دوصد و پنجاه سوار *

سید منور دیگر پسر سید خانجهان هزاری دو صد و پنجاه سوار *

فراست خان خواجه سرا هزاري دوصد و پنجاه سوار *

رای کاسي داس هزاری دو صد و پنجاه سوار *

سید علی ولد سید جلال بخاری هزاری دویست سوار ٭

محمد اشرف ولد اسلام خان هزاری دویست سوار ٭

محمد صفي دیگر پسر اسلام خان هزاری دو یست سوار ٭

مبارک رو ولد سیف خان هزاری دو یست سوار ٭

میر برکه هزاری دو یست سوار - سال ششم از دور دوم ره گرای آخرت گردید ٭

خواجه عبد الوهاب ده بیدی هزاری دو یست سوار ٭

رحمت خان هزاری دو یست سوار ٭

حکیم خوشحال ولد حکیم همام هزاری دو صد سوار - سال چهارم از دور دوم در گذشت ٭

امانت خان برادر افضل خان هزاری دو صد سوار - سال هشتم از دور دوم ودیعت حیات سپرد ٭

فدائي خان معروف بظریف هزاری دو صد سوار - سال چارم از دور دوم بگذشت ٭

یکه‌تاز خان خواجه سرا هزاری دو صد سوار - سال سیوم از دور دوم سپری گردید ٭

رای رایان هزاری صد و پنجاه سوار ٭

رای بهار همل هزاری صد و پنجاه سوار ٭

سید هدایت الله قادري هزاري صد سوار ٭

قاضی محمد اسلم هزاری صد سوار ٭

میرک شیخ هروی هزاري صد سوار ٭

حکیم مومنا هزاری صد سوار ٭

معز الملک هزاری صد سوار *

نهصدی

راجه مانسنگه گوالیاری نهصدی هشتصد و پنجاه سوار *
میرزا بهادر نهصدی هشتصد سوار *
جعفر قدیمی نهصدی هفتصد و پنجاه سوار *
جگرام کچهواهه نهصدی ششصد سوار *
خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان نهصدی ششصد سوار *
خواجه عنایت الله نهصدی پانصد سوار *
جلال برادر بهادر خان روهیله نهصدی پانصد سوار *
شمشیر ولد شیر خان تونور نهصدی پانصد سوار - سال ششم از
دور دوم درگذشت *
علی قلی برادر ترکمان خان نهصدی چارصد و پنجاه سوار -
در سال پنجم از دور دوم بگذشت *
عادل ولد قاسم خان میر بحر نهصدی چارصد سوار - سال سیوم
ازین دور ره گزین عقبی گشت *
سلطان حسین ولد اصالت خان نهصدی سه صد سوار *
اسد الله ولد شیرخواجه نهصدی سه صد سوار *
محمد تقی تفرشی نهصدی سه صد سوار - سال پنجم ازین دور درگذشت *
محمد زمان ولد حاکم خان نهصدی دوصد و هفتاد سوار *
دانا دل ولد شاه نوازخان بن عبد الرحیم خانخانان نهصدی دو
صد و پنجاه سوار *

عنایت خان ولد سلاح خان نهصدی نو صد و پنجاه سوار - در سال هشتم ازین دور بگذشت •

جعفر ولد الله‌ویردیخان نهصدی دو صد سوار •

خواجه عبد الخالق داماد نذرمحمد خان نهصدی صد و پنجاه سوار •

شیخ عبد الکریم تهانیسری نهصدی صد و پنجاه سوار •

محمد شریف ولد اسلام خان نهصدی صد و پنجاه سوار •

فتح ضیا نبیرهٔ حکیم ابوالفتح نهصدی صد و پنجاه سوار •

نامدار ولد جعفر خان نهصدی صد سوار •

حکیم فتح الله نهصدی پنجاه سوار •

هشتصدی

سید لطف علی بهکری هشتصدی هشتصد سوار •

سید حسن خویش سید دلیر خان هشتصدی هشتصد سوار •

مجاهد جالوری هشتصدی هشتصد سوار •

بر سنگه داس ولد راجه دوارکاداس هشتصدی هشتصد سوار •

قطب الدین ولد نظر بهادر خویشگی هشتصدی هشتصد سوار •

کرپا رام گور هشتصدی هفتصد و پنجاه سوار •

سید بهکر برادر زادهٔ مرتضی خان بخاری هشتصدی شش صد و پنجاه سوار •

ابو البقا ولد شریفخان هشتصدی هشتصد سوار •

سید صادق قدیمی هشتصدی هشتصد سوار •

اوگرسین کچهوَهه هشتصدی ششصد سوار •

سیف الله عرب هشتصدي پانصد سوار ٭

بهادر بابی هشتصدي پانصد سوار ٭

خضر سلطان ککهر هشتصدي پانصد سوار - سال هشتم از دور دوم در گذشت ٭

لکهمی سین چوهان هشتصدي پانصد سوار - در سال چهارم ازین دور سپري گشت ٭

سید باقر ولد سید حامد بخاري هشتصدی چار صد سوار ٭

محمد علی خان خویش قلیج خان هشتصدی چارصد سوار ٭

غضنفر ولد الله ویردیخان هشتصدی چارصد سوار ٭

رنباز خان ولد شهباز خان کنبو هشتصدي چار صد سوار ٭

سید عبد الماجد امروهه هشتصدي چار صد سوار - سال دوم از دور دوم در گذشت ٭

آتي محمد تاشکندی هشتصدی چار صد سوار ٭

شمس الدین ولد مختار خان هشتصدي چار صد سوار ٭

گور دهن راتهور هشتصدی چار صد سوار ٭

اندر سال هادا هشتصدی چار صد سوار ٭

تاج سروانی هشتصدی چار صد سوار - در سال دوم ازین دور سپري گشت ٭

ناهر سولنکهی هشتصدی چار صد سوار ٭

میر اسحق ولد اعظم خان هشتصدی سه صد سوار ٭

محسن ولد حاجی منصور هشتصدي سه صد سوار ٭

بهادر بیگ ولد بیرم ترکمان هشتصدی سه صد سوار - در سال

نهم ازین دور بگذشت •

حسن خان برادر خدمتگار خان هشتصدی سه صد سوار - او نیز درین سال در گذشت •

عجب سنگه ولد ستر سال کچهواهه هشتصدی سه صد سوار •

رانا جوده زمیندار امرکوت هشتصدی سه صد سوار - در سال ششم ازین دور بگذشت •

سعد الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ هشتصدی دو صد سوار •

میر فاضل مخدوم زاده هشتصدی دو صد سوار - در سال هفتم ازین دور سپری گردید •

شیخ موسی گیلانی هشتصدی دو صد سوار •

خواجه رحمت الله هشتصدی دو صد سوار •

عبد الرزاق ولد امیر خان هشتصدی دو صد سوار •

صالح اشهری هشتصدی دو صد سوار - در سال دهم ازین دور بگذشت •

رای مکند داس هشتصدی دو صد سوار •

بی بدل خان گیلانی هشتصدی صد سوار •

عقیدت خان هشتصدی پنجاه سوار - سال دوم ازین دور رخت هستی بربست •

هفتصدی

سید سالار بارهه هفتصدی هفتصد سوار در اسپه سه اسپه •

مظفر سروانی هفتصدی هفتصد سوار •

امام قلی ترکمان هفتصدي ششصد و پنجاه سوار *

راجه بهروز ولد راجه روز افزون هفتصدی پانصد و پنجاه سوار *

سید چاون ایرجی هفتصدی پانصد سوار *

سید صدر خان هفتصدي پانصد سوار *

نصر الله عرب هفتصدی پانصد سوار - سال دوم ازین دور در گذشت *

جهو جراج کچهواهه هفتصدی پانصد سوار *

چلدر بهان ترکا هفتصدی پانصد سوار *

راوت دیالداس جهالا هفتصدی پانصد سوار *

چتر بهوج چوهان هفتصدی پانصد سوار *

سید شاه علي ولد سید سیدا هفتصدی چار صد و پنجاه سوار *

سید باقر ولد مصطفی خان بخاری هفتصدي چارصد سوار *

پهار نوهالی هفتصدی چار صد سوار *

بابوی خویشگی هفتصدي چار صد سوار - در سال هفتم ازین دور بگذشت *

جگناته راتهور هفتصدي چار صد سوار - در سال سیوم ازین دور بساط زندگی در نوردید *

سنگرام کچهواهه هفتصدی چار صد سوار *

متهرا داس کچهواهه هفتصدی چار صد سوار *

راجه اودیبهان هفتصدي چار صد سوار *

کریمداد قاقشال هفتصدي سه صد و پنجاه سوار *

سید عالم هفتصدی سه صد و پنجاه سوار *

اسحق بیگ برادر یادگار حسین خان هفتصدی سه صد سوار *

گرشاسپ ولد مهابت خان خانخانان هفتصدی سه صد سوار *

یادگار ارلت هفتصدی سه صد سوار *

تولک بیگ کاشغری هفتصدی سه صد سوار *

عبد الوهاب خویش لشکر خان هفتصدی سه صد سوار *

جلال الدین محمود دروازی هفتصدی سه صد سوار *

محمد طاهر خویش شهاب الدین احمد خان هفتصدی سه صد سوار - در سال دهم ازین دور درگذشت *

محمد بیگ ایاکش هفتصدی سه صد سوار *

نصیر الدین محمود هفتصدی سه صد سوار - سال چهارم ازین دور درگذشت *

محمد سعید پسر خواندهٔ مرتضی خان بخاری هفتصدی سه صد سوار *

نیکنام عم بهادر خان روهیله هفتصدی سه صد سوار *

سعید مروانی هفتصدی سه صد سوار - در سال هفتم از دور مزبور بگذشت *

نراین داس سیسودیه هفتصدی سه صد سوار *

صمصام الدوله هفتصدی دو صد و پنجاه سوار *

سید بهادر ولد لطف علی بکهری هفتصدی دوصد و پنجاه سوار *

مرشد قلی هفتصدی دو صد و پنجاه سوار *

شاه علی هفتصدی دو صد سوار *

محمد مراد مادوز هفتصدی دو صد سوار *

سید میرزای سبزواری هفتصدی دو صد سوار *

جمال خان قراول هفتصدی دو صد سوار - سال ششم از دور مذکور در گذشت *

مظفر حسین ولد میر ابو المعالی هفتصدی دو صد سوار *

عنایت الله نبیرهٔ خواجه ابو الحسن هفتصدی صد و پنجاه سوار *

خواجه عبد الرحمن ولد عبد العزیز خان نقشبندی هفتصدی صد و پنجاه سوار *

یزدانی ولد مخلص خان هفتصدی صد و پنجاه سوار *

سید عبد الله نبیرهٔ سید مرتضی خان بن سید صدر جهان هفتصدی صد و پنجاه سوار *

یوسف آقا هفتصدی صد و پنجاه سوار *

بهرام ولد صادق خان هفتصدی صد و سی سوار *

عارف ولد تاتار خان سفرچی هفتصدی صد سوار - در سال ششم ازین دور گذشت *

میر محمود صفاهانی هفتصدی صد سوار *

شیر خواجه داماد سعید خان بهادر ظفر جنگ هفتصدی صد سوار *

مهدی خواجه اسمعیل اتائی هفتصدی صد سوار *

کفایت خان هفتصدی صد سوار *

کاظم خویش وزیر الملک هفتصدی صد سوار *

روز بهان خواجه سرا هفتصدی صد سوار *

رای سبها چند هفتصدی صد سوار *

مذکي بيگ ولد تاتار خان مغرچي هفتصدى هشتاد سوار *

ابوالقاسم ولد سيفخان هفتصدى شست سوار *

رشيداى قزوينى هفتصدى شصت سوار *

مير محمد امين هفتصدى سى سوار *

ششصدى

محمد شاه يکه ششصدى ششصد سوار *

محمد شريف تولکچى ششصدى ششصد سوار *

اسفنديار ولد همت خان معروف بالله يار ششصدى شش صد سوار *

پرتاب سنگه چوهان ششصدى پانصد سوار *

محمد شريف قديمى ششصدى چار صد و بيست سوار *

سيد عبد الله بارهه ششصدى چار صد سوار - سال دوم ازين دور درگذشت *

محمد امين ولد شاه قلي خان ششصدى چار صد سوار *

محمد جعفر ولد مير حاج ششصدى چار صد سوار *

خوشحال پسر خواندهٔ ميرزا رستم صفوى ششصدى چارصد سوار *

عبد الغفور ولد عرب خان ششصدى چار صد سوار - سال اول از دور مزبور در گذشت *

اوگرسين ولد ستر سال کچهواهه ششصدى چار صد سوار - او نيز درين سال سپري گشت *

بهيم چند نبيرهٔ راى منوهر ششصدى چار صد سوار *

روح الله ولد يوسف محمد خان تاشکندى ششصدى سه صد و پنجاه سوار *

جعفر بلوچ ششصدی سه صد سوار - سال هفتم ازدور مذکور در گذشت *

سید سلیمان ولد سید قاسم بارهه ششصدی نهه صد سوار *

باگهه ولد شیر خان تونور ششصدی سه صد سوار *

سرمست ولد اعتماد رای بدگوجر ششصدی سه صد سوار *

ماه یار ولد الله یار خان ششصدی سه صد سوار *

درویش بیگ قاقشال ششصدی سه صد سوار *

نذر بیگ سلدوز ششصدی سه صد سوار *

محمد یوسف ششصدی سه صد سوار *

سید قطب ولد شجاعت خان ششصدی دو صد و پنجاه سوار - در سال پنجم ازین دور بگذشت *

احمد بیگ داماد باقرخان نجم ثاني ششصدی دو صد و پنجاه سوار *

پهلوان درویش سرخ ششصدی دو صد سوار *

جلال الدین محمود نواسهٔ مخدوم الملک ششصدی صدوهشتاد سوار *

هوشدار ولد ملتفت خان ششصدی صد و پنجاه سوار *

حسین بیگ اباکش ششصدی صد و بیست سوار *

خواجه حسن ده بیدی ششصدی صد سوار *

خواجه محمد شریف ده بیدي ششصدی صد سوار *

خواجه قاسم حصاری ششصدی صد سوار *

پانصدی

اسد الله ولد رحمت خان معروف بفیض الله پانصدی پانصد سوار *

حسین قلی آغر پانصدی پانصد سوار *

شرفجان بیگ ترکمان پانصدی پانصد سوار *

قاسم علي پانصدی پانصد سوار *

راجه کشن سنگه تونور پانصدي پانصد سوار *

چتر بهوج سونکرا پانصدی پانصد سوار *

سید عبد الصمد مانکپوری پانصدی چار صد و پنجاه سوار *

عبد الرسول ولد عبد الله خان بهادر پانصدي چار صد سوار *

قرامان ولد ذو الفقار خان پانصدی چار صد سوار *

محمد زمان ارلات پانصدی چار صد سوار *

بهادر کنبو پانصدی چار صد سوار *

راجه جگمن جادون پانصدی چار صد سوار *

میر مراد ولد میر موسی پانصدی سه صد و پنجاه سوار *

سید اختیار الدین پانصدی سه صد وچهل سوار *

میر احمد ولد سادات خان رضوی پانصدی سه صد سوار *

میر کلان پانصدی سه صد سوار *

میر علی ولد میر موسی پانصدی سه صد سوار *

سید راجی مانکپوری پانصدی سه صد سوار *

مقصود بیگ علي دانشمندی پانصدی سه صد سوار *

میر لطف الله شیرازي پانصدی سه صد سوار *

یوسف خویش محمد خان نیازی پانصدی سه صد سوار *

حبیب کرانی پانصدی سه صد سوار *

علي اکبر سوداگر پانصدی سه صد سوار *

همیر سنگه سیسودیه پانصدی سه صد سوار *

بلو چوهان پانصدی سه صد سوار *

ذوالقرنین ارمنی پانصدی سه صد سوار *

ابوالمعالي ولد میرزا والی پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

الله دوست کاشغری پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

حسن علی ولد الله ویردیخان پانصدي دو صد و پنجاه سوار *

میر ابالیل عرب پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

حاجی بیگ برلاس پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

پلنگ حمله پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

سید امجد پانصدی دو صد وپنجاه سوار *

شتاب خان ولد ملک علی پانصدی دو صد و پنجاه سوار - سال چارم ازین دور درگذشت *

سید علی برادر زادهٔ سید خانجهان بارهه پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

گوبند داس راتهور پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

جسونت برادر مهیس داس راتهور پانصدی دو صد پنجاه سوار *

هر کدام پرتهي سنگه و کشن سنگه نبیرهای راجه مانسنگه کچهواهه پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

سکت سنگه چوهان پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

بسونت نبیرهٔ شیخ ابو الفضل پانصدی دو صد و پنجاه سوار - در سال پنجم از دور مزبور سپری گردید *

میر مقتدای غزنوی پانصدی دو صد و بیست سوار - در سال دهم ازین دور بگذشت *

نعیم بیگ ولد اخلاص خان معروف به حسین بیگ پانصدی

دو صد و بیست سوار- سال پنجم ازین دور بگذشت *

نجف علی ولد قزلباش خان پانصدی دو صد سوار *

یعقوب بیگ منقط پانصدی دو صد سوار- سال چارم ازین دور رخت هستي بربست *

بینیداس ولد راجه برسنگدیو بندیله پانصدی دوصد سوار- سال سیوم از دور مذکور بدست راجپوتی کشته شد *

جمال بنگشی پانصدی دو صد سوار - سال هفتم ازین دوربگذشت *

عبد المومن پانصدی دو صدسوار- سال هفتم از دور مسطوربگذشت *

میر فتاح صفاهانی پانصدي دو صد سوار *

دریاي افغان پانصدی دو صد سوار -سال هشتم ازین دوردرگذشت *

ملک امان پانصدی دو صد سوار- سال نهم از دور مذکور ره سپر آخرت گشت *

قباد ولد شجاع کابلي پانصدی دو صد سوار *

ناد علی پانصدی دو صد سوار *

صالح بیگ جلایر پانصدی دو صد سوار - در سال هفتم ازین دور بگذشت *

میر اعظم کاشغری پانصدی دو صد سوار- سال دهم از دور مذکور در گذشت *

ایرج ولد قزلباش خان پانصدی دو صد سوار *

فرهاد بلوچ پانصدی دو صد سوار *

داراب ولد آقا افضل پانصدی دو صد سوار *

سید نجابت ولد سید شجاعت خان بارهه پانصدی دو صد سوار *

عبد النبی ولد خان دوران پانصدی دو صد سوار *
ابوالبقا ولد قاضی خان پانصدی دو صد سوار *
فتح الله برلاس پانصدی دو صد سوار *
جواهر خان پانصدی دو صد سوار *
عبد الله ولد حاجی منصور پانصدی دو صد سوار *
دلیر همت ولد مهابت خان خانخانان پانصدی دو صد سوار *
طغرل ارسلان برادر زادهٔ قلیچ خان پانصدی دو صد سوار *
ابراهیم حسین ترکمان پانصدی دو صد سوار *
عنایت برادر بهادر روهیله پانصدی دو صد سوار *
اوگرسین نبیرهٔ راجه مانسنگه کچهواهه پانصدی دو صد سوار *
مانسنگه ولد راجه بکرماجیت پانصدی دو صد سوار *
منوهر داس برادر بیتهلداس پانصدی دو صد سوار *
کنهی ولد بلبهدر سکهاوت پانصدی دو صد سوار *
امیر بیگ ولد شاه بیگ خان پانصدی یکصد و هفتاد سوار *
خدا دوست ولد سردار خان پانصدی یکصد و پنجاه سوار *
علی بیگ زیک پانصدی صد و پنجاه سوار *
میر جمال الدین پانصدی صد و پنجاه سوار *
مظفر ولد باقر هروی پانصدی صد و پنجاه سوار *
حسن سعید پانصدی صد و پنجاه سوار *
مطلب ولد معتمد خان پانصدی صد و پنجاه سوار *
میر قاسم سمنانی پانصدی صد و پنجاه سوار *
یار بیگ جامی پانصدی صد و پنجاه سوار *

فتح الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ پانصدي صد و بیست و پنج سوار *

محمد رشید پانصدي صد و پانزده سوار - در سال دوم ازین دور بگذشت *

سخی برادر زادهٔ ندائي خان پانصدي صد و ده سوار *

میر نعمت الله ولد میر ظهیر الدین یزدي پانصدی صد سوار *

سید ولد موسوي خان پانصدی صد سوار *

بدیع الزمان ولد آقا ملا پانصدی صد سوار *

سید بهادر ولد سید صلابت خان پانصدی صد سوار *

سید خضر ولد سادات خان پانصدی صد سوار *

شیخ معظم ولد اسلام خان پانصدي صد سوار *

بهادر بیگ عرب پانصدی صد سوار *

شیر افگن ولد شیرزاد پانصدي صد سوار *

عطاء الله خوافي پانصدی صد سوار *

عمر ترین پانصدی صد سوار *

محمد حسین تیراهي پانصدی صد سوار *

یعقوب بیگ ولد شاه بیگ خان پانصدی صد سوار - سال نهم ازین دور بگذشت *

محمد مراد ولد صلابت خان پانصدی صد سوار *

غازی بیگ پانصدی صد سوار *

دوستکام ولد معتمد خان پانصدی صد سوار *

ارسلان بیگ بلوچ پانصدي صد سوار *

عسکری ولد آصفخان جعفر بیگ پانصدي صد سوار *

میرک حسین خوافي پانصدي صد سوار *

قاضي نظاما پانصدي صد سوار *

اسمعیل بیگ زیك پانصدی صد سوار *

سید شهاب بارهه پانصدی صد سوار *

کیسری سنگه راتهور پانصدی صد سوار *

میر صالح قراول بیگی پانصدی هشتاد سوار *

محسن صفاهاني پانصدي هشتاد سوار *

شیخ معین الدین راجگری پانصدی هشتاد سوار *

محمد صالح خوافی پانصدی هفتاد سوار *

میر صالح خوشنویس پانصدی شصت سوار *

عسکري بخشیء احدیان پانصدی شصت سوار *

فتح الله ولد نصر الله پانصدی پنجاه سوار *

خواجه نور الله ولد خواجه عبد الغفار دهبیدی پانصدی پنجاه سوار *

منائی بیگ شاملو پانصدی پنجاه سوار *

گذارش مجملي از احوال مشايخ و غيرهم و آن مشتمل است بر طبقات چار گانه

طبقهٔ مشايخ كبار

آغاز دران به نتيجهٔ دودمان رسالت كه تقديم آن بر ديگر اصحاب طهارت و ارباب تقی لازم و متحتم است نموده می آيد ٭
نقاوهٔ خاندان نبوت سيد جعفر نخستين خلف صدرالصدور سيد جلال بخاري كه به اندوختن فضايل و آگهی بر مصطلحات طايفهٔ سنيهٔ صوفيه و حفظ احوال ايزد پرستان باستاني خصوصا اسلاف عظام خويش موصوف است و بتوفيق ايزدي و يمن عنايات خاقان حق شناس در احمد آباد گجرات بر سجادهٔ نياكان كرام خود نشسته برياضت و طاعت ميگذراند و به جمعيت تمام بدعاء فزوني عمر و دولت پاد شاه درويش نواز رطب اللسان است او در اقتناء علوم متداوله و افادهٔ آن بطلبه بر ولد و جد خود مزيت دارد ٭

سید جلال آراستگی صوری و معنوی و طرز دانی و رنگینی و شایستگی ندیمی خواقین عظیم الشان بیشتر داشت چنانچه مکرر بر قدسی لسان زنده که او سزاوار مصاحبت مابود و لهذا اورا به انواع مراحم و عواطف پادشاهی سرافراز ساخته بخدمت جلیل القدر صدارت کل و منصب عالی بر نواخته بودند عقده کشای غوامض اسرار معرفت •

ملا شاه بدخشی که‌در نزهت آباد کشمیر به ایزد پرستی مشغول است و احوال عرفان مآلش در خاتمهٔ جلد اول این نامهٔ مفاخر گذارش یافته شناسای رموز حقیقت •

ملا خواجه که بفروغ ریاضیات و انوار مجاهدات بودی معرفت پیموده درکمال ازادی در دار السلطنهٔ لاهور بسرمی برد و احوال آن ره نورد تجرد در اواخر نخستین جلد به تفصیل مرقوم گشته ناهج مناهج اطلاق شیخ •

ابو المعالی که چگونگی احوال او نیز در جلد اول این کتاب میمنت نصاب نگارش پذیرفته •

طبقهٔ علما

علامة الوری نهامة العصر سعد الله خان باستیفاء فنون علوم معقوله و منقوله و استقصاء صنوف دانش و حفظ قرآن مجید وجودت قریحت و اضاءت ذهن و اصابت فکر و فرط معلومات و فصاحت زبان و حسن تقریر قصب السبق از دانشوران روزگار ربوده و بمیامن انظار خاقانی و برکات توجهات جهانبانی

به مناصب عالیه فایز گشته بنائیه والای وزارت کل رسیده است و شرح احوال آن عالي مرتبت و ارتقا بمراتب دولت در طي وقایع سال چهارم از دوم دور جلوس عالم آرا نگاشته آمد *

علامي افضل خان او بذریعهٔ دانش و کمالات عقلیه و نقلیة و اراء صایبة و افکار ثاقبه و خیر سگالی برایا فاطبة و نیک بسیچی انام کافه و مزاج داني و شیوا زباني به مدارج علیاي وزارت مرتقي گشته مشمول نوازش پادشاه دانانواز بود چنانچه به تفصیل در اولین جلد این نامهٔ والا رقم پذیر خامهٔ حقایق نگار گردیده *

ملا عبد الحکیم سیالکوتي به فضایل و کمالات یادگاری است از پیشینیان و اکثر تصانیف او بنام خاقان دانش نواز مفید و مقرر واست چون احوالش در آخر جلد اول ثبت شده مکرر آن را گزارش نه نمود *

ملا علاء الملک تونی جامع معقول و منقول است و در الهی و طبیعي و ریاضي بیش از دیگر علوم غور نموده او بیمن بندگیء این درگاه آسمان جاه که مجمع فضلای روزگار است بخدمت میر سامانی عز افتخار دارد *

میرک شیخ هروي پس از تحصیل علوم متداوله و ادراک زیارت حرمین محترمین دولت بندگیء آستان افضال اندوخته بخدمت تعلیم دراریء سماء خلافت سربلند گشته بود اکنون بفزونیء اعتماد و راستي و درستي بخدمت عرض مکرر سرافراز است *

سید احمد سعید موطنش از توابع صوبهٔ بهار است علوم عربیت خصوصا علم فقه که درآن نیک مستحضر است نزد

والد خود ملا سعد که از فضلای آن دیار بود اندوخته بدرگاه کیوان جاه آمد و بقلاوزی اختر مسعود داخل بندگان سعادت آئین گردید و پس از چندی بخدمت افتاء اردوي کیهان پوی نوازش یافت *

طبقهٔ حکما

وزیر خان وحکیم مسیح الزمان چون احوال ایشان به تفصیل در نخستین جلد نگارش پذیرفته مکرر آن را ننوشت *

حکیم محمد داؤد مخاطب به تقرب خان پسر حکیم عنایت الله است که درفن طبابت شاگرد رشید حکیم مرزا محمد پدر حکیم مسیح الزمان بود وطبیب معتمد معتبر شاه عباس او بعد از گذشتن پدر سر امد حکماء ایران شد کمال قرب و محرمیت در خدمت شاه داشت بعد از فوت شاه چندی منزوي گشته به حرمین شریفین شتافت و پس از احراز زیارت آن دو مکان منیف معاودت نموده به بغداد و از بغداد به بصره و ازانجا به بندر لاهری آمد و بفروغ طالع و پیشوای بخت به مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده هفدهم صفر سال هفتم از دوم دور جلوس میمنت مانوس دولت آستان بوس مقدس اندوخت و از فرط حذاقت و مهارت دراین فن و وفور حدس و تجربه به منصب هزار و پانصدی دو صد سوار بلند پایگي یافت و مکرر معالجات خوب نموده به انواع عنایات و مراحم خاقاني سر بر افراخت الحال به منصب سه هزاری سه صد سوار سر افراز است نظر بعلو منصب و فزوني

علم اعم وزیر خان و حکیم مسیح الزمان مقدم نگاشته شد هر چند او در عمل رجحان دارد •

حکیم الملک حکیم مومنا حکیم نعم الله احوال ایشان در جلد اول شرح و بسط مرقوم گشته •

طبقهٔ شعرا

طالب کلیم شرح حال او با برخی از اشعارش در اولین جلد گزارده آمد این چند بیت نیز زادهٔ طبع اوست • ابیات •

• دنبال اشک افتاده ام جویم دل آزرده را •
• از خون توان برداشت پی نخچیر پیکان خورده را •

• هر کس اگر بقدر هنر بهره یافتی •
• بائیست آب بحر نصیب گهر شود •

• زخمهای شانه از زلفت فراهم میشود •
• بخت اگر یاری نماید مشک مرهم میشود •

• خنده بد مست است درایام ما هشیار باش •
• محتسب بو میکند اینجا دهان بسته را •

• بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا •
• چشم از جهان چو بستی از و می توان گذشت •

دوست به هیچم فروخت با همه یاری
یار فروشي درین زمانه همین است

* رباعي *

جا نیابي اگر اي دل گلهٔ بیجا چیست
تو که پروانهٔ بزمي هوس اینها چیست
سرو را سایه یکی بیش نباشد یا رب
این قدر خاک نشین دربي آن بالا چیست

* ابیات *

طوطی آن روز که منقار بخون رنگین کرد
گشت روشن که چه روزي سخن پرداز است

چرا بگرد بناگوش او نمی گردد
اگر زبان گهر رشته بر نیامده است

چه دل سوزي کنی چون رفتم از دست
کسی از کشته پیکان بر نیارد
میان غم گساران سوزم از غم
چون آن کشتي که در دریا بسوزد

میر یحیی کاشي اگر چه از علم بهرهٔ ندارد اما به موزونیت طبع معانيء تازه را لباس نظم می پوشاند و بمناقب طرازي این دولت آسمان صولت مباهي است این اشعار از نتایج خاطر او

قلمي گرديد • • شعر •

• گر بی شریک خوانمت ای شاه دین رواست •

• زین گفته حاجتم بدلیل وبه آیه نیست •

• تو سایهٔ خدائي و این همچو آفتاب •

• روشن بود که هیچ یکی را دو سایه نیست •

اي كردة خدا مرامد شاهانت • ميزان فلک مگر بسنجد شانت

هم‌سنگ تودرجهان نه‌بندد‌صورت • آئینه مگر نهذد در میزانت

تمام شد

فهرست مردمان و بلاد و قلعجات و دریاهائیکه در حصهٔ اول اولین دور بادشاه نامه مذکور شده اند بترتیب حروف هجاه - اما نامهائیکه در یک صفحه مکررا واقع شده است تعداد آن صفحه مکررا ننوشته شد بلکه بریکبار اکتفا کرده آمد - بینندگان را باید که آن صفحه را کامل مطالعه کنند تا بر کل حالات مرقومهٔ آن صفحه مطلع شوند

(هو حسبي ونعم الوکیل)

بسم الله الرحمن الرحیم

* حرف الف - کسان *

* مواضع *

* قلع *

* بحار *

* مواضع *

* مواضع *

* قلع *

* حرف تا - کسان *

• مواضع •

* حرف خاء - کسان *

* مواضع *

* مواضع *

* قلع *

* بحار *

* حرف زاء - کسان *

* حرف سین - کسان *

مواضع

* مواضع *

* حرف صاد - کسان *

* مواضع *

* قلاع *

* بحار *

* حرف قاف - کسان *

* مواضع *

* مواضع *

* قلع *

* بحار *

* حرف نون - کسان *

* مواضع *



فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و دریاهائیکه در دومین حصهٔ اولین دور بادشاه نامه مذکور شده اند بترتیب حروف هجاء

* حرف الف - کسان *

* مواضع *

* قلع *

* مواضع *

• حرف خاء - کسان •

* مواضع *

* مواضع *

* مواضع *

* قلع *

* مواضع *

* قلع *

* مواضع *



(فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و دریاهای دومین دور بادشاه نامه بترتیب حروف هجاء)

بسم الله الرحمن الرحیم

حرف الف - کسان

* مواضع *

* قلع *

* بحار *

• مواضع •

* قلع *

* بحار *

• مواضع *

* مواضع *

* قلع *

* مواضع *

* قلع *

* حرف خاء - کسان *

* مواضع *

* قلع *

* بحار *

* حرف دال - کسان *

* مواضع *

* قلع *

* بحار *

* حرف ڈال - بحار *

* حرف ذال - کسان *

* حرف راء - کسان *

* مواضع *

* قلع *

* بحار *

* حرف صاد - کسان *

* مواضع *

* مواضع *

* مواضع *

* مواضع *

۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۹- ۱۵۰ -
۱۵۱- ۱۵۷- ۱۶۳- ۱۹۱- ۱۹۳ -
۲۰۰- ۲۰۱- ۲۰۲- ۲۰۳- ۲۰۸ -
۲۱۲- ۲۱۳- ۲۱۴- ۲۲۵- ۲۳۳ -
۲۳۹- ۲۴۱- ۲۴۴- ۲۴۵- ۲۵۹ -
۲۸۱- ۲۹۰- ۲۹۱- ۲۹۲- ۲۹۵ -
۲۹۶- ۲۹۷- ۳۰۰- ۳۰۴- ۳۰۸ -
۳۱۸- ۳۲۱- ۳۳۳- ۳۳۴- ۳۳۷ -
۳۴۱- ۳۴۷- ۳۵۱- ۳۵۴- ۳۵۵ -
۳۶۴- ۳۷۸- ۳۸۰- ۳۸۶- ۳۸۷ -
۳۸۸- ۳۹۷- ۴۰۳- ۴۱۸- ۴۱۹ -
۴۲۴- ۴۲۸- ۴۳۱- ۴۶۷- ۴۶۹ -
۴۷۴- ۴۸۹- ۵۰۱- ۵۷۱- ۵۸۰ -
۶۰۶- ۶۱۱- ۶۱۲- ۶۱۳- ۶۳۴ -
۶۳۸- ۶۳۹- ۷۱۵- ۷۱۷- ۷۳۴
شاہزادہ محمد شاہ شجاع بہادر ۹ -
۱۱- ۳۵- ۳۶- ۴۰- ۴۹- ۵۱ -
۹۴- ۹۷- ۱۰۴- ۱۲۶- ۱۲۹ -
۱۳۵- ۱۳۷- ۱۳۸- ۱۵۲- ۱۶۵ -
۱۷۵- ۱۷۷- ۱۷۸- ۱۸۲- ۱۹۶ -

۲۱۸- ۲۳۳- ۲۴۳- ۲۷۸- ۲۸۱ -
۲۸۳- ۲۸۵- ۳۰۲- ۳۳۵- ۳۹۸ -
۴۱۳- ۴۲۹- ۴۴۴- ۴۷۲- ۴۷۹ -
۵۸۳- ۶۰۹- ۶۳۶- ۶۴۰- ۶۸۰ -
۶۸۱- ۶۸۲- ۶۸۵- ۷۱۵- ۷۱۷
شاہزادہ محمد اورنگزیب بہادر ۱۱ -
۹۱- ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۹- ۱۱۴ -
۱۱۷- ۱۳۸- ۱۴۲- ۱۶۵- ۱۶۶ -
۱۷۰- ۱۷۴- ۱۷۵- ۱۷۹- ۱۸۰ -
۱۹۷- ۲۰۹- ۲۱۱- ۲۱۶- ۲۱۷ -
۲۱۹- ۲۲۱- ۲۳۹- ۲۸۱- ۲۸۴ -
۲۸۹- ۳۳۶- ۳۴۴- ۳۷۳- ۳۷۶ -
۳۸۹- ۳۹۸- ۴۱۱- ۵۱۰- ۵۵۵ -
۵۸۳- ۶۲۵- ۶۲۶- ۶۲۸- ۶۳۲ -
۶۳۴- ۶۳۸- ۶۴۱- ۶۴۲- ۶۶۶ -
۶۶۸- ۶۷۰- ۶۷۲- ۶۷۳- ۶۷۵ -
۶۷۶- ۶۷۷- ۶۷۸- ۶۸۴- ۶۸۶ -
۶۸۷- ۶۸۸- ۶۸۹- ۶۹۱- ۶۹۲ -
۶۹۳- ۶۹۴- ۶۹۵- ۶۹۶- ۷۰۰ -
۷۰۱- ۷۰۲- ۷۰۳- ۷۰۴- ۷۰۵ -

مواضع

* قلع *

* بحار *

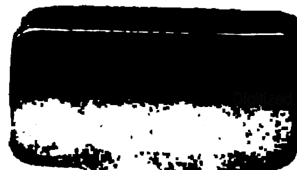
* مواضع *

* مواضع *

بها تمام رسيد







حرف نون - کسان

* مواضع *


305506154T

Vol. 2 ii

